



فقرت غنا و موسیقی

(جلد دوم)

غنا و موسیقی از دیدگاه قرآن کریم و روایات
تفسیری و بررسی حکم باطل، لغو و لهو

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

فقه غنا و موسیقی / جلد دوم

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: فقه غنا و موسیقی: غنا و موسیقی از دیدگاه
قرآن کریم و روایات تفسیری و بررسی حکم باطل، لغو و لهو
/ محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام شهر، انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۷ ج، ج ۲، ۱۹۵ ص.
شابک دوره: ۰ - ۱۹ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
شابک ج ۲: ۵ - ۲۷ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: ج ۲ - ۷ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا)
عنوان دیگر: غنا و موسیقی از دیدگاه
قرآن کریم و روایات تفسیری و بررسی حکم باطل، لغو و لهو
موضوع: موسیقی (فقه)
موضوع: اسلام و موسیقی
موضوع: موسیقی -- فتاواها
رده بندی کنگره: ۶ / ۱۹۴ / ن ۸ ف ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۳۷۴ / ۲۹۷
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۳۹۹۲۹۴۲

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۴۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸

www.nekoonam.com

www.nekounam.ir

شابک دوره: 0 - 19 - 6435 - 600 - 978

ISBN : 978 - 600 - 6435 - 27 - 5



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

فصل سوم: غنا و موسیقی از دیدگاه قرآن کریم

۱۳ غنا و موسیقی و آیات منع
۱۶ آیات اعتقاد به باطل
۱۷ آیات «قول زور»
۱۷ ۱. آیات سوره‌ی حج:
۱۸ معنانشناسی واژه‌ی «زور»
۲۱ تحلیل رابطه‌ی موسیقی و قول زور
۲۳ لزوم دوری از جبهه‌ی باطل و ظلم اعتقادی
۲۳ وجه تعبیر پرهیز از قول زور، نه زور
۲۴ ظلم اعتقادی
۲۵ سقیفه؛ آغازگاه ظلم
۲۷ توحید و عدالت
۲۸ موسیقی بر اندازنده‌ی حق
۲۹ شمول قول زور: هرگونه تأیید باطل و جور
۳۱ اعتقاد به باطل در ظاهر دین‌مداری

۲. آیات سوره‌ی فرقان ۳۳
- نهی از شهادت زور (باطل) ۳۵
- نظرگاه «المیزان» و نقد احتمال معنایی کذب ۳۶
- زور؛ قصد باطل ۳۸
- شناسه‌ی لغو در المیزان ۳۹
- کرامت بندگان رحمان و گذر از لغو ۴۰
- پرهیز از شهادت باطل ۴۳
- حرمت‌گذاری به بندگان خالص ۴۵
- شهادت زور؛ دروغ حق‌نما ۴۵
۳. زور در آیه‌ی چهار سوره‌ی فرقان ۴۵
- زور: ستم فراوان ۴۶
- حق‌نمایی باطل ۴۸
۴. بررسی کلمه‌ی «زور» در سوره‌ی مجادله ۴۹
- سخنان نادرست و حق شمردن باطل ۵۰
- تفاوت حق‌نمایی و کذب ۵۲

فصل چهارم: غنا و موسیقی از دیدگاه روایات تفسیری

- رابطه‌ی باطل، لغو و لهُو با موسیقی ۵۵
- موارد کاربرد واژگان یاد شده در قرآن کریم ۵۷
- باطل و بی‌فرجام ۵۹
- نقد باطل‌شناسی راغب ۶۰
- باطل و غایت غیر مقصود ۶۴
- تفاوت مرتبه‌ی افراد در غایت مقصود ۶۶





۶۷ فاعل علمی و شوقی (عملی)
۶۹ معرفت محتوایی و کردار قالبی
۷۰ «باطل» و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن
۷۲ باطل از دیدگاه روایات
۷۳ گروه یکم: تفسیر زور به غنا
۷۳ تطبیق مصداقی زور بر غنا
۷۵ شاهد معنای مصداقی، نه مفهومی غنا برای زور
۷۶ اهمال یا اجمال نداشتن معنای غنا
۷۸ موسیقی؛ صدای دولت حاکم
۸۰ گروه دوم: تفسیر قول زور به غیر غنا
۸۰ شواهد روایی تطبیق مصداقی غنا برای زور در قرآن کریم
۸۳ تناسب همنشینی شاهد باطل با اهل تابوت
۸۶ جایز نبودن احیای حق با شهادت زور
۸۷ لزوم اعلام افراد شاخص جبهه‌ی باطل
۸۹ توبه‌ی افراد شاخص جبهه‌ی باطل و شاهد زور
۹۰ زشتی شهادت زور و راست‌نمایان باطل
۹۱ ضرورت رتبه‌بندی گناهان
۹۱ سیاست فرافکنی جنایت‌کاران و پیش‌گیری فقه
۹۲ شماری از گناهان کبیره
۹۶ حوادث آخر الزمان
۱۰۳ جابه‌جایی کارویژه‌ی زنان و مردان
۱۰۴ ضرورت جرم‌شناسی و شناخت مرتبه‌ی هر گناه
۱۰۵ نتیجه‌ی بحث

- ۱۰۵ روایات گروه سوم: باطل
- ۱۰۵ فرجام‌مندی خون مسلمان
- ۱۰۶ صدای جبهه‌ی حق و تخالف آن با باطل
- ۱۰۹ لغو و بیهودگی
- ۱۱۰ غایت لغو
- ۱۱۱ سنخیت مراتب مکلفان با حکم شرعی
- ۱۱۱ ضرورت انسان‌شناسی برای فقه
- ۱۱۳ لغو و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن
- ۱۱۴ مؤاخذه از عقیده و کردار جدی و مقصود
- ۱۱۶ توجه به تفاوت عقیده به باطل با کردار لغوی
- ۱۱۷ نسبی بودن گناهان کبیره و صغیره با توجه به مرتبه‌ی انسان‌ها
- ۱۱۹ تعامل بندگان عالی با اهل لغو
- ۱۲۱ مواجهه‌ی مؤمنان متوسط با اهل لغو
- ۱۲۲ لغو؛ ویژه‌ی ناسوت
- ۱۲۳ افراط در لغوگرایی
- ۱۲۵ نتیجه‌گیری بحث لغو:
- ۱۲۶ بررسی دیدگاه المیزان
- ۱۳۲ لغو از نظرگاه روایات
- ۱۳۲ رعایت تناسب‌ها
- ۱۳۵ رعایت جبهه‌ی حق و صاحبان ولایت
- ۱۴۱ لهو و سرگرمی
- ۱۴۲ لهو و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن
- ۱۴۲ لهو غفلت‌آور مؤمنان متوسط





۱۴۳	تجارت دور از غفلت مردان مرد
۱۴۶	لهو آرزوهای غیر عملیاتی
۱۴۷	لهو اقتضایی ناسوت
۱۴۸	لهو خادم جبهه‌ی باطل
۱۴۹	لهو دورکننده از جبهه‌ی صاحبان ولایت
۱۵۱	رمزگشایی از اقتضایی ناسوتی
۱۵۳	لهو تک بُعدی
۱۵۴	دخالت جزیی لهو در آفرینش
۱۵۵	لهو فراگیر و پیرو جبهه‌ی باطل
۱۵۶	نتیجه‌ی بررسی آیات: توجه به طبقات مردمان
۱۵۸	لهو از دیدگاه روایات
۱۵۸	دوری از شعارها و نمادهای جبهه‌ی باطل
۱۶۰	حرمت احیای نمادهای باطل، در موسیقی و نمایش‌های هنری
۱۶۴	مداحی بر اندازانه
۱۶۸	مداحی‌های حرام
۱۶۸	درآمدهای حرام
۱۷۱	شطرنج لهوی بر اندازنده‌ی حق
۱۷۲	خوانندگی مُجاز زنان
۱۷۳	نفاق‌زایی لهو غنایی
۱۷۴	مؤاخذه‌ی شنیده‌ها و رعایت تناسب‌ها
۱۷۷	فراوانی زیان‌بار و پریش‌زا
۱۷۷	لهو و بازندگی
۱۷۸	لهوهای حق

۱۷۹ غفلت و غرور لهو
۱۷۹ لهو فسقی
۱۸۰ لهو غافلان
۱۸۲ قساوت‌زایی لهو
۱۸۳ روایات شکار لهوی
۱۸۷ تحلیل روایات شکار لهوی
۱۹۳ فقیهان و حکم لهو
۱۹۳ حرمت لهو؛ دلیل حرمت موسیقی
۱۹۴ نتیجه‌ی بحث در لهو:
۱۹۴ ارشادی بودن آیات یاد شده
۱۹۵ حجیت قدر متیقن فعل معصوم
۱۹۵ نتیجه‌ی فصل حاضر:



فصل سوم:

غنا و موسیقی

از دیدگاه قرآن کریم

غنا و موسیقی و آیات منع

مطالبی که در جلد نخست گذشت، درآمدی بود برای ورود به بحث اصلی این کتاب، که همان بررسی حکم غنا و موسیقی از دیدگاه قرآن کریم و روایات است. برای دریافت حکم شرعی غنا و موسیقی، اولین و بهترین کار این است که آن را از صاحب شریعت خواهان شویم و به حضور قدسی تنها کتاب درست آسمانی او، قرآن کریم برسیم. ما باید بدون پیش فرض‌های ثانوی، نخست، فقه و آیین خداوند را از متن قرآن کریم به دست آوریم. البته بدیهی است که پیش فرض‌های اولی در تحقیق بر هر موضوعی لازم است. همواره روش ما، هم در تحقیق و هم در تدریس، بر این بوده است که در هر دانشی و نیز در هر مسأله‌ای، نخست، نظر قرآن کریم را جویا شویم. این امر به‌ویژه در فقه - که در بحث‌های آن نسبت به قرآن کریم کم‌مهری می‌شود - بیش‌تر حایز اهمیت است. در این بحث نیز ما همین سنت حسنه را ادامه می‌دهیم. از موقعیت قرآن کریم، در تفسیر کبیر «هدی» سخن گفته‌ایم. چیزی که ما در پی آن هستیم این است که قرآن کریم باید در همه‌ی زمینه‌های علمی و عملی - به‌ویژه فقه و فتوا - تأثیرگذاری کامل و تام داشته باشد و باید باور کنیم دلالت همه‌ی

آیات قرآن کریم ظنی نیست و می‌توان در بیش‌تر مسایل فقه، از قرآن کریم، پیش از روایات، استفاده نمود. باید برنامه‌ی زندگی فردی و اجتماعی و مبانی علمی و عملی هر عالم فقیه و مسلمانی در سایه‌ی بهره‌بری از قرآن کریم نقش زده شود و باگریز و دورداری افکار و اندیشه‌ی خود از قرآن کریم به بهانه‌های واهی اجمال و اهمال، تباهی و حرمان و دوری از حضور قرآن مجید را بر خود هموار نسازد. فقیه باید هم‌چون دیگر عالمان دینی در مقام پیدایش فتوا و احکام اسلامی ابتدا و به‌طور جدی اندیشه‌ی خود را در محضر قرآن کریم قرار دهد و با استفاده‌ی عملی، نقش قرآن را در فتاوی‌ی خود اهتمام ورزد و از قرآن کریم، به قرائت و تلاوت بسنده نکند. سخن ما این است که قرآن کریم کتاب قانون است و تنها کتاب تلاوت و قرائت نمی‌باشد و باید در همه‌ی زمینه‌های علمی و عملی و احکام و فتوا موقعیت اساسی خود را دارا گردد و به‌دور از افراط و تفریط، مورد استفاده‌ی تمام قرار گیرد تا صدق این معنا که قرآن مجید، کتاب برنامه‌ریزی زندگی هر مسلمانی و نیز کتاب علمی هر فقیه و عالم دینی است، معنا یابد.

عقیده‌ی ما این است که قرآن کریم کتابی ناطق است و خود را معنا می‌کند و نیاز به چیزی ندارد که آن را ناطق سازد و همه‌ی آیات آن محکم است. بله، هر جا که گفته‌خوان و مخاطب دارای ذهنی متشابه باشد، باید از روایات کمک گیرد تا معصوم ناطق، قرآن ناطق را برای وی بنمایاند و تشابه ذهنی او را برطرف سازد، از این رو، هیچ بشر عادی نمی‌تواند ادعا نماید از رجوع به معصوم بی‌نیاز است.

همه‌ی آیات قرآن کریم محکم است و ذهن خواننده‌ی عادی و غیر متخصص که زبان نمی‌داند، تشابه دارد؛ از این رو قرآن کریم می‌فرماید: آنان که بیماری دارند به دنبال تشابهات می‌روند و در واقع، بیماری همان یافته‌های ذهنی نادرست آنان و اهتمام نداشتن به فراگیری زبان قرآن کریم می‌باشد. بنابراین نمی‌توان گفت قرآن کریم نطق و زبان ندارد، بلکه قرآن کریم ناطق است و معصوم ناطق، مشکلات ذهنی خواننده را که مانع از فهم ژرفای قرآن کریم است برطرف می‌نماید، نه آن که معصوم ناطق ﷺ نطق قرآن صامت گردد. بر این اساس، نباید پنداشت که تنها مخاطبان و گفته‌خوانان قرآن کریم حضرات معصومین ﷺ هستند و تنها آنان هستند که به فهم قرآن کریم نایل می‌آیند؛ بلکه قرآن کریم برای همه‌ی بندگان نازل شده و در موارد بسیاری به عموم آنان با تعبیر ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ!﴾ خطاب می‌کند. درست است که در قرآن کریم حقایق بسیاری است که دست بشر عادی به کنه آن نمی‌رسد، اما این گونه نیست که قرآن کریم کتابی صامت باشد یا بشر عادی از قرآن کریم هیچ برداشتی نداشته باشد؛ چرا که قرآن کریم کتاب هدایت تمامی بندگان است و بندگان بر اساس قوانین و آموزه‌ها و گزاره‌های این کتاب، محاکمه خواهند شد.

اعتقاد و باور یاد شده اعتقادی قرآنی، ولایی و شیعی است. به فرموده‌ی حضرت امیرمؤمنان ﷺ: «وانّ القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق»^۱، و چنین اقیانوسی غواص ماهری می‌طلبد که در آن وارد شود.

۱. نهج البلاغه (دوره‌ی چهار جلدی)، ج ۱، ص ۵۵.

بزرگ بودن اقیانوس برای آن نقص نیست؛ بلکه نقص از کسی است که شنا نمی‌داند. هر کس شنا نمی‌داند باید کنار ساحل بایستد و به قدر توان به آب نزدیک گردد یا دست در دست شناگری ماهر گذارد تا غرق نشود. بله غواصان ماهر این اقیانوس جز اولیای الهی و سفیران ربانی کسی نیست.

آیات اعتقاد به باطل

قرآن کریم به صورت مستقیم، آیه‌ای ندارد که غنا و موسیقی را تحریم نموده باشد، اما روایات تفسیری از چهار آیه یاد کرده‌اند که موضوع آن‌ها «قول زور = اعتقاد به باطل»، «شهادت زور = باطل» و «سخنان لہوی و گزاره‌های باطل» برای مبارزه با جبهه‌ی حق و تقویت جبهه‌ی باطل و «سخن باطل = اعتقاد به ظهار» است. موضوع این آیات به صورت کلی قصد نوعی باطل است. برخی فقیهان با توجه به روایات تفسیری که در ذیل این آیات آمده است، غنا و موسیقی را مصداق «قول زور» و دارای حرمت ذاتی دانسته‌اند. ما به همین مناسبت، روایات تفسیری را در همین جلد مورد بحث قرار می‌دهیم. هم‌چنین به مناسبت، باطل و واژه‌های همراه آن، یعنی لہو، لغو و لعب را از دیدگاه قرآن کریم به تحقیق می‌گذاریم. در ذیل این آیات، از روایات تفسیری که به آیات یاد شده استشهاد نموده‌اند و یا مرتبط با بحث است یاد می‌کنیم، اما روایات مستقل باب غنا و موسیقی را در جلد بعد می‌آوریم.

ما در جلد نخست گفتیم قرآن کریم انواع دستگاه‌های موسیقایی را - که البته ویژه‌ی این تنها کتاب آسمانی است - در خود دارد؛ چنان‌که برخی خوانندگان عربی، ترانه‌های خود را با سبک‌های قرآنی اجرا می‌کنند که از آن، در جلد سوم این کتاب، سخن خواهیم گفت. هم‌چنین در آن‌جا

خواهیم گفت که برخی از حضرات معصومین علیهم السلام چنان قرآن کریم را با صوتی حزین و نیکو (و بر اساس دستگاه ویژه‌ی قرآنی) می‌خوانده‌اند که برخی با شنیدن آن، به غشوه می‌افتادند و برای این بحث، بابی مستقل در این جا نمی‌گشاییم.

آیات «قول زور»

آیات چهارگانه‌ای که از «قول زور» می‌گوید در سوره‌ی حج، آیات ۲۷-۳۱، سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۴ و آیات ۶۳-۷۳ و در سوره‌ی مجادله آیه‌ی ۲ آمده است. ما هر یک از این آیات را به صورت جدا، مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. آیات سوره‌ی حج:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. ثُمَّ لِيُقْضَىٰ أَفْئَتُهُمْ وَيُؤْفُوا نَذْرَهُمْ وَيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ. حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۱.

- ای رسول، مردم را به ادای مناسک حج فراخوان تا مردمان، پیاده و سواره به سوی تو گرد آیند تا منافع بسیار برای خود فراهم بینند و نام

خدا را در روزهای معینی یاد کنند که ما آن را از بهایم روزی دادیم تا از آن تناول کرده و فقیران بیچاره را نیز طعام دهند. سپس مناسک حج و حلق و تقصیر را گزارند و هر نذر و عهدی که کردند را وفا کنند و طواف کعبه را گرد خانه‌ی عتیق بیاورند. این است احکام حج، و هر کس اموری را که خدا حرمت نهاده بزرگ و محترم شمرد، البته مقام وی نزد خدا عالی‌تر و بهتر خواهد بود. و چارپایان غیر آن چه بر شما تلاوت شد همه برای شما حلال گردید و از پلید حقیقی یعنی بت‌ها دوری کنید و نیز از قول زور دور شوید و خاص و خالص و بدون هیچ شایبه‌ی شرک، خدا را بپرستید که هر کس به خدا شرک آرد، گویا از آسمان افتاده است و مرغان در فضا بدنش را به منقار بریابند یا بادی تند او را به مکانی دور درافکند.

معناشناسی واژه‌ی «زور»

در لغت «زور» به معنای «عدل»، «میل» و «قصد» آمده است. البته قصد، هر دو معنای «رو کردن به چیزی» و «روی گرداندن از آن» را با توجه به حرف جری که با آن استفاده می‌شود، می‌دهد. برخی از لغویان گفته‌اند «زور» به معنای کذب و دروغ است، در حالی که چنین نیست و «زور» با دروغ متفاوت است و مترادف و دلالت تطابقی با آن ندارد، بلکه «الزور» به همان معنای «مائل عن طریق الحق» است که به آن «زور» و «تزویر» نیز گفته می‌شود؛ زیرا مایل از حق و فرد منحرف و رویگردان از راستی، بر آن است به گونه‌ای سخن گوید که دیگران کلام وی را پذیرا باشند. «یعدل به (بکلامه) عن طریقة تکنون أقرب إلى قبول السامع»^۱.

۱. ر.ک معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۳۶.



زائر را از آن جهت به این نام می‌خوانند که از جایی رویگردان شده و به طرف شخصی میل نموده است. پس نظر «مصباح المنیر» که آن را به معنای کذب می‌داند درست نیست^۱؛ بلکه ماده‌ی زور در واقع «العدل عن الظاهر باطناً» است، نه تحسین ظاهر. شخص در ظاهر چیزی را می‌گوید، ولی در باطن از آن عدول می‌کند، اگرچه در ظاهر عدول از آن را نمی‌خواهد، و با این کار می‌خواهد تزویر نماید. مثل این که کسی به دیگری احترام می‌گذارد، ولی در باطن از او ناراحت است که به این کار «تزویر» و به این شخص «مزور» می‌گویند.

کذب به معنای دروغ است و گفته‌ی دروغ مطابقت با واقع ندارد؛ ولی قول زور دروغی است که زخرف است، کذبی است که «حسنه فی الظاهر و یحسب أنه صدوق» و شخص می‌خواهد آن را راست و نیکو جلوه دهد. واژه‌ی «زرتم» در آیه‌ی: ﴿أَلَيْسَ لَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۲ نیز از همین باب است. تفاخر برخی از اعراب به جایی رسیده بود که به زیادی شماره‌ی قبرهای مردگان خود نیز فخر می‌فروختند. آنان برای مرده‌های خود خیراتی نمی‌فرستادند و برای آنان استغفار و طلب بخشش نمی‌نمودند و از آنان در راستای خودنمایی و فخر فروشی خود بهره می‌بردند و می‌خواستند خود را زائر قبر آنان جلوه دهند و مراد از زرتم المقابر همین معناست و بدیهی است که این کار تزویر است. در این مورد زیارت اموات تحقق نپذیرفته و به اموات توجه نشده، بلکه تنها

۱. ر. ک: المصباح المنیر، ج ۴، ص ۳۸۴.

۲. تکاثر / ۱ - ۲.

فخرفروشی بر قبرهای مردگان در نظر بوده است. با توجه به این معنا می‌توان گفت در «زور» نوعی نفاق و دو چهرگی وجود دارد. ریا و خودنمایی نیز از افراد «زور» است.

«زُور» مصدر «زُور» اسم بوده و نتیجه‌ی مصدر است، مثل غَسَلَ و غُسْل که اولی مصدر و دیگری اسم مصدر است. زور دروغ نیست؛ بلکه انصراف از ظاهر به صورت پنهانی است. در سوره‌ی کهف آمده است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتِرَاهُ﴾؛ آنان که کفر پیشه کردند گفتند: این گفته بهتان، افک و افتراست. معنای «زور»، «زُور»، «زائر»، «زیارت» همه از یک ماده است و هیأت آن در خصوصیات مشتق متفاوت می‌شود. زور لازم نیست دروغ باشد؛ زیرا کذب باید گزاره‌ای اخباری باشد تا صدق و کذب بپذیرد و نیز دروغ‌گو در پی راست جلوه دادن دروغ خود نمی‌باشد؛ اما زور می‌تواند از معانی انشایی باشد که کذب به آن راه ندارد. زور اعم از اخبار بوده و از افراد باطل و ظلم است.

با این توضیح، «زور» اعم از گزاره‌های کذبی است و می‌تواند قضیه‌ای صادق باشد. هم‌چنین «زور» افزوده بر گزاره‌های اخباری، شامل جملات انشایی نیز می‌گردد. افزوده بر این، «زور» می‌تواند خیر باشد یا شر. «زائر» در «زیارت» اگر قصد حق نماید زایر حق است و چنانچه عدول از حق داشته باشد، زایر باطل است. این ویژگی‌ها خود را در مشتقات این ماده نشان می‌دهد.

«تراور» به معنای تقاصد است. این واژه در مورد اصحاب کهف آمده است: ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ

تَقْرُضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ^۱. تراور به معنای «مال»، «یمیل» و «تمیل» آمده است. خورشید از این سوی به آن طرف مایل می‌شد. در همه‌ی این مشتقات یک ماده وجود دارد.

نتیجه‌ی این بحث چنین می‌شود که «زور» را می‌توان به معنای «قصد» دانست و قصدگاه اخباری و گاه انشایی است. اخبار و انشا دو امر متباین است. کسی که گزاره‌ای را اخبار می‌کند، به حکایت آن بسنده می‌کند و فاعل در آن نقشی ندارد، ولی در امور انشایی فاعل تأثیرگذار است و مُنشی از نفس خود است که چیزی را شکل می‌بخشد و حکایت و نقل قول از دیگران، در آن دخیل نیست.

تحلیل رابطه‌ی موسیقی و قول زور

در ظاهر این آیات، چیزی که به صدا، صوت، غنا یا موسیقی ارتباط داشته باشد، دیده نمی‌شود، اما در احادیث شریف، «قول زور» به غنا تفسیر شده است. با این حال، کلام معصومین علیهم‌السلام را باید با درایت و فهم پذیرفت، نه به صورت تعبدی و بدون تأمل عقلی و تحلیل و آنالیز آن؛ چرا که پذیرش تعبدی و تقلیدی، از فقه و اجتهاد، به دور است. اگر این روایات، مورد ژرف پژوهی قرار نگیرد، همانند اهل سنت به این احادیث اشکال می‌کنند که روایاتی که شیعه از امامان خود به عنوان تفسیر قرآن کریم نقل می‌کنند، به قرآن کریم ارتباطی ندارد. به طور مثال، همین آیه از صوت و صدا سخنی نمی‌گوید، چگونه است که «قول زور» به غنا تفسیر

شده است و ارتباط میان این دو به چیست؟ آیا غنا به گونه‌ای که فقیهان می‌گویند به درستی معنا نشده است. البته ما در جلد نخست، در بحث کلمه بودن صوت، اشاره‌ای به این مطلب داشتیم و در آن‌جا گفتیم صوت هم شکل دارد و هم معنا، از این رو مصداق کلمه است؛ بر این پایه، اگر معنای باطلی را انتقال دهد، مانند آن‌که در خدمت جبهه‌ی باطل، ظلم و جور قرار گیرد، مصداق کلمه‌ی باطل می‌شود.

بدیهی است تفسیر امامان معصوم علیهم‌السلام بدون دلیل و تطابق و بدون ملاک و معیار نیست. معصوم علیهم‌السلام از متن قرآن کریم سخن می‌گوید و کلام وی دلالت و تطابق تام دارد. البته، تفاوت ما با حضرات معصومین علیهم‌السلام این است که آن حضرات با تحلیلی که در پیش خود دارند، این مطالب را از قرآن کریم استخراج می‌کنند، ولی این توان از عهده‌ی انسان عادی خارج است.

قرآن بحر عمیق است و دست آدمی به ژرفای آن نمی‌رسد؛ اما معصوم علیهم‌السلام است که می‌تواند آن را به دست آورد. هر کس می‌تواند، باید «بسم الله» گوید و همت نماید و به تأمل و تحقیق در آن پردازد. هر کس به اندازه‌ی توان خود می‌تواند از این دریای بیکران بهره‌گیرد؛ گرچه بسیار دشوار و گاه هم‌چون درآوردن سوزنی از کف اقیانوس است.

برداشت ما نسبت به امامان معصوم علیهم‌السلام این است که هرچه می‌فرمایند از قرآن کریم است و قرآن، تمام وحی است. حال در بحث حاضر، از صدر و ذیل این آیات چیزی که به صوت، صدا و غنا ارتباط داشته باشد به دست نمی‌آید. قرآن کریم نیز بدون ملاک سخن نمی‌گوید و

تمام کلمات ایشان بر اساس حکمت بیان شده و با دسته‌بندی بوده است. معصوم علیه السلام که حکیم و علیم است از متن قرآن کریم به ما خبر می‌دهد و گریزی از آن نیست، و ما باید ایراد به دست نیاوردن این معنا را در خود جست‌وجو کنیم.

لزوم دوری از جبهه‌ی باطل و ظلم اعتقادی

در ابتدای این سوره سخن از قیامت است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۱، و از مشرکان و مؤمنان یاد می‌کند و در پی آن به انجام مناسک حج فراخوان می‌شود.

در این آیات، بسیاری از مسایل حکمت نظری و عملی آمده است. مسایلی که کتاب‌های فلسفه و عرفان آن را در صفحات بسیاری و با پیچیده‌ترین عبارات توضیح می‌دهند، در این چند آیه بیان شده است. ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ حکمت نظری است. این آیه با ظرافت، «قول الزور» را به آن عطف نمی‌کند؛ بلکه دوباره می‌فرماید: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ که بیان حکمت عملی است و شامل کردار ناپسند و ظالمانه می‌باشد. در ادامه نیز از کفر تحذیر می‌دهد.

وجه تعبیر پرهیز از قول زور، نه زور

آیه‌ی شریفه در «قول الزور» از ظلم و معصیت پرهیز می‌دهد و مراد از آن انحراف از حق است. اما چرا انحراف از حق با «قول» خاطر نشان شده است! باید گفت این انتخاب، نکته‌ای دارد که انسان را به تعجب وا

۱- الحج / ۱.

می‌دارد و تدبر و دقت در آن، اندیشه را در برابر عظمت قرآن کریم به تسلیم فرود می‌آورد. توضیح این که گاه کسی ظلم می‌کند؛ اعم از آن که ستم وی به قصور و کوتاهی ناخواسته از او سر زده باشد و چه به تقصیر یا به عمد، اما در هر حال وی به ستم و ظلم اعتقادی ندارد؛ ولی گاه هست که ستم‌گر به ظلم خود باور و اعتقاد دارد. حال آیه‌ی شریفه به همین نکته رهنمون می‌دهد؛ چرا که «قول» به معنای اعتقاد است.

قرآن کریم نمی‌فرماید: «واجتنبوا الزور»؛ چرا که انسان عادی از آن جهت که انسان عادی است به گناه صغیره یا کبیره و به قصور یا تقصیر گرفتار می‌آید و حتی گاه اولیای خدا از غیر معصومین علیهم‌السلام نیز از این مشکلات مصون نمی‌مانند؛ از این رو نمی‌توان آدمیان را به پرهیز از «زور» و ناراستی دعوت کرد؛ اگرچه این امر در جای خود حایز اهمیت است؛ اما آنچه مهم است و باید از آن پرهیز داشت «قول زور» است؛ اعتقاد و افتخار به ظلم و اعتماد داشتن بر ناراستی است که بسیار زشت است.

ظلم اعتقادی

قرآن کریم مردم را به دوری از ظلم اعتقادی سفارش می‌کند و از افتخار بر ستم پرهیز می‌دهد. گاه ستم‌گران جنایت‌های بسیاری انجام می‌دهند اما آن را با لطایف الحیل به دیگران نسبت می‌دهند و ساحت خود را از پسند ظلم و اعتقاد به آن پاک می‌شمرند؛ بلکه باور به ظلم را قبیح می‌دانند. پس ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾؛ یعنی مبادا به ظلم افتخار کنی و به



آن معتقد باشی و آن را به سالوس اظهار نمایی! چراکه این امر با بنای دین سازگار نیست.

اعتقاد به ظلم، غیر از ظلم است. همه گرفتار نوعی از ظلم هستند ولی اعتقاد به ظلم در آنان وجود ندارد و قرآن کریم از آن پرهیز می‌دهد تا کسی به چنین مشکلی دچار نگردد.

اگر کسی به کوچک‌ترین ذره‌ای از ستم بر بندگان خدا و یا در حق کسی راضی باشد از زمره‌ی ستم‌گران دانسته می‌شود. اگر کسی (نعوذ بالله) به ظلم شمر خرسند باشد، او نیز شمیری است که در لشگر یزید شمشیر می‌زند. قرآن کریم تأکید بر حکمت نظری را پیش می‌اندازد و سپس مصادیقی از حکمت عملی را بیان می‌دارد و این امر می‌رساند که اندیشه مقدم بر عمل است و تا اندیشه‌های نظری تصحیح نگردد کردار آدمی شکل درست و صورت راست خود را نمی‌یابد و از کژی و کاستی به دور نیست و حکمت و عرفان نظری است که بنای حکمت عملی را راست می‌نماید.

سقیفه؛ آغازگاه ظلم

«وثن» به معنای بت است و بت‌پرستی مصداق ظلم و ناراستی است. ظلم مسأله‌ای تاریخی است و همواره کسانی در برابر اعتقاد به خدای یگانه موضع می‌گرفتند. دوری از بت‌پرستی و قول زور در قرآن کریم جایگاه مهمی دارد و از بالاترین شعایر قرآن به شمار می‌رود و بلندای آن چنان است که بحث موسیقی و غنا فرد بسیار کوچکی از آن است. آغازگاه

ظلم، انحراف از مسیر امامت و ولایت و دست یازیدن به ریختن خون امام و ولی خداست و بالاترین مصداق عملی و ناهنجار آن تراژدی کربلاست. بسیاری از این ظلم‌ها از انسان‌های مقدس‌مآب ریشه می‌گیرد، و زشت‌ترین فرد آن، ابن ملجم مرادی است که صدای نماز او به قلب قطام نیز راه یافت و چنین نیست که ابن ملجم شراب‌خوار، قمارباز یا نوازنده باشد.

نسبت‌های دروغ یا تهمت بر دشمنان، اولیای الهی را بالا نمی‌برد، بلکه به عکس، آنان را از جایگاه والایی که دارند تنزل می‌دهد؛ چرا که اگر دشمنان آنان به این پستی بوده‌اند، برخی می‌گویند، پس حضرات معصومین (نعوذ بالله) خیلی ضعیف بوده‌اند که از چنین افرادی شکست خورده‌اند. در روان‌شناسی آمده است کسانی برای شکست دشمن دست به دامن تهمت می‌زنند که انسان‌های ضعیفی هستند و از مبارزه‌ی تن به تن و رودر رو می‌ترسند. این کار بر خلاف مرام خدای متعال و اولیای اوست؛ چرا که آنان در مبارزه با دشمن، همیشه، جوان‌مردانه و با حریت از قوی‌ترین نقطه‌ی پیکار در آوردگاه وارد می‌شوند و او را از همان جا بر زمین می‌زنند.

دشمنان اولیای خدا همه از «ائمه‌ی کفر» بوده‌اند و خداوند نیز هرچه داشته در تیر کفر آنان نهاده است؛ از این رو این گروه را حتی آتش جهنم نیز نمی‌تواند بسوزاند؛ بلکه «تابوت من النار» برای اینان لازم است. دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را نباید کوچک شمرد؛ چرا که این کار موجب غفلت ما می‌شود. دشمنان آن حضرات در کفر خود چنان حرمان شگرفی داشته‌اند که در مقابل شخصیتی مانند حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌ایستند. اینان

کسانی هستند که پیش از نطفه با امامت و ولایت مشکل داشته‌اند. کسانی که ﴿ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾^۱ و ﴿ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ﴾^۲ و صف آنان است.

توحید و عدالت

در این آیه‌ی شریفه، دو گزاره‌ی کلی و حقیقی وارد شده است که اساس دین و حکمت را تشکیل می‌دهد. یکی ﴿ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ ﴾ و دو دیگر: ﴿ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴾ است و ای کاش این دو گزاره در بالای سردر سازمان ملل نوشته می‌شد.

اجتناب از اوثان و دوری از بت‌پرستی، همان رسیدن به توحید و معرفت است و با این بیان، حکمت و عرفان نظری تمام می‌شود؛ زیرا چیز دیگری در حکمت نظری جز رسیدن به توحید شخصی حضرت حق وجود ندارد. با تابش نور توحید در قلب و چیرگی آن بر همه‌ی اعضای رئیسی، همه‌ی حکمت عملی که شاخص آن عدالت و دوری از ظلم و کژی و ناراستی است شکل می‌گیرد؛ اما بت‌پرستی و انحراف از توحید و رو آوردن به ظلم و ناراستی، ریشه‌ی همه‌ی بدی‌هاست و با میل به آن، همه‌ی بدی‌ها رخ می‌نماید.

کسی که بت‌پرستی نکرده و مشرک نگردیده است، اعم از این که بت ساخته شده از سنگ و چوب و خرما باشد یا بت‌های نفسی و ذهنی که واژه‌ی «اوثان» هر دو گونه‌ی آن را شامل می‌شود، در مرحله‌ای از عصمت واقع گردیده است.

۱. بقره / ۸۸

۲. بقره / ۷

«قول زور» معنایی عام دارد و بدعتی که به انحراف در دین وارد شده است نیز فردی از آن است. «قول زور» اعتقاد و باور به ظلم و پسند داشتن آن است و قایل به سخنی به معنای معتقد و باورمند به آن است. بر این اساس، قول زور به معنای معصیت و گناه است و غنا در روایات از آن جهت به «قول زور» تفسیر شده که غنا و موسیقی نوعی اعتقاد به باطل و دستگاه ظلم حاکم بوده است. تحلیل تاریخی این گزاره، در جلد سوم می‌آید. با مطالعه‌ی آن تحلیل تاریخی که فضای اندیشاری روایات و مذاق آن را به دست می‌دهد، به‌خوبی دانسته می‌شود غنا و موسیقی در آن زمان، گویاترین صدای باطل و دستگاه خلفای جور بوده است که با آن به مقابله با صاحبان ولایت و حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌رفتند؛ چنان‌که امروزه می‌توان اپوزیسیون خارج‌نشین را تنها در هنر موسیقی، خلاصه کرد و آنان با موسیقی خویش زنده هستند.

موسیقی براندازنده‌ی حق

در این بحث، مهم این است که تحلیل شود که غنا چیست و چرا از گناهان است و از این رو «قول زور» به آن تفسیر شده است. آیه می‌فرماید: قول یعنی اعتقاد و «قول زور» به معنای اعتقاد و باور به ظلم است و غنایی که از آن نهی شده است مطلق صوت نیست، بلکه صوتی است که به گونه‌ای اعتقاد به باطل و دستگاه ظلم را برساند. البته، صوت یا کلمه‌ای را می‌توان مصداق «قول زور» دانست که اعتقاد باطلی را در بر داشته باشد. برای نمونه، معنای آن کلمه، اندراس و تعطیلی دین و انصراف مردم از



معصوم عَلَيْهِ را لازم داشته باشد و مصداق ﴿يُضْطَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ گردد. گفته شد «قول زور» عمل به ظلم از روی اعتقاد است. بر اساس این معنای تنها غنا و موسیقی، بلکه هر صدایی هر چند صدای داودی باشد در صورتی که «يُضْطَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» گردد و دین را به اندراس کشاند، حرام و معصیت است. با این تحلیل، غنای حرام، موضوع، محتوا و ماده‌ی صوت را منظور دارد. با این روایات، به هیچ وجه نمی‌توان ذات صوت غنایی را حرام دانست و برای اثبات حرمت ذات صوت غنایی که محتوایی ضد دینی و خلاف ارزش‌های دینی ندارد، باید دلیل دیگری آورد.

نمونه‌ی این گفته، صدای مؤذنی است که به گونه‌ای اذان می‌گوید که مردم را از نماز و دین می‌گریزند. وی موضوع «قول زور» و «يُضْطَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است و کار وی حرام است. اگر ترجیح یا مد خواننده‌ای نیز دین را به تعطیلی بکشاند، همین حکم در مورد آن جاری است و سخنرانی فردی نیز با داشتن پی‌آمد گفته شده همین تحلیل را دارد.

شمول قول زور: هرگونه تأیید باطل و جور

«قول زور» یعنی اعتقاد باطل. هر کرده‌ی باطلی برآمده از باور باطلی است و اعتقاد، خود را در قالب عمل می‌نمایاند. «قول زور»؛ یعنی عمل باطلی که از روی اعتقاد به بطلان باشد. به طور نمونه، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرموده است: «نماز بگزارید همان طور که من نماز می گزارم»^۱. ولی چنانچه یکی هم پیدا شود و بگوید: «من می گویم به صورت دیگر نماز بخوانید»، کلام او قول زور یا باطل است. بدعت‌ها از افراد «قول زور» است. اعتقاد به باطل یعنی آن که باطل به جان او گره خورده است و در بدعت هم امر چنین است؛ ولی بسیاری از موارد با این که گناه صورت می گیرد، رضایت و اعتقاد به باطل در کار نیست. مانند این که ممکن است کسی پنجاه سال گناه کند، ولی خود را همیشه شرمنده‌ی حق ببیند. در این جا قول زور مصداق ندارد و شامل این افراد نمی شود. همان طور که در قرآن کریم، قول زور کنار حکمت نظری آمده، شامل امامان کفر می گردد؛ چنانچه خطاب این کلام، خطاب به امامان کفر و شرک در مکه می باشد. البته ما اکنون در مقام آن نیستیم که بگوییم صوت از این محدوده خارج است؛ بلکه سخن ما این است که داخل نمودن صوت در قول زور دلیل می خواهد؛ ولی قدر یقینی آن، هرگونه محتوای باطل است. اگر محتوای باطلی حتی با بهترین صداها همراه شود، باز حرام است؛ چون بدآموزی و اندراس دین را به همراه دارد و از مصادیق و افراد قول زور قرار می گیرد و فقیهان نیز همواره با این گفته، هماهنگ می باشند؛ اما سخن این است که اگر صوتی با محتوایی دین پسند آرایه شود، آیا مصداق غنای حرام است یا خیر؟

با توجه به این آیه و روایاتی که «قول زور» را به غنا معنا نموده، باید گفت، قدر متیقن غنای حرام و باطل، غنایی است که دارای محتوا و ماده‌ی ضد دین، باطل و برخلاف فرهنگ امامت و ولایت باشد و

۱. ر. ۵: عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۰.

به‌گونه‌ای در خدمت جبهه‌ی باطل و تأیید آن قرار گیرد و هر غنای دیگری از این قدر متیقن خارج است.

اعتقاد به باطل در ظاهر دین‌مداری

در این جا لازم است به نکته‌ای توجه داده شود و آن این که هرگونه ایستادگی در مقابل آموزه‌های دین و وارد آوردن اشکال بی‌مورد به گزاره‌های دینی با باور به آن، مصداق «قول زور» است؛ اگرچه قایل به آن، داعیه‌ی دین‌داری و دین‌مداری داشته باشد. گاه شخصی سالیان درازی در گناه، زشتی و شراب‌خواری زندگی می‌کند و دهان خود را به نجاست آلوده می‌سازد؛ ولی رفته رفته، همه را با استغفار و بازگشت، پاک می‌سازد؛ اما چه بسا فردی که اهل نماز شب و تهجد است؛ ولی چون به باطل اعتقاد دارد و در مقابل دین می‌ایستد، نجس و کافر می‌شود و عمری را در خیال باطل سپری می‌کند و گمان می‌برد که چیزی می‌داند و به دین اعتقاد دارد. حال، اگر چنین انسانی با باور به این اعتقاد بمیرد، هرچه مرده‌شور بر روی او آب بیش‌تری بریزد، بر نجاست او افزوده می‌شود و فریاد ملائکه بر نجاست او بلند می‌گردد! اعتقاد باطل انسان را به نجاست می‌کشاند تا جایی که به بدن، تابوت، گور و کفن او نیز سرایت می‌کند و آن را نجس می‌سازد. آن‌جاست که ملائکه‌ی خدا از سادگی مرده‌شوری که گمان می‌کند این مرده با غسل او پاک شده و طیب و طاهر آماده‌ی رفتن به بهشت می‌گردد به خنده می‌آیند.

آن شراب‌خوار عملی فاسد دارد، اما این شخص، اعتقاد ناپاک. از عمل زشت می‌توان از درگاه خدا طلب آمرزش نمود و گفت خدایا!



نفهمیدم و گناه کردم، تو خود می‌دانی که من دشمن تو و اولیایت نبودم؛ بلکه این جهل من بود که مرا تا به این جا کشانید! اما فرد مدعی که عمل او بر طبق عقیده‌ی فاسد وی است و بر آن اصرار دارد، راه نجاتی ندارد و چنین کسی استحقاق عقوبت را می‌یابد.

گاه اعتقادی باطل، عبادت بسیاری را بر باد می‌دهد، آن‌گاه است که جز حسرت چیزی باقی نمی‌ماند و جز آه صدایی از دل بر نمی‌آید. آن‌جاست که شراب‌خواران توبه‌کار به او می‌گویند: اگر ما دهان خود را آلوده نمودیم، به یک یاد حق آن را پاک کردیم؛ چون گناه ما از سر جهل و غفلت بود و هم خدا را دوست داشتیم و هم گناه را، منتهی چون نفس ما پلید بود، توان مقابله با آن را نداشتیم و از او شکست خوردیم؛ اما شما چون عقیده‌های باطل به جانتان گره خورده، دیگر نمی‌توانید آن را باز کنید. آن‌گاه است که این دسته نمی‌دانند از خجالت چه کنند، از حق خجالت کشند یا از این شراب‌خواران! باید به خدا پناه برد و از او یاری خواست که هرگونه عقیده‌ی باطل را از نهاد آدمی دفع و رفع نماید. این مشکل در اهل علم و دانشمندان دینی و به‌ویژه دانشمندان غیر دینی و آنان که با خواندن چند کتاب عربی و فارسی، بدون قدرت استنباط، خدا را بنده نیستند، آسیبی جدی است. باید در استنباط حکم، دقت کامل را داشت تا حکمی برخلاف دیدگاه شریعت و آیین خداوند متعال داده نشود و حرامی حلال یا حلالی حرام نگردد.

فقیه نباید گمان برد تنها در مقابل حرام‌هایی که حلال نموده مسئول است و باید فردای قیامت در برابر آن پاسخ‌گو باشد، بلکه برای

حلال‌هایی که حرام می‌نماید نیز باید پاسخ‌گو بود؛ زیرا حلال‌های خداوند به منزله‌ی اهرم حرکت و چاشنی رشد مردم و از علل دین‌گروی آنان است. از این رو باید در استنباط فتاوا خود را از هر حب و بغض شخصی و سلايق و علایق خطی و فرقه‌ای خالی نمود. در اجتهاد از منابع شرعی باید آهنگ آن را داشت که نگره‌ی دین را به دست آورد و نه این که در پی گفتن کلام خود بود. مجتهد باید ترجمان صادق دین باشد و بتواند سوگند یاد نماید تمام قدرت و توان خود را برای کشف احکام الهی به کار برده و چنان‌چه موردی را به خطا رفته از توان او خارج بوده است. در این صورت است که خداوند او را مستضعف می‌خواند؛ ولی اگر انسان چهار فصل زندگی کند و در فصلی عسری و سخت‌گیر و در فصلی دیگر یسری و آسان‌گیر باشد و خود را دلال مظلومه‌ی مردم نماید، بداند که پاسخی برای فردای خود در پیشگاه خداوند ندارد. مجتهد باید تلاش نماید هرچه را که فهم او از دین است بیان کند؛ خواه حکمی که استنباط نموده حلال باشد یا حرام و این که آیا مردم به این حکم عمل می‌کنند یا خیر، وی ضامن آن نیست.

۲. آیات سوره‌ی فرقان

﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا. إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ



ذَلِكَ قَوَامًا. وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا. وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا^۱.

و «عباد الرحمان» کسانی هستند که به فروتنی بر روی زمین گام بر می‌دارند، و هرگاه بندگان نادان به آنان عتابی کنند، با سلامت نفس و خوش زبانی آنان را پاسخ گویند، آنان کسانی هستند که شب را به سجده و نمازگزاری برای رضای خدا به روز آورند. آنان همواره به ناله و دعا می‌گویند: خدایا، عذاب دوزخ را از ما بازدار که عذابش سخت آدمی را به هلاکت اندازد و همیشگی است. آنجا قرارگاهی بد و منزلی ناخوش است. کسانی که به گاه انفاق و بخشش به فقیران راه اسراف نگیرند و نیز بخل و امساک روا ندارند بلکه در احسان میانه روی و اقتصاد دارند. و آنان هستند که شریکی را برای خداوند بر نگیرند و نفس محترمی را که خدا حرام نموده به قتل نمی‌رسانند و هرگز به زنا روی نمی‌آورند که هر کس چنین کند کیفر آن را خواهد دید و عذاب وی در قیامت دو چندان شود و با ذلت و خواری در جهنم جاودان و ابدی گردد مگر کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان

به خدا کرداری نیک را انجام دهند پس خداوند گناهان آنان را به نیکی تحویل برد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و هر کس توبه کند البته توبه‌اش به درگاه خداوند خواهد رسید. و آنان هستند که به باطل شهادت ندهند و هرگاه به کرده‌ای لغو درگذرند کریمانه از آن درگذرند و آنان هستند که هرگاه آیات الهی را یادآور شوند با کری و کوری به آن ننگرند تا بر مقام ایمان و معرفت آنان بیفزاید.

نهی از شهادت زور (باطل)

قرآن کریم در این آیات، اوصاف بندگان خدا و «عباد الرحمن» را چنین نقل می‌کند: آنان با شنیدن آیات الهی به رو نمی‌افتند تا کورکورانه و بدون تأمل عقلی آن را بپذیرند؛ بلکه می‌اندیشند و دقت و توجه به آیات الهی دارند و سخن خداوند را از این جهت که سخن خداست و با تعبدی که از سر تحقیق و جست‌وجو نباشد، نمی‌پذیرند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾^۱؛ بله، آدمی هرچه بیش‌تر در قرآن کریم تأمل کند، به انسجام فکری و نظام محکم آن آگاهی بیش‌تری می‌یابد و پی می‌برد که نمی‌تواند اشکالی به حضرت حق بگیرد، ولی این دلیل نیست که هرچه شنید متعبدانه بپذیرد و در تعبد خود نیز هزاران شک داشته باشد و با کم‌ترین تلنگری از ناحیه‌ی شکاکان، در دین خود بلغزد. چنین شخصی با شنیدن هر چیزی - به تعبیر قرآن کریم - به رو می‌خوابد و آن را می‌پذیرد. به رو خوابیدن، تعبیر دیگر «یخرون» در این آیه است که از لطایف قرآن به شمار می‌رود. کسی که به رو می‌خوابد، جایی را نمی‌بیند و

به چیزی دقت و توجه نمی‌کند. تعبدی که برآمده از تعقل نباشد، حماقت است. آیات و روایات، اساس عقلانی دارد، اگرچه عقل جزئی؛ به‌ویژه اگر توان تحفظ بر مسیر منطقی اندیشه را نداشته باشد، به ژرفای آن دسترسی ندارد و معنای تعبد صحیح نیز همین است.

قرآن کریم از دیگر صفات «عباد الرحمن» را آن می‌داند که از «شهادت به زور» دوری می‌جویند و هرگاه لغوی به آنان رسد، با کرامت و وقار از آن در می‌گذرند. اما سخن اصلی این است که مراد آیه‌ی شریفه از ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ چیست؟

نظرگاه «المیزان» و نقد احتمال معنایی کذب

مرحوم علامه‌ی طباطبایی با نگارش کتاب «المیزان»، در دانش تفسیر تا به امروز، از همگنان خود سرآمد است و این کتاب جایگاهی بس والا دارد؛ اما این موضوع، مانع از نقد عالمانه‌ی این کتاب که کمکی به برتر شدن شأن دانش تفسیر است، نمی‌گردد. در نقد علمی نمی‌توان گفت در «المیزان» مشکلی وجود ندارد و همه‌ی گزاره‌های آن صادق است. خداوند در رویکرد به آیات خود سفارش می‌کند که خردمندانه عمل نمایید و پذیرش کورانه نداشته باشید، با این وصف، در مواجهه با کتاب‌های دیگر، این امر ضرورت مضاعف دارد.

هر کس که معصوم نباشد، خالی از اشکال نیست؛ گرچه نباید رنج زحمت‌کشان میدان دانش را نادیده گرفت و امید است در رنجی که برده‌اند، مأجور باشند. ایشان می‌نویسد:

قوله تعالى: ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴾؛ قال في مجمع البيان: «أصل الزور تمويه الباطل بما يوهم أنه حق». انتهى. فيشمل الكذب وكلّ لهو باطل كالغناء والفحش والخناء بوجه، وقال أيضاً: «يقال: تكرم فلاناً عمّا يشينه إذا تنزّه وأكرم نفسه منه». انتهى.

وقوله: ﴿ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴾؛ اللغو ما لا يعتدّ به من الأفعال والأقوال لعدم اشتماله على غرض عقلائی، ويعمّ - كما قيل - جميع المعاصي، والمراد بالمرور باللغو المرور بأهل اللغو، وهم مشتغلون به.

والمعنى: وإذا مرّوا بأهل اللغو وهم يلغون مرّوا معرضين منزّهين أنفسهم عن الدخول فيهم والاختلاط بهم ومجالستهم^۱.

مرحوم علامه، به نقل از «مجمع البيان» گوید:

کلمه‌ی زور در اصل به معنای جلوه دادن باطل به صورت حق است.

ایشان در برداشت از این کلام و با توجه به دیدگاهی که از روایات

برگرفته است، از معنای اصل کلمه باز می‌ماند و می‌فرماید:

بر اساس گفته‌ی صاحب مجمع‌البیان، کلمه‌ی زور شامل دروغ و هر

لهو دیگری مانند غنا، دریدگی و ناسزا نیز می‌شود.

ایشان هیچ یک از دو احتمال را ترجیح نمی‌دهد تا نظر خود را به

دست دهد. این مفسرگران قدر با احتمال نخست، کلام صاحب «مصباح

المنیر» را نقل نموده است؛ زیرا ایشان قایل است مراد از «زور» کذب

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۳.



است؛ و پیش از این گذشت که این معنا درست نمی‌باشد و نقد آن را بیان نمودیم؛ زیرا «زور» به معنای قصد است و قصد اعم از انشا و اخبار است؛ اما کذب تنها گزاره‌های اخباری را در بر می‌گیرد.

هم‌چنین در این دو احتمال، باید احتمالی را برگزید که هر دو جمله را از لحاظ اخباری و انشایی هم‌سنخ سازد تا قابل عطف به یک‌دیگر گردد و کاربرد لفظ در بیش از یک معنا را پیش نیاورد؛ چنان‌چه ایشان در ذیل آیه می‌پذیرد که تنها یکی از این دو معنا را می‌توان آورد و خاطر نشان می‌سازد که ذیل آیه با معنای دوم سازگارتر است. ایشان در تبیین ذیل آیه می‌فرمایند: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾؛ مراد از لغو هر گفته و کرده‌ای است که غرض عقلایی نداشته باشد و قول زور همان لغو است. البته این دو واژه نمی‌تواند مترادف داشته باشد تا کتاب الهی که بر ایجازگویی اصرار دارد از تکرار خلل‌آور و ملال‌انگیز مصون بماند.

زور؛ قصد باطل

«الزور» در آیه‌ی ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ به معنای «باطل» است و آیه چنین ترجمه می‌شود که بندگان رحمان کسانی هستند که شهادت باطل نمی‌دهند. شهادت باطل انشاست و شاهد باید نخست شهادت را قصد کند.

اگر در آیه به جای لغو، لهو می‌آمد، هر باطلی از جمله غنا را در بر می‌گرفت؛ اما لغو با غنا سازگاری ندارد و در این صورت نمی‌شود آن را به معنای شهادت باطل دانست، اما با توجه به استفاده از واژه‌ی «لغو» نمی‌توان معنایی را که علامه قصد دارد، به دست آورد.



شناسه‌ی لغو در المیزان

ایشان در تعریف «لغو» می‌فرماید:

«ما لا يعتدّ به من الأفعال والأقوال لعدم اشتماله على غرض

عقلائی، ویعمّ - كما قيل - جميع المعاصي».

لغو کار باطلی است که غرض عقلایی ندارد و همه‌ی گناهان -

چنان‌چه گفته شده - لغو است.

البته چنین نیست که همه‌ی معاصی لغو باشد؛ زیرا غرض عقلایی نداشتن، غیر از نداشتن غرض است، بلکه باید گفت: همه‌ی معاصی باطل است؛ چرا که همه‌ی موارد لغو، غرض شیطانی ندارد، اگرچه رحمانی نیز نمی‌باشد. در لغو، غرض عقلایی وجود ندارد و شخص از روی غفلت و یا ناخودآگاه مشغول انجام کاری است. باید دقت داشت که داخل نمودن غرض شیطانی در فعل، چندان راحت نیست. به طور نمونه، شخصی که تسبیح در دست دارد و مشغول بازی است، اگر برای سالوس و ریاکاری، ذکر بگوید، کار حرام مرتکب شده و غرض خویش را شیطانی ساخته است.

ترتیب غرض شیطانی بر فعلی آن را معصیت و باطل می‌سازد، و داشتن غرض رحمانی آن را نیک و نداشتن غرض عقلایی، آن را لغو می‌سازد. لغو نازل یافته‌ی باطل است که توجه را ندارد.

هم‌چنین دقت شود که همه‌ی لغوها گناه نیست. لغو در موردی است که ظهور آن غرض عقلایی ندارد و ممکن است حرام نباشد و کارها و سخنانی را در بر می‌گیرد که غرض مهم و قابل اعتنا ندارد. کسی که با



چشم و گوش خود به عادت بازی می‌کند، کار لغو می‌کند و غرض نیز دارد؛ ولی غرض عقلایی ندارد. البته، لغو در پاره‌ای از موارد حرام است. میان لغو و باطل نیز تفاوت است. هر لغوی باطل است؛ ولی هر باطلی لغو نیست. باطل، معصیت و غرض شیطانی را نیز در بر می‌گیرد؛ از این رو، رابطه‌ی این دو عام و خاص مطلق است و لغو در دامان باطل قرار می‌گیرد. با این وصف، گفته‌ی علامه، که مفعول به بودن «الزور» با ذیل آیه سازگارتر است، درست نیست؛ آن‌جا که می‌گوید:

فقوله: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ إذا كان المراد بالزور الكذب فهو قائم مقام المفعول المطلق، والتقدير: لا يشهدون شهادة الزور وإن كان المراد اللهو الباطل كالغناء ونحوه كان مفعولاً به، والمعنى لا يحضرون المجالس الباطل، وذيل الآية يناسب ثاني المعنيين. اگر مراد از «زور» دروغ باشد، «الزور» جایگزین «مفعول مطلق» می‌شود و تقدیر کلام به این صورت است: بندگان رحمان کسانی هستند که شهادت نمی‌دهند، شهادت زور را و اگر مراد از «زور» لهو باطلی مانند غنا باشد، کلمه‌ی زور «مفعول به» است و معنا چنین است: بندگان رحمان کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی‌شوند.

کرامت بندگان رحمان و گذر از لغو

خداوند در فراز دوم این آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾؛ بندگان رحمان به لغو انسان‌های سبک مغز و جاهل چندان اهمیتی نمی‌دهند و با بزرگواری از آنان در می‌گذرند.



قولی که مرحوم علامه از آن با عنوان «قیل» یاد می‌کند با این فراز سازگاری ندارد و لازم باطلی را به همراه دارد؛ چرا که اگر لغورا به همه‌ی گناهان بازگردانیم، این شبهه پیش می‌آید که بندگان رحمان چگونه از تمامی گناهان در می‌گذرند و چیزی نمی‌گویند و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر نادیده انگاشته می‌شود بدون این که گویا گناهی اتفاق افتاده است و چنین روشی، مشی قلندران است و نه عباد رحمان.

برای دوری از این تالی فاسد، باید لغورا به معنای معصیت و گناه ندانست، بلکه باید گفت لغو در این آیه به کارهای باطل ارشاد می‌دهد و معنا چنین است: عباد رحمان چون به کسی که کودکانه عمل می‌نماید و یا نادان و جاهل یا بی‌نزاکت است می‌رسند به کار او اعتنایی ندارند و آن را نادیده می‌انگارند و گویا چیزی ندیده‌اند.

«لغو» کارهایی است بی‌معنا و به اصطلاح «لا یعنی» که جزئی و کوچک است، از این رو چندان قابل اعتنا نیست و شایسته نیست در آن کارها تجسس یا پیگیری شود. البته مرز این بی‌اعتنایی و کریمانه گذشتن از آن تا وقتی است که به منکر نرسد و نهی از منکر را لازم نداشته باشد، وگرنه در این صورت باید ایستاد و با گناه مقابله نمود.

واژه‌ی «مُرُوا» حتی توقف کوتاه را نیز در بر نمی‌گیرد، بلکه می‌فرماید عباد رحمان هیچ‌گونه توقفی ندارند و سریع از آن می‌گذرند. البته در برخی موارد، تشخیص این موضوعات دشوار می‌شود و برای عده‌ای به‌خصوص اهل علم که به امر به معروف و نهی از منکر بیش‌ترین اهمیت را می‌دهند، مشکل ایجاد می‌کند.

به مقتضای رفتار کریمانه، اگر کسی گناه را در پنهانی انجام می‌دهد، نباید پی جوی گناه او شد؛ ولی اگر کسی در ظاهر و آشکارا گناه می‌کند و به گناه خود افتخار می‌ورزد، باید او را نهی از منکر کرد و مانع وی شد. اگر حریم این دو مورد نگاه داشته نشود و یکی به جای دیگری انجام گیرد، اثر ندارد و کسی که کار لغوی انجام می‌دهد، با تذکر از آن دست نمی‌کشد و این آیه نیز به همین نکته اشاره دارد؛ چرا که می‌فرماید به چنین فردی تذکر ندهید و کوچکی کار وی را بزرگ نمود ندهید؛ زیرا اگر خود را به کوچک‌ها مشغول نمودید، توان مقابله با بزرگ‌ها را ندارید.

مراد از «لغو» امور جزئی قابل اغماض و چشم‌پوشی است و بنای شارع بر آشکار نمودن آن نیست و گناهان صغیره‌ی غیر عمدی را که اضطراب شرایط زیست‌محیط در ارتکاب آن دخالت دارد، در بر می‌گیرد. کارهایی که بنیادین و اصولی نیست و وجود آن خلل چندانی به فرد یا جامعه وارد نمی‌آورد. برای نمونه، اگر دیده شود فرد ضعیفی از مغازه‌ی دیگری به صورت پنهانی کمی تخمه یا چند شکلات برمی‌دارد، باید کریمانه از آن عبور کرد و «شتر دیدی ندیدی» و برای چند عدد شکلات، نباید حرمت کسی را شکست و باید آبروی او را حفظ نمود. اما اگر کسی که با هزاران مشقت پولی تهیه می‌بیند تا وام یا بدهی خود را بپردازد و می‌بیند کسی پول او را می‌زند، نباید آن را نادیده گرفت، بلکه باید مانع وی شد.

کارهای لغوی با هم تفاوت دارد و نسبت به افراد گوناگون نیز سنجیده می‌شود. برای نمونه، اگر شخص بزرگی چند شکلات از مغازه‌ای سرقت

کند، باید با وی به شدت برخورد شود؛ چون وی با این کار، حرمت بزرگی را زیر سؤال می‌برد. در تشخیص این موارد باید دقت داشت و نمی‌توان برای هر لغوی و برای هر فردی حکمی یکسان داد.

پرهیز از شهادت باطل

بعد از ارزیابی نظر مرحوم علامه، اینک به تکمیل نظر خود در این رابطه می‌پردازیم. سخن ما این شد که مراد از ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ شهادت به باطل است. شهادت به باطل یا نسبت به مردم است که همان شهادت به ناحق است و یا نسبت به حق است که همان کفر و شرک است و آیات پیش از آیه‌ی مذکور، بر آن دلالت دارد. آیه‌ی پیشین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾^۱. خواندن غیر خدا شهادت زور است و این امر نیز از حریم بندگان رحمان به‌دور است. این عده افزوده بر این که غیر خدا را نمی‌خوانند، کسی را به ظلم و تعدی به قتل نمی‌رسانند و چنانچه قتلی نیز در میان باشد از روی حق است، همان‌طور که زنا نیز نمی‌کنند.

بنا بر این تحلیل، شهادت زور، شهادت باطل است؛ خواه در مورد مردم باشد یا در مورد حق تعالی. شهادت ناحق نیزگاه به دروغ است و گاه به زور و هر یک از این دو با دیگری تفاوت دارد. برای نمونه، کسی که می‌گوید: من شهادت می‌دهم ناهید بهرام را زد، ولی به قاضی می‌گوید من دروغ می‌گویم؛ زیرا مجبور به این کار شده‌ام، شهادت به دروغ می‌دهد؛

ولی شهادت زور به این است که به طور مثال کسی بگوید: خدایا، تو شاهد باش که ناهید بهرام را زد و با این کار تظاهر به حق کند و این قول زور است.

شهادت زور در مقابل حق تعالی این گونه است که کفار می‌گفتند: بت حق است و مؤمنان، مجنون و باطل می‌باشند. حال آیا ما نیز مانند سفیهان ایمان بیاوریم؟ ﴿أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾^۱؛ هرگز، ما هم چون افراد متمدن ایمان می‌آوریم و بت پرستی می‌کنیم! این کلام شهادت زور در مقابل خداست.

بیان مرحوم علامه با بیان ما متفاوت است؛ چراکه ایشان بر این عقیده است که زور شامل هر دروغ و هر لہوی می‌گردد؛ در حالی که در این بیان، زور شامل هر لہوی نمی‌شود و شهادت زور، شهادت دروغ نیست، بلکه شهادت باطل است.

بله، هر دروغی قول زور است؛ اما هر قول زوری باطل نیست. شهادت دروغ با قید سالوس، شهادت باطل است.

کریمه‌ی: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾؛ یعنی بندگان رحمان شهادت باطل نمی‌دهند. این معنا امری فراتر از شهادت ندادن به دروغ است؛ زیرا کذب، شهادت اخباری است ولی شهادت باطل امور انشایی را نیز در بر می‌گیرد. مانند این که کسی در مورد خدا شرک و کفر ورزد و به حق نیز تظاهر نماید و آن را همانند کسی بیان دارد که کلمه‌ی توحید را انشا می‌کند.

حرمت‌گذاری به بندگان خالص

نکته‌ای که در این آیه قابل توجه است این است که آیه به صورت خطاب نمی‌فرماید: ای بندگان رحمان از شهادت باطل دوری کنید، بلکه در وصف آنان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾؛ آنان شهادت به زور نمی‌دهند. دلیل این امر آن است که شأن عباد رحمان أجل و برتر است از آن که به آنان خطاب نهی شود؛ زیرا آنان در وادی برتر و بالاتری هستند. «لا یشهدون» نفی در مقام نهی است و این دو تعبیر با هم تفاوت بسیار دارد؛ اما در آیه‌ی ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ نهی از زور با شدتی که در آن نهفته است، بیان شده است و خطاب آن به بندگان رحمان نمی‌باشد.

شهادت زور؛ دروغ حق‌نما

نتیجه‌ی بحث‌های پیشین چنین شد که شهادت زور دروغی است که حق‌نمایی در آن نهفته و چیزی بیش از دروغ صرف است. این معنا هیچ‌گونه سازگاری با بیان مرحوم علامه که دلالت آن بر هر لهوی را پذیرفته است، هماهنگ نیست و همان‌گونه که گذشت، کاربرد لفظ در بیش از یک معنا را لازم دارد. در این جا، سخن از باطل است، نه لهو، و روشن است که هر لهوی باطل است، ولی هر باطلی لهو نیست و این دو معنا، رابطه‌ی عام و خاص مطلق دارد، نه تساوی.

۳. زور در آیه‌ی چهار سوره‌ی فرقان

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا. وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا



يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضِراً وَلَا نفعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلماً وَزُوراً!.

مبارک و خجسته است خدایی که فرقان را بر بنده‌ی خود نازل کرد تا برای همه‌ی آگاهان نذیر باشد. خداوندی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی نگرفته و شریکی در پادشاهی ندارد و هر چیزی را آفریده و آن را به نیکویی اندازه داد. مشرکان خدایی غیر از حق را برگزیدند. خدایگان ناتوانی که نمی‌توانند چیزی را به آفرینش رسانند، بلکه خود آفریده هستند. خدایانی که اختیاری از خود ندارند و مالک چیزی نیستند، نه مالک سودی و نه زیانی، نه مرگی و نه زندگی و نه برانگیخته شدن. و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: این (کتاب) جز دروغی که آن را بریافته نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و به قطع (با چنین نسبتی) ستم بسیار (سخن باطل) و بهتانی به پیش آوردند.

زور: ستم فراوان

مراد از نذیر در آیه‌ی یکم، ملاک، میزان و الگو و مصدر بودن برای همگان است. نذیر به طراحی می‌گویند که مهندسی برنامه، الگو، مصدر، متد و مدل آینده را بر عهده دارد و نه به کسی که بیم‌دهنده و ترساننده است و به صورت معمول در مقابل بشیر قرار می‌گیرد. همان‌گونه که دیده می‌شود در این آیات هیچ سخنی از غنا و موسیقی

نیست؛ بلکه این آیات، در ابتدا از قرآن کریم و ملکوت خبر می‌دهد، سپس از بت‌ها سخن می‌گوید و بت‌های سنگی و چوبی را به سخره می‌گیرد و طبیعی است کفار نیز در برابر موضع می‌گیرند. ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ می‌رساند این سخن که آیات قرآن کریم افک، باطل و دروغ است و وحی نیست از برخی از کافران می‌باشد، نه از همه‌ی آنان. عده‌ای نیز به مدد و حمایت این گروه درآمدند و سخن آنان را تأیید کردند. این افراد یهودیان بودند که همواره سعی می‌کردند خود را به صورت مباشری با کسی رویارو ن سازند و در پشت جبهه باشند تا خسارت و آسیبی نبینند. اما امروزه همان یهودیان که همیشه خود را پنهان می‌کردند تا آفت نبینند، به برکت انقلاب اسلامی به صف مقدم جبهه آمده‌اند و با رزمندگان فلسطین و حزب الله لبنان مشغول جنگ می‌باشند. اسرائیلی که حاضر است یک میلیون مسلمان کشته شود، ولی برای یک اسرائیلی مشکلی پیش نیاید، امروزه به دست مسلمانانی که از کشته شدن هراسی ندارند، با عملیات‌های استشهادی کشته می‌شوند.

قرآن به زیبایی در مورد کفار می‌فرماید آنان با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگیر می‌شدند و رو در روی حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌ایستادند، ولی یهودیان را چنین توصیف می‌کند: آنان از پشت جبهه به حمایت و هدایت کافران می‌پردازند و خود با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو در رو نمی‌شوند.

خداوند در ادامه می‌فرماید: ﴿ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴾. کفار، مشرکان و یهودیان ظلم و زور آوردند. آنان که گفتند آن‌چه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید افک و دروغ بوده و قرآن کریم از ناحیه‌ی پیامبر است و نه خداوند و نیز



گروهی که آنان را حمایت کردند، ظلم و زور آوردند و نسبت دروغ آنان ظلم و زور است.

«جاءوا» می‌رساند که در این عملیات حرکت، فعل و عمل است. کلمه‌ی زور به معنای ستم بسیار است که با ظلم تفاوت دارد. «زور» سخن باطل است. آنان نمی‌گویند وجود خدا دروغ یا وحی دروغ است؛ بلکه می‌گویند: کسی که می‌گوید وحی از جانب خداست (پیامبر اکرم ﷺ) نعوذ بالله دروغ می‌گوید و آنان با این کار می‌خواهند حق‌نمایی کنند.

حق‌نمایی باطل

زور در این آیه به معنای حق جلوه دادن باطل است که هم عمل زور را شامل می‌شود و هم اعتقاد و هم قصد را در بر دارد و هم انشا و اخبار را. اما آنچه مهم است، این است که هم این آیه و هم دو آیه‌ی پیشین که در مورد «زور» بود، هیچ‌یک به ذات صوت، صدا، مدّ، شدّ، ترجیع، ترتیل، طرب و دف ارتباطی ندارد و سخن تنها بر سر زور و ظلم و قصد سوء و قرارگرفتن در جبهه‌ی باطل و علیه حق ایستادن است. بله، غنا و موسیقی اگر خادم باطل گردد و به جبهه‌ی باطل درآید، مصداق زور می‌گردد؛ همان‌طور که جبهه‌ی باطل می‌تواند هر چیز دیگری حتی شعایر دینی را به خدمت خود گیرد؛ چنان‌که معاویه در جنگ صفین، خود را در پناه قرآن قرار داد، در این صورت، قرآن‌هایی که وی به کار برد در خدمت جبهه‌ی باطل بود و مسلمانان نباید به بهانه‌ی حفظ حرمت قرآن، از جنگ با معاویه دست می‌کشیدند.



۴. بررسی کلمه‌ی «زور» در سوره‌ی مجادله

﴿ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ۱﴾

خدا گفتار (زنی) را که درباره‌ی شوهرش با تو گفت‌وگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید. و خدا گفت‌وگوی شما را می‌شنود؛ زیرا خدا شنوای بیناست. از میان شما، کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند (و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است) آنان مادرانشان نیستند. مادران آن‌ها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و به قطع، آن‌ها سخنی زشت و باطل می‌گویند، و خدا به‌طور مسلم، درگذرنده آمرزنده است.

آیه‌ی یکم این سوره مسأله‌ی اختلاف خانوادگی و دعوای زن و شوهر را طرح می‌کند و در آیه‌ی دوم نیز سخن از ظهار است که به عنوان سنتی اجتماعی و اشتباه به آن اشاره می‌شود.

در زمان جاهلیت، اگر مردی با زن خود اختلاف داشت و از او ناراضی بود و یا او را دوست نداشت به او می‌گفت: «ظَهْرَكَ كَظْهَرِ أُمِّي»؛ پشت تو مثل پشت مادر من است و با این سخن، او را مانند مادر خویش می‌نمود و حکم مادر او را داشت؛ اما اسلام، برای این قانون جاهلی کفاره قرار داد. قرآن کریم می‌فرماید: زن، حکم مادر را ندارد و برای این که کسی از

ظهار استفاده نکند و چنین سخنی را نگوید، کفاره‌ای را به عنوان تنبیه برای آن قرار داد تا این معصیت با گذشت زمان از جامعه‌ی مسلمین رخت بر بندد.

آیه در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾. نکره بودن ﴿مُنْكَرًا﴾ بدی بسیار این کار را می‌رساند. با توجه به این توضیح، مراد از قول زور جمله‌ی ظهار: «ظَهْرَكَ كَظْهَرِ أُمِّي» می‌باشد.

در آیه‌ی پیش که وصف‌های عباد الرحمن آمده بود، گفته شد آنان از کارهای لغو دیگران کریمانه در می‌گذرند؛ اما از منکرات نهی می‌نمایند. در این آیه، ظهار یکی از منکرات دانسته شده است: ﴿مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ﴾، که مبارزه با سنت‌های غلط اجتماعی را لازم می‌داند و آن را فراتر از کاری لغو می‌شمرد. بنابر این، مراد از زور در آیه‌ی: ﴿لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾ کلام باطل است. همان‌گونه که گذشت «زور» به معنای قصد است و در این صورت، آیه چنین معنا می‌دهد، کسی که به همسر خود می‌گوید همانند مادرم هستی قصد باطل می‌کند.

سخنان نادرست و حق شمردن باطل

فراز ﴿مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ﴾ در این آیه، همان صیغه‌ی ظهار است که سخنی نادرست است و در قاموس حقیقت و نفس الامر چنین چیزی وجود ندارد و زن، مادر نمی‌شود. «زور» لباس حق پوشانیدن به باطل و اظهار حق نمودن است. کسانی که ظهار را سنت حق می‌دانند و آن را می‌پذیرند، به «زور» و زخرف گرفتار آمده‌اند. ظهار امر باطلی است که مردم آن را حق می‌دانند. زور با ظلم متفاوت است؛ چرا که همه زشتی

ظلم را قبول دارند و حتی کسانی که آن را مرتکب می‌شوند نیز همین نظر را دارند؛ اما زور امر باطلی است که به صحت آن باور دارند و چه بسا به سنت و موقعیتی اجتماعی درآمده باشد. زور امری است که ظاهر دارد؛ البته زور می‌تواند ﴿مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ﴾ نیز باشد؛ چرا که نفس الامر و حقیقت ندارد؛ اگرچه ظاهر و واقعیت اجتماعی را دارد.

همه‌ی این آیات می‌رساند که معنای لغوی «زور» با ضم فاء الفعل، قصد است و «زور» با فتح فاء الفعل، اسم مصدر یا مصدر به معنای لباس حق پوشانیدن به باطل است. تزویر و «مزور» نیز از همین باب است و مزور به کسی گفته می‌شود که ظاهرسازی می‌کند. زائر نیز همین گونه است و به معنای انصراف از سویی به سوی دیگر است؛ خواه طرفی که به آن توجه می‌شود حق باشد یا باطل.

شایان ذکر است در آیه‌ی ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ لفظ خاصی مانند صیغه‌ی ظاهر وجود نداشت؛ ولی در این آیه: ﴿لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ﴾ صیغه‌ی ظاهر اصطلاح خاص آن است و از این رو با ﴿الْقَوْلِ﴾ از آن یاد شده است.

با توجه به تفسیر یاد شده، این آیه نیز به ذات غنا و موسیقی ارتباطی ندارد. در هر چهار آیه‌ی شریفه، کلمه‌ی «زور» به معنای قصد باطل با ظاهر سازی آمده است. افراد «زور» در این چهار آیه، ظاهر و نزاع خانوادگی و اجتماعی، کفر و شرک، اعتقاد به باطل و پاک بودن دامن بندگان رحمان از زور بود و اگر معصوم عَلَيْهِ السَّلَام «قول زور» را به غنا تفسیر نکرده بود، شاید ذهن عالمان به این برداشت نمی‌رسید.

تفاوت حق‌نمایی و کذب

مراد از «قول زور»، تظاهر به باطل، به صورت حق می‌باشد و چیزی برتر از کذب است؛ زیرا کذب به معنای اظهار خلاف واقع است و خلاف واقع بر دو قسم است: یکی صرف اظهار خلاف واقع است و دودیگر اظهار خلاف واقع با حق جلوه دادن آن است. صورت نخست، کذب و گونه‌ی دوم «زور» است. بر این اساس، قول زور اخص از کذب است و کذب مقید می‌باشد و در زاویه‌ای دیگر، کذب دارای اخبار است و زور امور انشایی را در بر می‌گیرد و شخص مزور قصد تظاهر به حق را دارد. با توجه به این معنا، زور یا قول زور با غنا و موسیقی هماهنگ نیست و بر آن دلالتی ندارد.



فصل چهارم:

غنا و موسیقی

از دیدگاه روایات تفسیری

(بررسی حکم باطل، لغو و لهو)

رابطه‌ی باطل، لغو و لهو با موسیقی

پیش از این گفتیم قرآن کریم به صورت مستقیم از غنا و موسیقی چیزی نگفته و آن را منع نکرده است. هم‌چنین «قول زور» در قرآن کریم به معنای غنا نیامده است؛ اما بحث این جاست که معصوم علیه السلام در روایات تفسیری، غنا را به «قول زور» معنا نموده است. ما از این روایات، به اعتبار تفسیری بودن، همین‌جا سخن می‌گوییم، اما روایات مستقل غنا و موسیقی را در جلد بعد می‌آوریم. در این روایات تفسیری، هم‌چنین از «باطل»، «لغو» و «لهو» سخن گفته شده است؛ از این رو، ضرورت دارد به بررسی معناشناسی و حکم هر یک از این اصطلاحات پرداخته شود.

سند این روایات مشکلی ندارد و فقیهان بسیاری همانند شیخ اعظم رحمته الله به آن تمسک کرده‌اند. حال باید به دست آورد چگونه کتاب و سنت که هر دو چهره‌ی عصمت دارند و حجت هستند و هیچ یک به خطا نمی‌روند، در این مورد با هم هماهنگی دارند؟ آیا مراد از غنا در فرهنگ روایات همان غنایی است که فقیهان از آن سخن می‌گویند یا مراد از آن غنایی دیگر است؟ آیا قول زور همان «مدّ الصوت مع الترجیع المطرب» است یا خیر؟ برای به دست آوردن پاسخ این پرسش‌ها، به درون پژوهی

متن احادیث می‌پردازیم و فقه الحدیث آن را بر می‌رسیم. این روایات تفسیری را می‌توان به گروه‌های زیر تقسیم نمود:

گروه یکم: تفسیر قول زور به غنا؛

گروه دوم، تفسیر زور به غیر غنا؛

گروه سوم: باطل؛

گروه چهارم: لغو و شنیدن صداهاى لغوی؛

گروه پنجم: لهو، شنیدن صداهاى لهوی و لهو الحدیث.

برخی از فقیهان، برای ارایه‌ی حکم غنا و موسیقی و اثبات حرمت آن، دلیل «لهو» بودن آن را پیش کشیده‌اند و گفته‌اند هر لهوی حرام است. آنان ذات غنا و موسیقی را از آن جهت که غنا و موسیقی است، حرام نمی‌شمرند، بلکه می‌گویند لهو حرام است و چون غنا و موسیقی از افراد و مصادیق لهو است، حکم حرمت بر آن بار می‌شود. مرحوم شیخ انصاری^{رحمته‌الله} از این گروه است. ما نخست به موضوع‌شناسی این واژگان می‌پردازیم و سپس این نکته را وامی‌کاویم که آیا هر لهوی حرام است یا خیر تا زمینه برای بررسی حکم غنا و موسیقی آماده گردد.

با توجه به حالات گوناگون این واژه‌ها و شرایط متفاوت آن، هر یک احکام متنوعی را می‌پذیرد و چنین نیست که همه‌ی موارد آن حلال باشد یا حرام، از این رو موضوع‌شناسی دقیقی را می‌طلبد و کم‌ترین بی‌دقتی، باعث خلط مباحث می‌گردد. باید توجه داشت که هر لفظ و واژه‌ای با معنای خود مناسبت و موضوعیت دارد و این امر در قرآن کریم به خوبی مراعات شده است.



موارد کاربرد واژگان یاد شده در قرآن کریم

کلمه‌ی «باطل» در قرآن کریم، بیست و چهار بار آمده است. ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾^۱ و نیز ﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾^۲ نمونه‌ای از آن است.

البته غیر از واژه‌ی «الباطل»، دیگر مشتقات آن نیز در قرآن کریم کاربرد دارد. از جمله «بطل» «تبطلوا» «یبطل» «سبیطله» «باطلا» و «المبطلون» که به ترتیب هر کدام یک بار، دو بار، یک بار، یک بار، دو بار، و پنج بار در قرآن کریم آمده است.

کلمه‌ی «قییح» یک بار آن هم به صورت اسم مفعول در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴾^۳؛ از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که قییح خود را در قیامت نمایان می‌سازد.

واژه‌های «نلعب»، «یلعب»، «یلعبوا»، «یلعبون»، «لعب»، «لعباً» و «لاعبین» به ترتیب هر کدام یک بار، یک بار، دو بار، پنج بار، چهار بار و سه بار آمده است. کلمه‌ی «اللغو»، «لغواً» و «لاغية» نیز هر یک به ترتیب شش بار، سه بار و یک بار در قرآن کریم استعمال شده است.

ماده‌ی لهو و مشتقات آن؛ مانند: «ألهاکم»، «تلهکم»، «تلههم»، «یلههم»، «تلهی» و «لاهیة» هر کدام یک بار در قرآن کریم دیده می‌شود، غیر از «لهو» به صورت مرفوع که شش بار و «لهواً» به صورت منصوب که

۱- انبیاء / ۱۸.

۲- شوری / ۲۴.

۳- قصص / ۴۲.

چهار بار از آن استفاده گردیده است. نگارنده به طور تفصیلی این آیات را در فصل‌های آینده بررسی خواهد نمود.

با شمارش آیات قرآن کریم به دست می‌آید که لهو، لعب، باطل و قبیح بیش از هفتاد بار در قرآن کریم کاربرد دارد و باید معنا و موضوع آن را از این موارد دریافت نمود؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا

يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^۱.

باطل و بی‌فرجام

باطل چیزی است که غرض عقلایی و معنوی ندارد، ولی قصد در آن دخالت دارد، اما به مقصود نهایی نمی‌رسد و غایت آن غیر مقصود است. «بَطْل» یعنی «قَطْع»؛ باطل آن است که از غرض معنوی قطع شده باشد. البته، امور باطل، غرض عقلایی، معنوی و حقی ندارد، نه این که دارای هیچ‌گونه غرضی نیست، بلکه غرض‌های خَلْقی و هوس‌های نفسانی بر آن حاکم است. برای نمونه، کسی که با محاسن خود بازی می‌کند یا ناخن خود را با دندان می‌گیرد نیز غرض دارد؛ اما غرضی نفسانی. کار چنین شخصی باطل است؛ چون غرض معنوی ندارد، ولی کرده‌ی وی حرام نیست و این نهی شریعت است که آن را معصیت می‌شمرد. هر باطلی حرام نیست و برخی از باطل‌هاست که حرام می‌باشد و چنین نیست که حکم وضعی با حکم تکلیفی هماهنگی کامل داشته باشد. بعضی از باطل‌ها حرام است؛ همانند این که کسی از پنهانی‌های محبوب خود سخن گوید یا تشبیب نماید یا به کسی تعریض زند یا شعرهای اهل باطل را ترویج کند و یا کسی را به شهوت تحریک نماید؛ به‌ویژه اگر جامعه‌ای

جوان باشد و شرایط ازدواج نیز آسان نباشد. اما چنین نیست که هر باطلی حرام باشد و باطل‌ها باید تعریف شود و برای آن به صورت جزئی و ریز قانون وضع گردد تا مسئولان ممیزی برای کار خود به صورت طبقه‌بندی شده معیار و ملاک داشته باشند. برخی کارها به صورت اولی جایز است، ولی وقتی عنوان ثانوی بیابد، حرام می‌شود. نمونه‌ی این گفته آن است که مؤمنی در جلوی دوربین تلویزیون یا در منظر عموم، دست در بینی نهد که در این صورت، از باب «لا تکنونوا علینا شیئاً»^۱ کار او اشکال دارد؛ چرا که کار وی موجب تمسخر و استهزای دیگران نسبت به دین و اولیای دین می‌گردد.

نقد باطل‌شناسی راغب

«بطل» یا «بطل» به معنای شجاع و دلیر است. در مفردات راغب آمده است:

بطل: الباطل نقيض الحق، وهو ما لا ثبات له عند الفحص عنه. قال تعالى: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۲، وقد يقال ذلك في الاعتبار إلى المقال والفعال، يقال: بطل بطولاً وبطلاً وبطلاناً وأبطله غيره، قال عز وجل: ﴿وَبَطَّلَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ﴾^۳، وقال تعالى: ﴿لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ﴾^۴، ويقال للمستقلّ عمّا يعود بنفع دنيوي أو أخروي بطلال، وهو ذو بطالة

۱- روضة الواعظین، ص ۴۶۷.

۲- لقمان / ۳۰.

۳- اعراف / ۱۱۸.

۴- آل عمران / ۷۱.



بالکسر، وبطل دمه إذا قتل ولم يحصل له ثأر ولا دية، وقيل للشجاع المتعرض للموت بطل تصوراً لبطلان دمه، كما قال الشاعر: فقلت لها لا تنكحيه فإنه لأوّل بطل إن يلاقي مجمعاً. فيكون فعلاً بمعنى مفعول أو لأنه يبطل دم المتعرض له بسوء، والأوّل أقرب. وقد بطل الرجل بطولته صار بطلاً وبطلاً نسب إلى البطالة، ويقال ذهب دمه بطلاً؛ أي: هدرًا، والإبطال يقال في إفساد الشيء وإزالته حقاً كان ذلك الشيء أو باطلاً، قال الله تعالى: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ﴾^۱. وقد يقال فيمن يقول شيئاً لا حقيقة له نحو: ﴿وَلَيْتَ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ﴾^۲، وقوله تعالى: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۳؛ أي: الذين يبطلون الحق^۴.

- باطل نقیض و در برابر حق است و باطل چیزی است که چون از آن بررسی شود ثبات و پایداری ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: «این از آن روست که خداوند حق و پایدار است و آن چه دیگران به آن فرامی‌خوانند - که غیر از خداوند است - ناپایدار و فروریزنده است». متعلق باطل گاه گفته‌ها یا کردارهاست که مصادر چندی دارد و لازم است و با برده شدن به باب افعال متعدی می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: «و آن چه انجام دادند باطل گشت و فرو ریخت» که متعلق آن عمل است و نیز می‌فرماید: «چرا گفته‌ی حق را با باطل

۱- انفال / ۸.

۲- روم / ۵۸.

۳- غافر / ۷۸.

۴- مفردات غریب القرآن، ص ۵۰ - ۵۱.

می‌پوشانید». به چیزی که هیچ‌گونه بهره‌ی دنیوی یا اخروی نداشته باشد «باطل» گفته می‌شود. و فاعل آن صاحب بطالت است. خون او هدر شد چنانچه کشته شود و انتقام خون او گرفته نشود و قاتل او قصاص یا دیه‌ی آن پرداخت نگردد و غایت نهایی و کمال ثانی آن به دست نیامد. به انسان شجاعی که خود را به مرگ اندازد «بطل» و به چنین زنی «بطیله» گویند. به این اعتبار که خون خود را فرو ریخته است؛ چنانکه شاعر گوید: به آن زن گفتمم به ازدواج او در نیایی که چون گروهی را ببند فرو ریخته شود. پس بطل به معنای مفعول است یا از این روست که خون کسی را که قصد سوء به وی دارد هدر می‌دهد و معنای مفعولی آن به صحت نزدیک‌تر است. و مرد هدر می‌شود و به بطالت می‌گراید و گفته می‌شود خون او هدر شد. چون چیزی فاسد شود و از بین رود گفته می‌شود ابطال شد؛ خواه آن چیز حق باشد یا باطل. خداوند می‌فرماید: «برای آن که حق پایدار گردد و باطل فرو ریزد»، گاه باطل به چیزی می‌گویند که حقیقت و باطنی ندارد؛ چنانکه می‌فرماید: چون برای آنان نشانه‌ای آورده شود کافران گویند شما کسانی هستید که حقیقتی ندارند»، و «کسانی که آن را بدون حقیقت می‌پنداشتند زیان کردند».

جناب راغب، باطل را نقیض حق می‌داند؛ در حالی که «نقیض الشیء رفع الشیء» است و نقیض امر وجودی امری عدمی است و باطل امری وجودی است، از این رو صحیح آن است که گفته شود باطل ضد حق است و قرآن کریم نیز همین معنا را می‌رساند: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ

الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^۱! در این آیه هم برای حق و هم برای باطل از فعل استفاده می‌کند که وجودی بودن آن دو را تأیید می‌کند.

صاحب مفردات در معنای باطل از نقیض آن استفاده می‌کند و این امر می‌رساند وی به عدمی بودن شرور اعتقاد داشته است؛ در حالی که عدم امری صرفاً انتزاعی است و حقیقتی در خارج ندارد. شاهد مثالی که وی برای اثبات بی‌ثباتی، سست و ضعیف بودن باطل می‌آورد وجودی بودن باطل را می‌رساند. هم‌چنین ﴿وَبَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ به معنای نپذیرفتن و صحیح ندانستن و به سعادت نرسیدن است.

باطل به معنای فعل بی‌غایت و هدف نیست بلکه مراد درنیافتن غایت و هدف ثانی و نهایی آن است.

اما رابطه‌ی باطل با باطل در چیست؟ بدیهی است تا فعلی پدیدار نشود فاعلی ظهور نخواهد داشت و به طور نمونه، ضارب کسی است که تلبس به ضرب داشته باشد نه این که آهنگ آن را داشته باشد که بزند یا در گذشته زده است.

باطل بر وزن فاعل، فعلی است که برای ذاتی شکل می‌پذیرد و باید توجه داشت که هیچ فعلی بدون فاعل و هیچ فاعلی بدون غایت نیست، از این رو ترجیح بلا مرجح محال است و نمی‌شود فعلی را انجام داد و هدفی از آن نداشت. ترجیح بلا مرجح به ترجیح بلا مرجح باز می‌گردد و نفی غایت برای فاعل به نفی فاعل برای فعل می‌انجامد؛ زیرا علت غایی به علت فاعلی باز می‌گردد.

۱- اسراء / ۸۱.

۲- اعراف / ۱۱۸.



باطل و غایت غیر مقصود

حرکت، موضوع فعل، فاعل و غایت است و با حرکت است که می‌توان این امور را به دست آورد. برای تحقق فعل نیز دو غایت قابل تصور است:

وقتی گفته می‌شود فعلی باطل است مراد این است که غایت غیر مقصود را دارد، ولی غایت مقصود را ندارد، از این رو می‌توان باطل را چنین معنا نمود: «چیزی است که غایت نهایی و مقصود آن تحقق نپذیرفته است». در این صورت، محال است فعلی به وصول خود نرسد؛ زیرا حرکت در آن است و حرکت نوعی از وصول است؛ اما وصول تدریجی. ممکن است برای یک فعل چند غایت تصور شود که فاعل تنها به برخی از آن برسد. فعل باطل نیز ممکن است از غایات اخیر خود باز ماند اما به غایت ابتدایی به میزان حرکتی که دارد می‌رسد. قرآن کریم نیز این معنا را به زیبایی بیان می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾^۱؛ یعنی ما الیه الحركة، ﴿إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ یعنی ما لأجله الحركة.

باطل به معنای امر بدون غایت و هدف نیست، بلکه باطل یعنی کوتاه و بی‌فرجام. وقتی انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد و به آن هدف نهایی نمی‌رسد، بلکه به غایت دیگری می‌رسد، کار باطلی را انجام داده است. به تعبیر دیگر، همان‌طور که ترجیح بلا مرجح یعنی تحقق فعل بدون اراده‌ی فاعل، محال است، ترجیح بلا ترجیح و فعل بدون غایت نیز محال است.

۱- انسان / ۳.

بر این پایه، غایت بر دو گونه است: یکی غایتی که کرده به آن می‌انجامد و دو دیگر، غایتی که فعل برای آن انجام می‌گیرد. برای نمونه، اگر کسی به قصد رفتن به مقصدی خاص حرکت کند، اما در میان راه توقف کند و وی در اثر پیشامد حادثه‌ای از آن‌جا بازگردانده شود، رسیدن به ایستار میان راه، غایتی است که فعل به آن منتهی شده است، اما این رسیدن به مقصد مورد نظر است که فعل برای آن انجام گرفته است. به فاعل نخست، «ما یتتهی الیه الفعل» و به غایت دوم «ما لأجله الحركة» گفته می‌شود. اگر فعلی به غایت دوم برسد، غایت نخست را نیز دارد. هیچ فعلی خالی از یکی از این دو غایت نیست؛ هر چند لهو، لغو، لعب و باطل باشد.

در فلسفه گفته شد کسانی که باطل را کار بدون غایت می‌دانند در اشتباه هستند؛ زیرا هیچ کرده‌ای در عالم بدون غایت نیست: و کریمه‌ی ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ﴾^۱ در همه چیز و در همه‌ی پدیده‌های هستی جریان دارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۲. این گزاره کلی است: همان‌گونه که هیچ فعلی بدون فاعل نیست، هیچ کرده‌ای نیز بدون غایت نیست. البته لازم است گفته شود غایت همه‌ی افعال، غایت‌های اعلایی، علمی، معنوی و حقیقی نیست؛ بلکه غایت می‌تواند امری وهمی، خیالی و ظنی باشد.

۱- دخان / ۳۵.

۲- حجر / ۸۵.

برای نمونه، غایت فعلی عبادی قرب به حق است. قرب، غایت «ما ینتهی الیه الحركة» است و وصول و معراج «ما لاجله الحركة» به شمار می‌رود. عبادت‌کننده و فاعل خواه واصل شود یا نه، فعل وی دارای غایت نخست است و به «ما ینتهی الیه الحركة» نایل می‌گردد. چنانچه فاعل به وصول نرسد، فعل او نسبت به قرب باطل است؛ ولی نسبت به عبادتی که انجام داده است باطل نیست. از این رو باید گفت هم «ترجیح بلا مرجح» و هم «ترجیح بلا مرجح» هر دو محال است. حصول برخی از غایت‌ها سریع و حصول پاره‌ای دیگر تدریجی و با گذشت زمان است.

تفاوت مرتبه‌ی افراد در غایت مقصود

با توجه به این که هیچ فعلی بدون غایت نیست، باید دریافت که کدام یک از غایت‌ها و افعال حرام، و کدام یک حلال است. فقیه نباید انتظار داشته باشد همه‌ی افعال بندگان دارای غایتی عقلانی، اعلایی، معنوی، ربوبی و الهی باشد. درست است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱ یا ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبَدُونَ﴾^۲؛ اما باید گفت: این که خداوند امر به عبادت آن هم عبادت مخلصانه می‌نماید امری است و این که چه کسی بر آن گردن می‌نهد و از آن اطاعت‌پذیری کامل دارد امر دیگری است. خداوند می‌خواهد که غایت حقیقی همه‌ی کارها و همه‌ی امور عبادت شود، نه این که همه‌ی کارها عبادی باشد. اولیای خدا هستند که فعل غیر عبادی ندارند و هر کاری که

۱- بینه / ۵.

۲- ذاریات / ۵۶.

می‌کنند جز اطاعت، عبادت و بندگی، بلکه جز محبت و عشق نیست، و بلکه وجودی جز از حق نیست، و از مردم عادی و معمولی نباید چنین انتظاری داشت و ما در فقه برای بندگان عادی حکم می‌دهیم، نه برای اولیای خدا که خود صاحب حکم می‌باشند و در احکام خود مجتهد و فقیه به شمار می‌روند و در عرفان از آنان سخن گفته می‌شود. شریعت بر بندگان خداوند سخت نگرفته و دین اسلام دین سهله و سمحه به شمار می‌رود، و هرگونه سختی و تکلیفی نیاز به دلیل محکم دارد.

فاعل علمی و شوقی (عملی)

فاعل کردار می‌تواند مباحثی، متوسط و بعید باشد. هرکاری نیز یک مبدء علمی دارد. علم شوق می‌آورد؛ ولی این شوق در انسان بیمارکور است. شوق باعث می‌شود که فرد به دنبال انجام آن کار رود. برای نمونه، کسی که تشنه است و آب می‌طلبد، علم به تشنگی، فاعل بعید، شوق، فاعل متوسط و آب خوردن فاعل مباحثی است.

فاعل مباحثی اقتداری است که در رگ و پی فرد قرار دارد و برای انجام کار، استجماع می‌یابد و به فعل چسبیده و فصل اخیر تحقق فعل است. شوق فاعل متوسط است که گاه چندان قوت و توانمندی ندارد و به طور مثال، اگر نانی تازه از تنور بیرون آمده باشد شوق در خوردن آن بسیار است اما اگر همان نان بیات شود، با آن که علم به خوردن آن است، اشتیاق بدان فراوان نیست. این اشتیاق در بهشت فراوان است.

بحث از اقسام فاعل در فلسفه دامنه‌ای بسیار گسترده دارد و در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

با توجه به این مسأله‌ی فلسفی، چنانچه مبدء علمی انجام باطلی را خواست و کسی استجماع نمود تا معصیتی را انجام دهد، «ما الیه الفعل» که همان استجماع بر انجام کار است انجام می‌شود؛ هرچند با مانع روبه‌رو گردد.

فاعل علمی داخل در حکمت نظری است و از آموزه‌های آن رهنمون می‌گیرد و فاعل شوقی از حکمت عملی شکل می‌پذیرد و فاعل علمی و شوقی است که ویژه‌ی انسان است و فاعل مباحثی میان انسان و حیوان مشترک است و فعل به لحاظ این دو فاعل است که به لغو، لعب و عبث وصف می‌شود. تفاوت فاعل بودن انسان که ارادی است با فاعل طبیعی در علم و شوق نهفته است وگرنه به لحاظ فاعل مباحثی، میان انسان و طبیعت تفاوتی نیست و هر دو از این لحاظ مأمور و معذور هستند.

مبدء بعید فعل حق، فاعل علمی است که نفس الامر دارد و مطابق با آن است. چنین فعلی از بندگان بسیار اندک ظهور می‌یابد و قرآن کریم در مقام آشکاری این حقیقت است که می‌فرماید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱ یا ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۲. هم‌چنین قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳ بیان این حقیقت است که پیش داشته‌های ما از علم بسیار اندکی برخوردار است و فراوانی از افعال انسانی - حتی خیرات و عبادات او - به خاطر فاعل شوقی، خیالی یا وهمی است و شمار

۱- عنکبوت / ۶۳.

۲- مؤمنون / ۷۰.

۳- اسراء / ۸۵.

فاعل‌های علمی محدود است و تنها اولیای الهی و مردانی ربانی هستند که کارهای خود را به اذن حضرت حق پدیدار می‌نمایند و مصداق: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ﴾^۱ هستند که در نتیجه آنان نیز نجوا سر می‌دهند: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲. آنان شوق خویش را جز به علم حق نمی‌جنبانند.

معرفت محتوایی و کردار قلبی

همان‌گونه که گفتیم برخی از کارها حقی است و مبدء بعید آن علم است. علمی که با حقیقت و نفس‌الامر آن هماهنگ است. این نکته معیار ارزشیابی کردار آدمی است و عیار هر کس به مبدء علمی و فکری اوست و عمل ارزش ذاتی ندارد؛ چرا که عمل قلبی بیش نیست. تفاوت هزار رکعت نماز با دو رکعت نماز در ارزشیابی به اندازه‌ی آن نیست، بلکه باید دید از طرف کدام صاحب نفسی و با چه نیت و انگیزه‌ای اقامه می‌شود. با توجه به این معیار ارزشیابی انسان‌هاست که آدمیان بر سه گروه می‌باشند: عالی، متوسط و دانی. انسان‌های عالی کسانی هستند که کارهای حقی انجام می‌دهند و البته شمار بسیار اندکی از مردم چنین هستند. آنان کسانی هستند که می‌توانند زندگی، مرگ، حب و بغض خویش را وقف خدا نمایند.

اما گروه دوم و سوم، اندیشه‌ی علمی آنان را به حرکت و شوق نمی‌آورد، بلکه این خیال، وهم و گمان است که بر اندیشه‌ی آنان چیره

۱- بینه / ۵.

۲- انعام / ۱۶۲.

است. گمان صورتی از یک معنای خیالی است و وهم آن معناست و خیال همان صورت است که شکل دارد و جزیی است مانند دوست داشتن فرزند که غیر از دوست داشتن کلی است و این صورت خیالی است که شوق آفرین است و بحث «مأمور معذور است» را پیش می‌آورد. هر یک از مبادی یاد شده در مقایسه با هم ترکیب‌های مختلفی می‌پذیرد که شمار آن به بیش از پنجاه قسم می‌رسد و کتاب‌های فلسفی از این بحث خالی است و روان‌شناسی یا عرفان است که چنین مسایلی را بر می‌رسد.

آنچه در معنای باطل گذشت معنای لغوی و اصطلاح فلسفی آن بود و اکنون به سراغ کتاب هدایت الهی، قرآن کریم و نیز روایات می‌رویم تا معنای «باطل» و حکم آن را از نظرگاه این منابع قدسی بررسییم.

«باطل» و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن

گفتیم قرآن کریم کلمه‌ی «باطل» را در بیست و چهار مورد آورده است. برخی از این موارد عبارت است از:

۱ - ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۱.

- صدقه‌های خود را با منت و اذیت باطل نسازید.

در این جا فعل که پرداخت صدقه است انجام شده و فعل دارای غایت ابتدایی، صوری و دنیایی بوده، اما منت و اذیت، آن را از رسیدن به سعادت که غایت ثانی و کمال آن است باز داشته است.

۲ - ﴿وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲.

۱- بقره / ۲۶۴.

۲- هود / ۱۶.



- آن چه را که در دنیا ساختند بر باد رفت و آن چه را انجام می دهند سعادت نمی دارد.

در این آیه شریفه خداوند متعال به ساخته‌ی آنان که از فعل بالاتر است، اشکال نمی‌گیرد؛ چرا که آن را با مهارت انجام داده‌اند، بلکه نقص در کردار آنان است، اما چون صنعت برای وصول به حق نیست و عمل به حقیقت نمی‌انجامد، هم صنعت حبط می‌شود و هم عمل، باطل می‌گردد. لازم به ذکر است باطل چهره‌های متفاوتی از خسران و حبط دارد.

۳- ﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۱﴾

- بگو حق آمد و باطل از میان رفت.

در این آیه تصریح شده که باطل رفتنی است و تنها امر وجودی است که می‌تواند رفتنی باشد، ولی در هر حال، این فعل به هدف ثانی و مقبولیت نمی‌رسد.

۴- ﴿ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۲﴾

- پروردگارا، آفرینش را باطل نیافریدی.

در این جا فعل آفرینش تحقق پیدا کرده و تأکید می‌شود که خداوند متعال به هدف ثانی خویش نیز رسیده است و هدف خلقت منقطع نبوده است. متعلق باطل وصف است و نه ذات؛ چرا که ذات «ما الیه الحركة» و تحقق است؛ چنانچه در آیه شریفه‌ی: ﴿ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ ۳﴾ می‌گفتیم ﴿ وَمَا رَمَيْتَ ۴﴾ زیرا آن که می‌اندازد خداست و ﴿ رَمَيْتَ ۵﴾ زیرا تو ظهور و فعل من هستی.

۱- اسراء / ۸۱

۲- آل عمران / ۱۹۱.

۳- انفال / ۱۷.

﴿ أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُضِلُّونَ ﴾^۱، ﴿ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُضِلُّونَ ﴾^۲، ﴿ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُضِلُّونَ ﴾^۳ و... در همه‌ی این موارد باطل به معنای نرسیدن به غایت ثانی است و این معنا هیچ مورد تخلفی در قرآن کریم ندارد. در عرف به کسی که در جوانی و بدون ازدواج - که آن را کمال ثانی وی می‌دانند - می‌میرد «جوان ناکام» می‌گویند؛ چرا که در عرف مرگ در سن شصت یا هفتاد سالگی پذیرفته است.

پس از ذکر این مقدمه می‌توان فعل باطل را از غیر باطل تشخیص داد و نیز با رتبه‌بندی باطل‌ها، موارد حلال را از حرام جدا نمود. هم‌چنین شناسه‌ی فعل حق نیز به دست می‌آید: کردار حق فعلی است که به غایت ثانی و هدف نهایی خود می‌رسد به عکس باطل که به چنین هدفی دست نمی‌یازد و سعادت را در پی ندارد؛ اگرچه هدف ثانی نیز داشته باشد، چنان‌که فرمود: ﴿ وَإِمَّا كُفُورًا ﴾ که نسبت به ﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ﴾ غایت ثانی است؛ اگرچه سعادت در آن نیست و نتیجه‌ی آن دوزخ است.

باطل دارای مراتبی است و لهو، لعب و گزاف از اقسام آن است و باطل به صورت لیسیده و صرف وجود ندارد و بدون دقت بر شناخت آن نمی‌توان حکم شرعی آن را دریافت.

باطل از دیدگاه روایات

روایات ترجمان قرآن کریم است و نمی‌تواند از آن انحراف داشته

۱- اعراف/ ۱۷۳.

۲- روم / ۵۸.

۳- جاثیه / ۲۷.



باشد و دلیلی در مقابل قرآن کریم نیست، بلکه ترجمه‌ی آن و در طول این کتاب آسمانی است. ما در ادامه‌ی این بحث، به بررسی روایات این باب می‌پردازیم. متأسفانه روش عالمان دینی این چنین نبوده و آنان در بحث‌های فقهی، به ندرت از قرآن کریم بهره برده و بیش‌تر روایات را مورد تمسک قرار می‌داده‌اند. در بحث از باطل، سه گروه روایت در دست است. روایاتی که از قول زور می‌گویند. این دسته از روایات بر دو قسم است. قسم نخست، «قول زور» را به غنا و گروه دوم، آن را به غیر غنا تفسیر کرده است. گروه سوم نیز از خود «باطل» سخن می‌گوید.

گروه یکم: تفسیر زور به غنا

۱- وبالإسناد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد جميعاً، عن النضر بن سويد، عن درست، عن زيد الشحام قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله عز وجل: ﴿وَأَجْنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، قال: قول الزور: الغناء^۱.

- امام صادق عليه السلام فرمود: قول زور غناست.

در این روایت، معنایی برای غنا نیامده که در این صورت، یا اجمال دارد و یا به قول زور باز می‌گردد که زیان‌باری معنای غنا را بیان می‌دارد، نه غنای فقهی و ذات آن را.

تطبیق مصداقی زور بر غنا

۲- وعن أبي علي الأشعري، عن محمد بن الجبار، عن صفوان، عن أبي أيوب الخراز، عن محمد بن مسلم، عن أبي الصباح، عن أبي عبد

۱- وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۲۵.



اللَّهِ عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾؛ قال: الغناء^۱.

برای درون‌پژوهی این روایت باید چند نکته را از نظر دور نداشت: نخست آن که معنای «غنا» در این روایات - همانند روایت پیشین - بیان نشده است و غنا اجمال مفهومی دارد. دیگر آن که برخی از این روایات، بیان نتیجه‌ی گفتار امام است و نقل به معنا، فحوا و مضمون شده است و نص گفتار امام نمی‌باشد، از این رو همه‌ی بیان امام در روایت نمی‌آید و با توجه به شخصیت راوی، در آن کاستی یا افزودگی دیده می‌شود. نقل به معنا نیز صورت‌های گوناگونی دارد و گاه تطبیق کلام معصوم و گاه مصداق یا بخشی از آن را بازگو می‌نماید و روایاتی که کلمه و نطق بیش‌تری دارد، در استناد و استدلال کارایی بیش‌تری دارد تا روایاتی که دارای الفاظ و نطق کم‌تری است.

گاه شخصی از راوی درباره‌ی مصداقی خاص می‌پرسد و نظر امام را در این رابطه جویا می‌شود و راوی برای نمونه می‌گوید قول زور غناست. در واقع ما با این بیان، کلام امام را که از معنایی کلی به مورد و فرد آن تنزل داده شده است، از راوی می‌شنویم. شاهد این معنا در روایاتی که «قول زور» را به غنا تفسیر نموده وجود روایاتی کلی است که «قول زور» را به معنای شهادت باطل گرفته و غنا مصداقی از آن دانسته شده است و معنای تطابقی و مفهوم «قول زور» نیست. «قول زور» عنوانی کلی است که معنای آن اظهار باطل در پوششی از حقانیت است، از این رو غنا مصداقی

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

از این معناست و نه معنای مطابقی «قول زور». این شناسه همانند تعریف انسان به زید می ماند و نه به معنای «حیوان ناطق». در این روایات نیز چون از «قول زور» پرسیده می شود، امام علیه السلام آن را شهادت باطل می داند؛ در حالی که شهادت باطل مفهوم «قول زور» نیست بلکه مصداقی از آن است و غنا نیز یکی دیگر از افراد آن است و بیان فرد شناسه و تعریف غنا به شمار نمی رود و حضرت علیه السلام امری که با معنای آیه مخالفت داشته باشد بیان نمی فرماید و تنها محتوای غنا که همان اندراس دین است را شامل می شود که این امر هم با قول زور سازگار است و هم با شأن نزول روایت که همان غنای باطل خلفایی است که محتوای شیطانی داشته و گناهان بسیاری با آن بوده است. روایت زیر نیز شاهد این امر است.

شاهد معنای مصداقی، نه مفهومی غنا برای زور

۳- وعن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن قول الزور؟ قال: منه قول الرجل للذي يغتني: أحسنت!

- از امام صادق علیه السلام درباره ی قول زور پرسیدم؟ امام فرمودند: از افراد آن گفته ی کسی است که خواننده ای را تشویق و تحسین می کند. تحسین خواننده از مصداقی «قول زور» و کلام باطلی است که به صورت حق بیان می شود اما از افراد آن است و نه معنای مفهومی آن.

۱- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۴۹.

از طرفی، اگر «احسنت» «قول زور» است و نیز معنای «قول زور» غناست، نتیجه گرفته می‌شود که تشویق خواننده نیز باید غنا باشد، در حالی که هیچ فقیهی آن را غنا نمی‌داند. این امر به دست می‌دهد که غنا از افراد «قول زور» است، نه معنای مفهومی آن.

بر اساس این روایات، کلام باطل؛ خواه با صوت و صدا باشد یا بدون آن، حرام است؛ ولی این روایات بر حرمت کلامی که باطل نباشد؛ هر چند با صوت و صدا باشد، دلالتی ندارد؛ زیرا چنین کلامی قول زور دانسته نمی‌شود.

اهمال یا اجمال نداشتن معنای غنا

نکته‌ای دیگر که در این روایات وجود دارد، آشکاری معنای غنا برای اصحاب و یاران امام علیه السلام بوده است، از این رو کسی از امام علیه السلام از چیستی معنای غنا پرسش ننموده و از طرف دیگر، با توجه به وضوح معنای غنا برای یاران، امام علیه السلام به آن نپرداخته است. الف و لام در «الغنا» برای عهد است و نه جنس و به همان غنایی اشاره دارد که در زمان صدور روایات برای یاران شناخته شده بوده است. همان غنایی که با آن در خانه‌ی عصمت را می‌بستند و خلفای جور با استفاده از آن، جامعه را به سوی اهداف خود می‌کشاندند و آنان را از مواهب عصمت محروم می‌نمودند و ما در توضیح فضای اندیشاری این روایات در جلد سوم، چگونگی آن را توضیح خواهیم داد.

با توجه به این توضیح به دست می‌آید که چرا حضرات معصومین علیهم السلام شناسه‌ای برای غنا ارایه ننموده‌اند و پرواضح است که

بیان باید به گونه‌ای باشد که مخاطب آن را دریابد وگرنه در صورت تعمد در نداشتن بیان و منطوق، دارای اهمال و چنانچه به سهو باشد دارای اجمال است.

در صورتی که گفته‌پرداز تمام توان خود را در تفهیم مطلب به کار گیرد ولی گفته‌خوان از آن معنایی را به دست نیاورد می‌گوییم کلام اجمال دارد و اهمال آن است که گفته‌پرداز به هیچ وجه در مقام تفهیم مراد خود نبوده است. روایات باب غنا با توضیحی که نگارنده در تشریح چگونگی فضای اندیشاری و زمان صدور این روایت داد، نه به اهمال گرفتار است و نه به اجمال و هم گفته‌پرداز معصوم عَلَيْهِ السَّلَام و هم گفته‌خوان، غنا را می‌دانسته و از آن قصد معنا داشته‌اند و موضوع غنا برای آنان آشکار بوده است. اگر معنای غنا و موضوع آن را - که در این روایات آمده است و چگونگی آن در جلد دوم خواهد آمد - دریابیم، غنای باطل بر ما نیز حرام است و در غیر این صورت و با وجود اهمال و یا اجمال در این روایات و با فرض وجود شک در حلیت یا حرمت غنا و موسیقی، به اصل اولی که در این زمینه وجود دارد مراجعه می‌نماییم و در جلد بعد خواهیم گفت که اصل اولی در هر بابی متفاوت است و اصل اولی در باب غنا و موسیقی، حلیت و اباحه است و برائت در اصل تکلیف جاری می‌شود.

باید دید مراد از «قول زور» چیست که این امر به غنا تفسیر شده و با شهادت باطل همراه گشته است و ما توضیح دادیم که مراد از آن باطلی است که به سبب آن مردم را از مقام ولایت و امامت دور می‌دارند و با سرگرم نمودن جامعه به اموری باطل، نیروی اندیشیدن و توان تفکر و قدرت انتخاب را از آنان می‌گیرند.

موسیقی؛ صدای دولت حاکم

۴- عن عبد الله بن أبي بكر قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فحين استقبلني قال: الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، ﴿اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، فما زال يقول: الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، فضاقت بي المجلس، وعلمت أنه يعنيني^۱.

- عبدالله بن ابوبکر گوید به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و امام فرمودند: غنا، از غنا دوری کنید، از غنا بپرهیزید، دوری کنید، از قول زور دوری جوید. امام پیوسته می فرمود، از غنا دوری کنید، از غنا پروا دارید، پس این امر بر من فشار می آورد و دانستم که مراد امام از آن من هستم.

راوی گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گویا این شخص چندان از برخی از امور رایج در آن زمان پرهیز نداشته است. حضرت بدون مقدمه می فرماید: از غنا دوری نمایید، از غنا اجتناب نمایید. از قول زور دوری کنید و چندین مرتبه آن را فرمود؛ به گونه ای که عرصه بر من تنگ شد و دریافتم که حضرت با زبان کنایه با من سخن می گوید. اصرار حضرت بر دوری از غنا، بر فساد بسیار این مجالس دلالت دارد اما این امر به ناپسندی یا حرمت «مد الصوت مع الترجیع المطرب» که غنای مورد نظر فقیهان است دلالت ندارد.

همچنین روایت به دست می دهد که در آن مجلس، افراد دیگری نیز

۱- شیخ طوسی، امالی، ص ۷۲۰.



بوده‌اند، از این رو حضرت با صیغه‌ی جمع آنان را پرهیز می‌دهد، اما بعد از تکرار «اجتنبوا»، او درمی‌یابد که مراد آن حضرت خود اوست؛ چرا که وقتی چوب برداشته شود، گناه‌کار مطلع می‌گردد. این شخص نیز خود اعتراف می‌کند و می‌گوید: «أنه یعنینی»؛ امام مرا می‌گوید؛ زیرا دیگران هیچ کدام اهل غنا نیستند.

در آن زمان، غنای رایج، غنایی بوده است که در «بیت الغنا»ها اجرا می‌گردیده و با توجه به روحیه‌ی شهوت‌طلبی و فسادپذیری مردم آن زمان و وجود کنیزان فاسد که شمار زیادی داشتند، فساد آن بیش از کاباره‌های زمان طاغوت بوده است و هر فساد قابل‌تصوری در آن انجام می‌گرفته و قدرت حاکم نیز پشتیبان آنان بوده است. در بیان امام، با توجه به استشهاد به آیه، نوعی محافظه‌کاری دیده می‌شود.

امروزه نیز در بیش‌تر کشورها، صداهایی به مردم می‌رسد که به نوعی قدرت حاکم با آنان است و صدای کسانی که این پشتوانه را ندارند و از توان مالی بالایی نیز برخوردار نیستند و هیچ‌یک از اهرم‌های قدرت را در اختیار ندارند، به مردم نمی‌رسد.

تحلیل یاد شده در روایت زیر نیز جاری است:

۵ - زيد النرسي في أصله: عن أبي عبد الله عليه السلام: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ

الزُّورِ﴾؛ الغناء، وإنَّ المؤمن عن جميع ذلك لفي شغل^۱.

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: تفسیر «از قول زور دوری نمایید»

غناست، چرا که مؤمن خود را از همه‌ی این امور باز می‌دارد.

۱- الاصول الستة عشر، ص ۵۰. اصل زيد النرسي.

گروه دوم: تفسیر قول زور به غیر غنا

شواهد روایی تطبیق مصداقی غنا برای زور در قرآن کریم

۱- إنَّ الرِّبَّيعَ صَاحِبَ الْمَنصُورِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْمَنصُورِ: «لَا تَقْبَلْ فِي ذِي رَحْمِكَ، وَأَهْلَ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَجَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ، فَإِنَّ النَّمَامَ شَاهِدُ الزُّورِ، وَشَرِيكَ ابْلِيسَ فِي الْإِغْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ...»^۱.

- امام صادق علیه السلام به منصور، حاکم عباسی فرمود: از میان خویشاوندان و اطرافیان خود، سخن کسانی که بهشت بر آنان حرام است و در جهنم فرود می آیند را مپذیر؛ چرا که نمام و دروغ‌گوی فتنه‌انگیز شاهد زور بوده و شریک ابلیس در اغراء و حيله زدن به مردم است.

امام علیه السلام در این روایت می‌فرماید: اطرافیان تو و کسانی که بدگویی مرا به پیش تو می‌آورند، دوزخیانی هستند که نباید به سخنان آنان گوش فرا دهی؛ چرا که نمّام شاهد زور است.

نمّام کسی است که باطلی را حق جلوه می‌دهد و این امر به غنا و موسیقی ارتباطی ندارد. این روایات در معنای زور با فرهنگ قرآن مجید هماهنگ است.

۲- عن ابن أبي عمير عن هشام ابن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۷۱۰. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۱۹، باب ۱۶۴، احکام العشرة، روایت ۱۰.

شاهد الزور لا تزول قدماه حتّى تجب له النار^۱.

این روایت بیان می‌دارد شاهد زور در حالی که هنوز زنده است به جهنم می‌رود.

این روایت چيستی شاهد زور را بیان نمی‌دارد و تنها یکی از وصف‌های او - که چگونگی عذاب اوست - را خاطر نشان می‌گردد، از این رو نمی‌توان آن را بر غنا حمل نمود، بلکه بر همان معنای شهادت باطل - که بحث آن گذشت - باقی می‌ماند.

۳ - عن صالح ابن میثم عن أبي جعفر عليه السلام قال: ما من رجل يشهد بشهادة الزور على مال رجل مسلم ليقطعه إلا كتب الله له مكانه صكا إلى النار^۲.

- کسی نیست که به زور شهادت دهد و به حق تظاهر کند و خود را راست‌گو بنمایاند تا مال دیگری را از دست او بریاید، مگر این که خداوند جایگاه او را در آتش قرار دهد.

شهادت زور در این روایت هماهنگ با قرآن کریم است و به معنای اظهار نمودن باطل در چهره‌ی حق می‌باشد؛ زیرا شخص نزد قاضی، تنها از دروغ خبر نمی‌دهد؛ بلکه با قصد انشا شهادت می‌دهد که این مال برای دیگری است تا قاضی مال را از صاحب اصلی آن بگیرد و به دیگری واگذار نماید. در این جا نیز سخنی از غنا و موسیقی نیست.

۴ - عن النبي صلى الله عليه وآله قال: يا علي، إنّ ملك الموت إذا نزل لقبض روح

۱- الکافی، ج ۷، ص ۳۸۳. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۳۶، باب ۹، ح ۱.

۲- الکافی، ج ۷، ص ۳۸۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

الکافر نزل معه سفود من نار، فینزع روحه فیصیح جهنم. فاستوی علی ع جالساً فقال یا رسول الله ص: هل یصیب ذلك أحداً من أمتک؟ قال: نعم، حاکم جائر، و آکل مال الیتیم ظلماً، و شاهد زور^۱.
 - پیامبر اکرم ص خطاب به حضرت امیرمؤمنان فرمودند: ای علی، همانا فرشته‌ی مرگ چون فرود آید و روح کافر را برگیرد، با او سیخ‌هایی از آتش است، چون روح او را می‌گیرد جهنم ناله بر می‌آورد. حضرت امیرمؤمنان ع عرض کرد: آیا این عذاب به افرادی از امت شما هم می‌رسد؟ پیامبر اکرم فرمودند: بلی، حکمران ستم‌گر، و کسی که مال یتیم را به ظلم می‌خورد و نیز شاهد زور - که باطل را حق می‌نمایاند - به این عذاب گرفتار می‌آیند.
 این روایت، شاهد زور را بر معنای لغوی و قرآنی آن می‌گیرد و نشانی از غنا در آن نیست.

۵- عن عبدالله بن سنان، قال رسول الله: لا ینقضی کلام شاهد الزور من بین یدی الحاکم حتی یتبوء مقعده من النار^۲.
 - کلام شاهد زور در نزد حاکم تمام نمی‌شود، مگر این که خداوند جایگاه او از آتش فراهم می‌شود.

در این روایت نیز شاهد زور به معنای شهادت دروغ و باطل آمده است، آن هم دروغی که تظاهر حق در آن است. آنان کسانی هستند که حاضرند در دادگاه قسم دروغ و باطل یاد کنند و نه تنها برای این کار دست روی قرآن می‌گذارند؛ بلکه حاضرند برای متاع ناچیز دنیا دست به هر

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- الکافی، ج ۷، ص ۳۸۳.

کاری زنند و سوگند دروغ بخورند تا قاضی را فریب دهند.
این حدیث شریف نیز از غنا و موسیقی و مانند آن سخنی نمی‌گوید و هرچه هست، همان شهادت زور به معنای اظهار باطل به صورت حق است.

۶- عن الصادق عليه السلام عن الحسين بن زيد، عن الصادق عليه السلام عن آبائي عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله في حديث المناهي قال: من شهد شهادة الزور على أحد من الناس علق بلسانه مع المنافقين في الدرك الأسفل من النار^۱.

- هر کس بر علیه یکی از مردم؛ خواه مؤمن باشد یا کافر، شهادت زور دهد و باطلی را به صورت حق جلوه دهد، مانند منافقان در پایین‌ترین درک جهنم به زبان آویزان خواهد شد.

در این روایت نیز هم‌چون دیگر روایاتی که از آن یاد شد، سخنی از غنا نیست.

تناسب همنشینی شاهد باطل با اهل تابوت

۷- عن النبي صلى الله عليه وآله قال: من شهد الزور على رجل مسلم أو ذمي أو من كان من الناس، علق بلسانه يوم القيامة، وهو مع المنافقين في الدرك الأسفل من النار^۲.

- کسی که بر علیه یکی از مردم؛ خواه مسلمان باشد یا کافر ذمی و یا کبر یا کافر مطلق و حتی اگر کسی محارب خدا و رسول باشد،

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۵۱۶.

۲- شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۸۵.

شهادت زور و باطل دهد، روز قیامت با زبانش آویخته می‌شود و با منافقان، در فرودترین جای جهنم قرار دارد.

این روایت، «علی أحد من الناس» در روایت پیشین را توضیح می‌دهد. اسلام دین جوان‌مردی است و نمی‌خواهد حق کسی از بین رود، از این رو، از طرفی به کسی که شاهد زور می‌شود، حتی اگر علیه محارب خدا و رسول باشد و هرچند مؤمنی را کشته باشد، او را به آتش و عذاب وعید می‌دهد و تذکر می‌دهد که اسلام دین انصاف و جوان‌مردی است و کسی حق ندارد بر علیه او شهادت زور دهد و از سوی دیگر، در برابر کسی که باید شهادت دهد، ولی به خاطر رفاقت و خویشاوندی یا مطامع دنیوی این کار را نمی‌کند، موضع می‌گیرد و او را مورد مؤاخذه و بازخواست قرار می‌دهد.

آن که شهادت زور می‌دهد، پیش از آن که دیگری را خراب کند، خود را آلوده ساخته، از این روست که خداوند جایگاه او را از آتش فراهم می‌نماید و او را در کنار منافقان در پایین‌ترین مرتبه‌ی جهنم قرار می‌دهد. مراد از منافقان نیز افراد مستضعف و گمراهان معمولی نیستند، بلکه آنان کسانی می‌باشند که از ائمه‌ی کفر به شمار می‌آیند یا به عمد منافق می‌باشند، همانان که با درک و شیطنت و فهم و خبثت به نفاق می‌گروند. آنان که از خلفای جور می‌باشند و تابوت‌های آتش جهنمی منتظر آنهاست و تعداد این عده کم و اندک است، به ویژه که در درک اسفل می‌باشند. این امر بزرگی گناه شهادت به زور را می‌نماید؛ چرا که آنها در پایین‌ترین جای جهنم، با صاحبان تابوت همنشین می‌شوند.



متأسفانه شهادت زور نه تنها در محکمه‌ها، بلکه در داخل اجتماع نیز دیده می‌شود و مردم یک‌دیگر را به هر قیمتی که شده به بی‌عفتی و بی‌ایمانی متهم می‌سازند گرچه به نجس شدن آنان کشیده شود، ولی چندان به آن اهمیت داده نمی‌شود و مورد استنکار قرار نمی‌گیرد اما با غنا و موسیقی چنان با خشونت تمام و به تندی برخورد می‌شود که گویی وحشتناک‌ترین امر است.

اگر شیعه رفتاری جوان‌مردانه نداشته باشد به مقتدای خود حضرت امیرمؤمنان علیه السلام اقتدا نکرده و - نعوذ بالله - ایشان را بد نام ساخته است؛ در حالی که آن حضرت این گونه زندگی نمی‌کرد و با همه با مروت و جوان‌مردی رفتار می‌نمود؛ و حتی معاویه هنگامی که کسی را اجیر نمود تا بر علیه آن حضرت سخن گوید، بعد از انجام این کار و به هنگام پرداخت مزد مزدوری وی به او گفت: پولت را بگیر، ولی خدا تو را لعنت کند؛ چون ابا حسن این گونه که تو گفتی نیست! و گمان مبر که من تو و او را نمی‌شناسم.

اگر انسان جوان‌مرد باشد، حتی دشمن را نیز به زانو درمی‌آورد و در دل او نفوذ می‌کند تا جایی که دشمن در خفا و پنهانی در مورد او به انصاف حکم می‌کند.

این روایت نیز به غنا و موسیقی ارتباطی ندارد.

در هیچ یک از این هفت روایت، سخنی از غنا نیست. در این روایات، همانند فرهنگ قرآن کریم، «زور» به تظاهر به حق معنا می‌دهد و شهادت زور به ذات غنا و موسیقی و نیز تعریف فقهی آن: «مدّ الصوت مع الترجیع



المطرب» هیچ‌گونه ارتباط معنایی ندارد؛ مگر آن که موسیقی و غنا در خدمت جبهه‌ی باطل قرار گیرد و مصداق اعتقاد به باطل و دستگاه ظلم و جور شود.

جایز نبودن احیای حق با شهادت زور

برخی از روایات، به ذکر این نکته می‌پردازد که آیا می‌شود با تدلیس و فریب و شهادت زور، حقی را احیا نمود و برای نمونه، کسی که حقی از او گرفته شده و هیچ دلیلی برای اثبات آن ندارد، آیا می‌تواند با شهادت زور آن را بازپس گیرد یا خیر؟ در روایات به این پرسش چنین پاسخ داده شده است:

۸- «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يكون له على الرجل الحق فيجده حقه، ويحلف أنه ليس له عليه شيء، وليس لصاحب الحق على حقه بيّنة، يجوز ذلك لعلّة التدليس»^۱.

- اگر کسی دیگری را فریب دهد و حق او را برای خود بردارد، در حالی که صاحب حق هیچ مدرک و دلیلی برای دفاع از خود ندارد، آیا وی می‌تواند از راهی او را فریب دهد یا دروغی بگوید و حق خود را بازپس گیرد یا خیر؟ حضرت در مقابل این پرسش می‌فرماید: این کار جایز نیست؛ زیرا فریب و تدلیس است. کسی که می‌خواهد حق خویش را از راه ناپسند بگیرد، او نیز مانند همان شخص است.

در این روایت به شهادت زور اشاره‌ای نشده ولی تدلیس در این جا

۱- وسائل الشیعة، باب ۱۸، ص ۲۴۷.

همان شهادت زور است. چیزی که در این روایت، حایز اهمیت بسیار است این است که برای احقاق حق می توان تقاص نمود و حتی سرقت نیز با حفظ شرایط آن، اجازه داده شده، اما برای احقاق حق نمی توان به تدلیس رو آورد و زیان باری تدلیس چنان گسترده است که زیان سرقت در مقایسه با آن، بسیار کم تر است.

لزوم اعلام افراد شاخص جبهه ی باطل

۹- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: شهود الزور یجلدون حدّاً، ولیس له وقت ذلك إلى الإمام، ونطاف بهم حتی یعرفوا ولا یعودوا، قال: قلت: فإن تابوا وأصلحوا تقبل شهادته بعد؟ قال: إذا تابوا تاب الله علیهم وقبلت شهادتهم بعد^۱.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: بر کسی که شهادت زور داده است حد جاری می شود و حد معینی ندارد و این امر چون تعزیر است به صلاح دید امام است. چنین افرادی را باید در محله ها برد و آنان را اعلان و معرفی نمود تا مردم آن ها را بشناسند و بدانند شاهد زور هستند تا به سخن آنان گوش فرا ندهند و کلام آنان را باور نکنند.

این روایت بر لزوم اجرای تعزیرات در سطح جامعه تأکید دارد. اگر قوانین دینی ضمانت اجرایی داشته باشد، جامعه، ناهنجاری های اخلاقی بسیاری به خود نمی بیند. اگر دروغ، تهمت و شهادت زور در جامعه پی گرد قانونی داشته باشد و گوینده ی آن تعزیر شود، کسی به راحتی به دیگران تهمت نمی زند و شهادت زور نمی دهد. در این صورت است که نه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۴۷.

تنها مردم عادی، بلکه صاحبان منصب و مقام نیز به خود جرأت نمی‌دهند چنین کارهایی را انجام دهند.

نقص کار جامعه‌ی ما و دستگاه‌های قضایی این است که امور کوچک را بزرگ می‌کنند و از بزرگ‌ها و دانه‌درشت‌ها و تروریست‌های اقتصادی که در جبهه‌ی باطل قرار دارند و گاه حق‌نمایی نیز می‌کنند، بازخواست ندارند. گاه کارگر بیچاره‌ای را با نیمکتی که از مدرسه‌ای آورده‌اند به وسط خیابان می‌کشند و او را روی آن نیمکت می‌خوابانند و به او شلاق می‌زنند، ولی چه بسا میلیاردری که سرمایه‌ی مملکتی را بر باد می‌دهد و جنایت و جاسوسی می‌نماید؛ نه تنها هیچ‌گاه روی آن نیمکت نمی‌خوابد؛ بلکه سر پا می‌ایستد و به همه می‌خندد.

اجرای حد اگر به این صورت باشد، صورت شرعی و دینی ندارد. باید نخست دزدان متشخص و جنایت‌کاران آبرومند جبهه‌ی باطل را حد زد و سپس در صورتی که افراد مستضعف و فقیر کاری کردند که حد دارد، با حفظ موقعیت استضعاف، بر آنان حد جاری ساخت. دین هیچ‌گاه خود را با افراد ضعیف رو به رو نمی‌سازد؛ بلکه همواره با مستکبران مقابله می‌کند. افراد پست و عقده‌ای هستند که ضعیف‌کشی می‌کنند و هر جا را که نرم بود می‌چسبند و رها نمی‌کنند ولی از دست زدن به شاخ‌ها هراس دارند؛ اما اسلام چون اقتدار دارد، چنین رفتاری با افراد ضعیف ندارد و چنین برخوردی با آنان نمی‌نماید.

در دولتی که ضعیف باشد و اقتداری نداشته باشد، دادگاهش برای مجرم میلیاردری که در جبهه‌ی باطل قرار دارد و رفیق شیطان است، در



لیوان بلوری، آب یخ می آورد؛ ولی به بیچارگان زغال شده، نه تنها آبی نمی دهد، بلکه با لگد، از آنان پذیرایی می کند؛ چنان که گویا دزد دیگری نیست و تنها همین یک نفر است که در کشور دزدی کرده و برای اوست که: ﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ ﴾ می خواند. دزدان متشخص و آبرومند به چنین حاکمانی پوزخند می زنند و آنان را افرادی ساده لوح می بینند که این بیچارگان را می زنند و آن مرفهان بی درد، که سادیسم مغالبه و برتری جویی دارند و قماربازی حرفه ای می باشند، به تماشا نشسته اند.

توبه‌ی افراد شاخص جبهه‌ی باطل و شاهد زور

۱۰- عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ شهود الزور يجلدون جلداً ليس له وقت حتى إلى الإمام، ويطاف بهم حتى تعرفهم النَّاسُ، وتلا قوله تعالى: ﴿ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ﴾، قلت: بم تعرف توبته؟ قال: يكذب نفسه على رؤوس الأَشْهَادِ حيث يضرب ويستغفر ربّه عزّ وجلّ، فإذا هو فعل ذلك فتمّ ظهرت توبته^۱.

این حدیث شریف بر ضرورت تعزیر شاهدان زور و معرفی و گردانیدن آنان در محله‌های شهر برای شناخته شدن، و رد شهادت آنان به سبب فسقی که دارند اشاره دارد؛ مگر آن که توبه کنند به این صورت که باید به میان مردم روند و اعتراف کنند گناه کرده و دروغ گفته‌اند و درخواست پوزش و حلالیت از آنان داشته باشند.

اگر کسی بگوید: «الإقرار بالذنب ذنب آخر»، کسی که به گناه اقرار

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۴۴.

می‌کند، گناه دیگری مرتکب می‌شود، با این روایت منافات دارد، در حالی که این روایت گناه‌کار را به اعتراف به گناه دعوت می‌کند، در پاسخ باید گفت: آری! اقرار به گناه، گناه دیگری است، در صورتی که گناه پنهانی باشد؛ ولی مانند این گناه که آشکارا شهادت به زور داده شده است، مشکلی پیش نمی‌آورد؛ چرا که اگر این کار را نکند، شخصی که بر علیه او شهادت به ناحق داده شده تبرئه نمی‌شود و آبروی رفته‌ی وی باز نمی‌گردد.

آن که شهادت دروغ می‌دهد، به تخریب دیگری پرداخته است و تا نفسانیت خود را خراب نسازد، هنوز توبه ننموده است؛ ولی اگر در بین دیگران این اقرار را نماید به دست می‌آید توبه نموده است. البته، چون حق دیگری در میان است برای پذیرفته شدن شهادت وی باید عدالت نیز بر او صدق کند.

زشتی شهادت زور و راست‌نمایان باطل

۱۱- عن جعفر عن أبيه: إنَّ علياً عليه السلام كان إذا أخذ شاهد زور فإن كان

غريباً بعث به إلى حيّه، وإن كان سوقياً بعث به إلى سوقه، فطيف به،

ثمَّ يحبسه أَيْماً ثمَّ يخلي سبيله!

امام باقر عليه السلام می‌فرماید روش حضرت امیرمؤمنان عليه السلام چنین بود که اگر کسی شهادت زور می‌داد، او را به محل خود می‌برد و در آن‌جا او را معرفی می‌کرد. این تعزیر، بزرگی این گناه را می‌رساند.

تعبیر قرآن کریم نیز عظمت این مسأله و بزرگی آن را می‌رساند: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾، و یادکرد آن در کنار بت، شرک، ظلم و کفر شاهد آن است.

ضرورت رتبه‌بندی گناهان

جای این پرسش است که چرا فقیهان و عالمان دینی در تاریخی به درازای بیش از هشتصد سال، بر حرمت «مد الصوت مع الترجیع المطرب» پای فشاری نمودند، ولی شهادت زور را کوچک دیدند و آن‌گونه که باید از آن سخنی به میان نیاوردند؟ چرا در جامعه‌ی ما قبح دروغ تبیین نشد؛ در حالی که در حدیث است:

ممکن است مؤمن زنا کند، دزدی نماید، مرتکب قتل شود، ولی
والله! مؤمن دروغ نمی‌گوید!

اگر مؤمن دروغ نمی‌گوید پس هیچ‌گاه شهادت زور نیز ندارد؛ ولی چرا قبح این امر در جامعه نهادینه نشده است و تنها اگر صدای شیپوری شنیده شود، صاحب آن گناه‌کار و خبیث خوانده می‌شود؟ باید با توجه به فرهنگ قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام گناهان کبیره و صغیره بازشناسی و رتبه‌بندی گردد.

سیاست فرافکنی جنایت‌کاران و پیش‌گیری فقه

فقیه، نخست باید گناهان را با همه‌ی خصوصیات که دارد بشناسد و سپس با توجه به میزان قبحی که دارد آن را رتبه‌بندی نماید و سپس به

درمان آن اقدام کند. با کمال تأسف، آسیب‌شناسی گناهان جایگاه شایسته‌ی خود را ندارد. گناه کوچکی چنان در سطح جامعه بزرگ می‌شود که نوعی فرافکنی برای کوچک کردن گناهان بزرگ به شمار می‌رود. به طور مثال، اگرچه ریش‌تراشی معصیت است و فرد را از عدالت خارج می‌کند و نمی‌توان پشت سر کسی که ریش خود را می‌تراشد نماز خواند؛ اما این گناه با گناهانی هم‌چون تهمت و غیبت که شدیدتر از زناست یکسان نیست و بزرگ‌تر یا برابر دانستن آن اشتباه است.

رندان جنایت‌کار و کسانی که همواره بر آن هستند که کشورها و جوامع اسلامی را بازی دهند، همیشه مترسک‌هایی را بزرگ می‌کردند تا آب را گل آلود کنند و بر سر امور کوچک زنند تا بلکه بزرگان جامعه‌ی اسلامی را کوچک نمایند.

شماری از گناهان کبیره

به جهت اهمیت این موضوع، شایسته است بخشی از روایت شریف و مفصلی را که در این زمینه از امام صادق علیه السلام رسیده است ذکر نماییم، تا موقعیت غنا و موسیقی، جای خود را در میان گناهان نشان دهد. امام صادق علیه السلام در این روایت می‌فرماید: آیا می‌دانی کسی که انتظار امر و ظهور ما را دارد و بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها صبر و بردباری می‌نماید، فردا در گروه ماست^۱. حشر با اهل بیت علیهم السلام در پی داشتن انتظار، کلام بسیار بزرگی است و می‌رساند که امری بزرگ‌تر و مهم‌تر از انتظار و ظهور فرج در دین وجود ندارد.

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۷.

متأسفانه، امر ظهور که مهم‌ترین مسأله‌ی ما شیعیان است، امروزه گاه بازیچه‌ی اغراض قرار می‌گیرد. افرادی امور نادرستی را به نام امام‌زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» ردیف می‌کنند و آن را چنان تبلیغ می‌کنند که کسی نمی‌تواند صورت درست و صحیح آن را بیان کند و اگر کسی بر آن باشد که مطلبی بی‌پیرایه از آن حضرت بگوید، سخن او را با انتساب به این گروه یا آن گروه منحرف، از ارزش می‌اندازند.

هم‌چنین این روایت می‌رساند کسی که می‌خواهد منتظر حضرت باشد، به طور طبیعی به مصیبت، سختی و بلاهای زیادی مبتلا می‌گردد. متن روایت چنین است که شخصی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و عرض داشت می‌خواهم گناهان کبیره را بشناسم، حضرت نیز آن را چنین بر شمردند:

۱۲ - عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: حدثني أبو جعفر الثاني عليه السلام قال: سمعت أبي يقول سمعت أبي موسى بن جعفر عليه السلام يقول: دخل عمرو بن عبيد علي أبي عبد الله عليه السلام فلما سلم وجلس تلا هذه الآية: ﴿ وَالَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ ﴾^۱.

ثم أمسك، فقال له أبو عبد الله عليه السلام ما أسكتك؟ قال: أحب أن أعرف الكبائر من كتاب الله عز وجل، فقال: نعم يا عمرو، أكبر الكبائر الإشراف بالله، يقول الله: ﴿ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ ﴾^۲.

۱- شوری / ۳۷.

۲- مائده / ۷۲.

وبعدہ الایاس من روح اللہ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱.

ثمّ الأمن من مكر الله؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲.

ومنها عقوق الوالدين؛ لأنّ الله سبحانه جعل العاق جبّاراً شقيّاً، وقتل النفس التي حرّم الله إلاّ بالحقّ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿فَجَزَاوُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾^۳ إلى آخر الآية.

وقذف المحصنة؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۴.

وأكل مال اليتيم؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾^۵.

والفرار من الزحف؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۶.

وأكل الربا؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾^۷.

۱- يوسف / ۸۷

۲- اعراف / ۹۹

۳- نساء / ۹۳

۴- نور / ۲۳

۵- نساء / ۱۰

۶- انفال / ۱۶

۷- بقره / ۲۷۵



والسحر فيه؛ لأن الله عدل بها عبادة الأوثان؛ لأن الله عز وجل يقول:

﴿ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴾^۱.

والزنا؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ

لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴾^۲.

واليمين الغموس الفاجرة؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ

يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي

الْآخِرَةِ ﴾^۳.

والغلول؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿ وَمَنْ يَخْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ ﴾^۴.

ومنع الزكاة المفروضة؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿ فَتُكْوَى بِهَا

جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ﴾^۵.

وشهادة الزور وكتمان الشهادة؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿ وَمَنْ

يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثَمٌ قَلْبُهُ ﴾^۶.

وشرب الخمر؛ لأن الله عز وجل نهى عنها، كما نهى عن عبادة

الأوثان وترك الصلاة متعمداً أو شيئاً مما فرض الله عز وجل؛ لأن

رسول الله ﷺ، قال: من ترك الصلاة متعمداً فقد برىء من ذمة الله

۱- بقره / ۱۰۲.

۲- فرقان / ۶۵.

۳- آل عمران / ۷۷.

۴- آل عمران / ۱۶۱.

۵- توبه / ۳۵.

۶- بقره / ۲۸۳.

وذمة رسوله، وتقضى العهد، وقطيعة الرحم؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول:
﴿لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱.

قال: فخرج عمرو، وله صراخ من بكائه، وهو يقول: هلك من قال
برأيه، ونازعكم في الفضل والعلم^۲.

در این روایت، شرک به خداوند، ناامیدی از رحمت خدا، ایمنی از
مکر خدا، عاق والدین، نسبت ناروا دادن به زنی پاک و شوهردار، خوردن
مال یتیم به باطل، فرار از میدان نبرد، خوردن ربا، سحر، زنا، سوگند دروغ
یاد کردن بر مال، خیانت، شهادت به باطل، پنهان داشتن شهادت،
آشامیدن شراب، بت پرستی، ترک عمدی نماز، شکستن پیمان و قطع
رحم از گناهان کبیره دانسته شده است.

حوادث آخر الزمان

۱۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه، وعلي
بن إبراهيم، عن أبيه عن ابن أبي عمير جميعاً، عن محمد بن أبي
حمزة، عن حمران قال: قال أبو عبد الله عليه السلام وذكر هؤلاء عنده
وسوء حال الشيعة عندهم فقال: ... ألا تعلم أنّ من انتظر أمرنا وصبر
على ما يرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرة، فإذا رأيت
الحقّ قد مات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد، ورأيت
القرآن قد خلق وأحدث فيه ما ليس فيه ووجه على الأهواء،
ورأيت الدين قد انكفى كما ينكفي الماء، ورأيت أهل الباطل قد

۱- رعد / ۲۵.

۲- وسائل الشيعة (الإسلامية) - الحر العاملي ج ۱۱، ص ۲۵۲.



استعلوا علی أهل الحقّ، ورأیت الشرّ ظاهراً لا ینهی عنه، و یعدّر أصحابه، ورأیت الفسق قد ظهر، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، ورأیت المؤمن صامتاً لا یقبل قوله، ورأیت الفاسق یكذب ولا یرد علیه كذبه وفریته، ورأیت الصغیر یستحقر بالکبیر، ورأیت الأرحام قد تقطّعت، ورأیت من یمتدح بالفسق، یضحك منه ولا یرد علیه قوله، ورأیت الغلام یعطی ما تعطی المرأة، ورأیت النساء یتزوّجن النساء، ورأیت الثناء قد کثر، ورأیت الرجل ینفق المال فی غیر طاعة الله، فلا ینهی ولا یؤخذ علی یدیه، ورأیت الناظر یتعوّد بالله ممّا یرى المؤمن فیهِ من الاجتهاد، ورأیت الجار یؤذی جاره ولیس له مانع، ورأیت الکافر فرحاً لما یرى فی المؤمن، مرحاً لما یرى فی الأرض من الفساد، ورأیت الخمر تشرب علانیه، ویجتمع علیها من لا یخاف الله عزّ وجلّ، ورأیت الأمر بالمعروف ذلیلاً، ورأیت الفاسق فیما لا یحبّ الله قویّاً محموداً، ورأیت أصحاب الآیات یحتقرون ویحتقر من یحبّهم، ورأیت سبیل الخیر منقطعاً وسبیل الشرّ مسلوکاً، ورأیت بیت الله قد عطلّ ویؤمر بترکه، ورأیت الرجل یقول ما لا یفعله، ورأیت الرجال یتسمنون للرجال، والنساء للنساء، ورأیت الرجل معیشته من دبره ومعیشة المرأة من فرجها، ورأیت النساء یتخذن المجالس كما یتخذها الرجال، ورأیت التأنیث فی ولد العباس قد ظهر، وأظهروا الخضاب، وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها، وأعطوا الرجال الأموال علی فروجهم، وتنوفس فی الرجل، وتغایر علیه الرجال، وكان صاحب المال أعزّ من المؤمن، وكان الربا ظاهراً لا یعیر، وكان الزنی تمتدح

به النساء، ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهنّ، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً، ورأيت البدع والزنى قد ظهر، ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور، ورأيت الحرام يحلّل ورأيت الحلال يحرم، ورأيت الدين بالرأي

وعطلّ الكتاب وأحكامه، ورأيت الليل لا يستخفى به من الجرأة على الله، ورأيت المؤمن لا يستطيع أن ينكر إلاّ بقلبه، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزّ وجلّ، ورأيت الولاية يقربون أهل الكفر ويباعدون أهل الخير، ورأيت الولاية يرتشون في الحكم، ورأيت الولاية قبالة لمن زاد، ورأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهنّ، ورأيت الرجل يقتل على التهمة وعلى الظنّة ويتغابر على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله، ورأيت الرجل يعبر على إتيان النساء، ورأيت الرجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، يعلم ذلك ويقيم عليه، ورأيت المرأة تقهر زوجها، وتعمل ما لا يشتهي، وتتفق على زوجها، ورأيت الرجل يكري امرأته وجاريتها ويرضى بالدني من الطعام والشراب، ورأيت الايمان بالله عزّ وجلّ كثيرة على الزور، ورأيت القمار قد ظهر، ورأيت الشراب يباع ظاهراً ليس له مانع، ورأيت النساء يبذلن أنفسهنّ لأهل الكفر، ورأيت الملاهي قد ظهرت يمرّ بها، لا يمنعها أحد أحداً، ولا يجترىء أحد على منعها، ورأيت الشريف يستدله الذي يخاف سلطانه، ورأيت أقرب الناس من الولاية من يمتدح بشتما أهل البيت، ورأيت من يحبنا يزور ولا تقبل شهادته، ورأيت الزور من القول يتنافس فيه، ورأيت

القرآن قد ثقل على الناس استماعه، وخفّ على الناس استماع الباطل، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه، ورأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء، ورأيت المساجد قد زخرفت، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري الكذب، ورأيت الشرّ قد ظهر والسعي بالنميمة، ورأيت البغي قد فشا، ورأيت الغيبة تستملح، ويبشّر بها الناس بعضهم بعضاً، ورأيت طلب الحجّ والجهاد لغير الله، ورأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن، ورأيت الخراب قد أدل من العمران، ورأيت الرجل معيشتته من بخس المكيال والميزان، ورأيت سفك الدماء يستخفّ بها، ورأيت الرجل يطلب الرئاسة لعرض الدنيا، ويشهر نفسه بخبث اللسان ليتقى وتسند إليه الأمور، ورأيت الصلاة قد استخفّ بها، ورأيت الرجل عنده المال الكثير ثمّ لم يزرّه منذ ملكه، ورأيت الميّت ينش من قبره ويؤذى وتباع أكفانه، ورأيت الهرج قد كثر، ورأيت الرجل يمسي نشوان، ويصبح سكران، لا يهتمّ بما الناس فيه، ورأيت البهائم تنكح، ورأيت البهائم يفرس بعضها بعضاً، ورأيت الرجل يخرج إلى مصلاه ويرجع وليس عليه شيء من ثيابه، ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم، وثقل الذكر عليهم، ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه الناس، ورأيت الفقيه يتفقّه لغير الدين، يطلب الدنيا والرئاسة، ورأيت الناس مع من غلب، ورأيت طالب الحلال يذم ويعير، وطالب الحرام يمدح ويعظم، ورأيت الحرّمين يعمل فيهما بما لا يحبّ الله، لا يمنعهم مانع ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح أحد، ورأيت المعازف ظاهرة في الحرّمين، ورأيت

الرجل يتكلم بشيء من الحقّ ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول: هذا عنك موضوع، ورأيت الناس ينظر بعضهم إلى بعض، ويقتدون بأهل الشرور، ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لا يسلكه أحد، ورأيت الميت يهزء به فلا يفزع له أحد، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ والبدعة أكثر ممّا كان، ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون إلا الأغنياء، ورأيت المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله، ورأيت الآيات في السماء لا يفزع لها أحد، ورأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم، لا ينكر أحد منكراً تخوّفاً من الناس، ورأيت الرجل ينفق الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة الله، ورأيت العقوق قد ظهر واستخفّ بالوالدين، وكانا من أسوء الناس حالاً عند الولد ويفرح بأن يفترى عليهما، ورأيت النساء وقد غلبن على الملك، وغلبن على كلّ أمر لا يؤتى إلا ما لهنّ فيه هوى، ورأيت ابن الرجل يفترى على أبيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما، ورأيت الرجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كثيباً حزيناً يحسب أنّ ذلك اليوم عليه وضيعة من عمره، ورأيت السلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزور، ويتقامر بها وتشرب بها الخمر، ورأيت الخمر يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها، ورأيت الناس قد استنوا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدبّر به، ورأيت رياح المنافقين وأهل النفاق قائمة ورياح أهل الحقّ لا تحرك، ورأيت

الأذان بالأجر والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممن لا يخاف الله، مجتمعون فيها للغيبة، وأكل لحوم أهل الحق، ويتواصفون فيها شراب المسكر، ورأيت السكران يصلّي بالناس وهو لا يعقل ولا يشان بالسكر، وإذا سكر أكرم وأتقى وخيف وترك، لا يعاقب ويعذر بسكره، ورأيت من أكل أموال اليتامى يحمد بصلاحه، ورأيت الفضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاية يأتمنون الخونة للطمع، ورأيت الميراث قد وضعته الولاية لأهل الفسوق والجرأة على الله يأخذون منهم، ويخلونهم وما يشتهون، ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى، ولا يعمل القائل بما يأمر، ورأيت الصلاة قد استخفّ بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همّهم بطونهم وفروجهم، لا يبالون بما أكلوا وما نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحقّ قد درست، فكن على حذر، واطلب إلى الله عزّ وجلّ النجاة.

وأعلم أنّ الناس في سخط الله عزّ وجلّ، وإنّما يمهلهم لأمر يراد بهم، فكن مترقّباً واجتهد لبرك الله عزّ وجلّ في خلاف ما هم عليه، فإن نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجلت إلى رحمة الله، وإن أخرت ابتلوا وكنت قد خرجت ممّا هم فيه من الجرأة على الله عزّ وجلّ، وأعلم أنّ الله لا يضيع أجر المحسنين، وأنّ رحمة الله قريب من المحسنين^۱.

۱- الكافي، ج ۸، ص ۳۶.

- چون که حق مُرد و اهل آن رفتند و ظلم و جور کشورها را فرا گرفت؛ هنگامی که اهل باطل بر اهل حق چیره شدند و شر ظاهر شد و از آن هیچ نهی و منعی صورت نمی‌گیرد و عذری بر آن خواسته نمی‌شود و زمانی که فسق ظاهر گردد و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند، و هنگامی که مؤمن سکوت می‌کند و کلامش پذیرفته نمی‌شود....

در این روایت، امام از شاهد زور یاد می‌کنند: «ورأیت الناس یعتدون بشاهد الزور»؛ هنگامی فرا می‌رسد که مردم به شاهد زور توجه می‌کنند. زمانی که حلال، حرام و حرام، حلال می‌گردد و.... هنگامی که برای گزاردن نماز و اذان مزد می‌گیرند... زمانی که مست‌ها نماز می‌خوانند. شراب‌خواران یا مستان دنیا، قدرت، پول و هوا و هوس نماز می‌خوانند. در این حدیث، با این که طولانی است و گناهان بسیاری برشمرده شده است، از ذات غنا و موسیقی چیزی دیده نمی‌شود و ذات غنا و موسیقی در ردیف این گناهان قرار نمی‌گیرد. اما در فرهنگ جامعه‌ی ما و به ویژه در میان متدینان، این مسأله بزرگ‌نمایی شده، در حالی که از منظر دین و قرآن کریم و روایات چنین نبوده است و آنچه در روایات وارد شده است ناظر به همان مسایلی می‌باشد که در حاشیه‌ی غنا و موسیقی باعث خانه‌نشینی مقام عصمت شده است.

متأسفانه، در جامعه‌ی ما از طرفی دین‌داران بر حرمت ذات غنا و موسیقی پای می‌فشرند و از طرف دیگر، برخی از مسؤولان دانشگاه‌ها، در جشن‌های دانشجویی و نیز در مراسم تجلیل از نخبگان یا جشن‌های ملی از این نوع غنا و موسیقی استفاده می‌کنند و این دوگانگی در رفتار،



برای مردم و جامعه بسیار خطرناک است و آنان را بر انجام گناه و دریدن پرده‌های حرمت دین جرأت می‌دهد؛ چراکه آنان کاری را علنی می‌سازند که دین‌داران آن را گناه می‌دانند.

جابه‌جایی کارویژه‌ی زنان و مردان

از جمله اموری که پیش از ظهور رخ می‌نماید، جابه‌جایی شغل و کارویژه‌های زن و مرد است. نگارنده در کتاب «زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ» مسایل و خصوصیات مربوط به جنسیت زنان و مردان را با رویکردی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و دینی توضیح داده است. در آن‌جا اختلاف و اصطکاکی که میان زن سنتی و زن لائیک وجود دارد تشریح شده و با تأمل عقلی راه‌کارگذار زن سنتی از سنتی‌گرایی زیان‌بار به زن مدرن و عاری از هرگونه دین‌گریزی و دور از هرگونه سکولاریزه شدن تبیین شده است.

از نکات دیگری که حضرت علیه السلام در این حدیث اشاره می‌فرمایند آرایش نمودن مردهاست. حضرت می‌فرماید: مردها آرایش می‌کنند همان‌طور که زن‌ها برای شوهران خود آرایش می‌نمایند و زیر ابرو بر می‌دارند. حتی گاه قیمت پسرها بیش‌تر است. وجود این فضایح، با نگاه به جامعه‌ی جهانی، وظیفه‌ی حوزه‌های علمیه و دین‌مداران را برای حراست از حوزه‌ی خداباوری و امور معنوی بسیار سنگین می‌سازد.

حوزه‌ها باید با آسیب‌شناسی عمومی، چالش‌هایی که جامعه‌ی اسلامی با آن رو به‌روست، به‌ارایه‌ی طرح و راه‌کار برای گذار از این بحران‌ها پردازند. از مسایل مهم اجتماعی رابطه‌ی دختران و پسران است. متأسفانه، آمار پسران و دختران فراری روزافزون است و راه حل

این مشکل را نباید تنها از جانب دولت یا قانون دانست، بلکه حوزه‌های علمیه باید طرح‌هایی اجرایی برای مقابله با آن ارائه دهند.

ضرورت جرم‌شناسی و شناخت مرتبه‌ی هر گناه

حوزه‌ها و عالمان دینی که رهبران جامعه هستند باید طیب جامعه باشند. آنان باید با رتبه‌بندی گناهان و با توجه به میزان آسیب آن بر فرد و جامعه، با آن مقابله کنند. چنان‌که در این روایت، به آن توجه شده است و در غیر این صورت، قبح برخی از گناهان تحت شعاع برخی از گناهان غیر مهم قرار می‌گیرد و جامعه را درگیر آسیب‌های بسیاری می‌نماید.

«گناه‌شناسی» یا «جرم‌شناسی» و چگونگی مبارزه با بزه‌کاران باید جایگاه حساس خود را در میان علوم دینی بیابد و کارشناسان این مسأله نیز حوزه‌های علمی هستند؛ حوزه‌هایی که بر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی فرد و اجتماع آگاهی کامل دارند. مردانی قوی که بدون آن که خود به گناه آلوده شوند، آن را می‌شناسند و هم‌چون طبیعی آگاه، نسخه‌ی درمان ناهنجاری‌ها را ارائه می‌دهند، بدون آن که به میکروبی آلوده شوند. باید نخست گناهان مهمی که تهدیدی برای نسل بشر و کمالات انسانی و صفای فطری آدمی به شمار می‌رود، شناسایی کرد و در پی آن، برای ریشه‌کنی آن از سطح جامعه‌ی اسلامی چاره‌اندیشی نمود؛ چرا که هر زهری پادزهری دارد. تا گناهان بزرگ از سطح جامعه برطرف نگردیده است، چندان سودمند نیست به رفع گناهان کوچک در سطح کلان اقدام کرد؛ زیرا کوچک شدن گناهان بزرگ را در پی دارد؛ چنان‌که حضرت علیه السلام در این روایت، گناهان بزرگ را برمی‌شمرد و خود را به گناهان کوچک

مشغول نمی‌دارد. در این روایت، در مورد غنا و موسیقی نیز سخنی به میان نمی‌آید و آن را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

باید توجه داشت که ظهور این پدیده‌ها، مقدمه‌ی مسأله‌ی ظهور است و می‌رساند که ظهور بعد از رو آوردن سختی‌ها و دشواری‌های بسیار به مؤمنان است. این حدیث تأییدی است بر سخن ما که گفتیم زمان بسیاری به ظهور مانده است؛ چرا که درست است برخی از این امور رخ داده، اما بسیاری از آن، چنان که باید خود را نشان نداده است.

نتیجه‌ی بحث

با توجه به آنچه گذشت، گروه نخست این روایات، از غنای فقهی دور است و به غنای باطل که سبب اندراس دین می‌شود، انصراف دارد، از این رو، نمی‌توان به هیچ یک از این روایات برای اثبات حرمت ذات غنا - غنا از آن جهت که غناست - استدلال کرد. البته این روایت، غنایی را که در خدمت باطل باشد و به ترویج آن بپردازد، حرام می‌داند؛ زیرا در خدمت دولت باطل و طاغوت بودن خود گناه، بلکه سرآمد تمامی گناهان کبیره است.

روایات گروه سوم: باطل

فرجام‌مندی خون مسلمان

۱- «لا یبطل دم امرء مسلم»^۱.

-خون هیچ مسلمانی باطل نمی‌شود.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۸۵.

پیش‌تر بیان نمودیم که باطل به معنای «قطع» است و معنای روایت این است که «لا یقطع دم امرء مسلم عن خصوصياته». خون مسلمان از ویژگی‌هایی که دارد قطع نمی‌گردد و حد اعدام یا دیه بر قاتل از هر نوعی که باشد فرض و واجب می‌گردد و همراه اوست و چنان‌چه آن را در دنیا نپردازد و پنهان شود، بر عهده‌ی او می‌ماند و وی باید آن را در آخرت جبران کند.

این روایت از آثار خون مسلمان و جدایی‌ناپذیر بودن این اثر سخن می‌گوید و در مقام بیان حکم باطل یا معصیت بودن آن نیست.

صدای جبهه‌ی حق و تخالف آن با باطل

۲- «قالت: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كل ما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل»^۱.

- هرچه از این خانه بیرون نیاید، باطل است.

مراد از «هذا البيت» همان خانه‌ی ولایت و عصمت حضرات ائمه‌ی معصومین عليهم السلام و از «فهو الباطل» نداشتن ملاک صحت و قطع بودن و عاقلانه نبودن آن است. در برخی روایات به جای باطل «زخرف» آمده است که به معنای بدلی و غیر اصلی بودن است مانند مُطَّلَای بدلی که حلبی بیش نیست. سخنان مزخرف نیز از همین باب است؛ چرا که تنها ظاهری زیبا دارد و از حقیقت به دور است. حال، باطل به همین معناست و کاری بدون حقیقت را گویند.

خاطر نشان می‌گردد بیان امام عليه السلام ناظر بر آن نیست که هر سخنی به ما

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۰، ح ۳۴.

منسوب نباشد و ما آن را نگفته باشیم باطل است؛ چرا که آن حضرات علیهم السلام فرصت بیان بسیاری از سخنان را نداشته‌اند، بلکه مراد این است که هرچه در دنیا گفته شود؛ اعم از آن که توسط کافران و مشرکان و اهل کتاب باشد یا مؤمنان و دیگران اگر بر اساس استاندارد سخن اهل بیت علیهم السلام باشد، باطل و مزخرف نیست ولی در صورتی که خارج از این معیار باشد و عیار سخنان آن حضرات علیهم السلام را نداشته باشد باطل است. مراد از «ما لم یخرج» خروج فعلی نیست؛ زیرا چه بسیار سخنانی که در وسائل الشیعه و بحار الانوار نیست، ولی حق است. بنا بر این، حضرت علی با این کلام، ملاک و معیار را بیان می‌کند که اگر گفته‌های انسان‌های کره‌ی زمین جمع و ارزیابی شود، در صورتی که با دستگاه سنجش ما سازگار باشد، درست و صحیح، وگرنه باطل و مزخرف است. از این رو، شاید سخنان، اعتقادات و اعمال بسیاری در دنیا توسط کافران انجام شود که اگر به معصوم علیهم السلام عرضه شود، درست باشد، گرچه از گبر یا کافر و بت پرستی باشد؛ همان‌طور که چه بسا سخنان، اعتقادات و اعمالی که با آموزه‌های حضرات معصومین علیهم السلام همخوانی نداشته باشد و باطل باشد؛ هرچند از زبان مؤمنی بیان شود. با توجه به این اصل، نمی‌شود گفت ملاک درستی باورها و اعتقادات، شهر مقدس «قم» است و هر سخنی که خارج از این شهر گفته شود، باطل است. این سخن، به گفتار و کردار نازی‌ها و نژادپرستان شبیه‌تر است که غیر خود را محکوم به بطلان و فنا می‌دیدند. ملاک و معیار درستی و نادرستی هر سخنی، مقام عصمت است و هرچه با آن سازگاری داشته باشد، حق و صدق است.

لغو و بیهودگی

لغو یعنی کار بی‌هدف و دور از فایده که خوشایندی در آن لحاظ نمی‌شود. تفاوت آن با لعب نیز در همین نکته است. لغو ضرری نیز پی‌آمد خود ندارد و تفاوت آن با لهو در همین گزینه است. «لهو» به معنای «اشتغال بشیء عن شیء» و بازماندن از کاری به سبب پرداختن به امری دیگر است. در لغو و لعب اشتغال نیست و این دو، انسان را از وظیفه‌ی انسانی او باز نمی‌دارند، ولی در لهو اشتغال است و لهو سبب می‌شود انسان عاقل به نوعی از وظیفه‌ی خود باز ماند. بر این پایه، اگر آن‌چه لعب و لغو خوانده می‌شود، دامنه‌ای بیابد که منع از وظیفه کند، داخل در لهو می‌گردد.

هر لغوی باطل است، اما باطل تنزیل یافته. لغو نازل یافته‌ی باطل است که توجه و قصد را ندارد و همین امر وجه تمایز آن با باطل است و سبب می‌شود هر باطلی لغو نباشد. باطل، هم امور غیر مقصودی که گناه نیست و هم کارهای که معصیت و غرض شیطانی دارد را در بر می‌گیرد، اما لغو همیشه خالی از معصیت و غرض شیطانی است.

گاه مبدء انجام فعل خیال به تنهایی نیست و چیزی با آن ترکیب شده است مانند این که خیال گاه با طبیعت یا با عادت یا با بیماری همراه است و در همه‌ی این حالات، خیال، مبدء بعید است و مبدء متوسط آن نیز که شوق است امری اشتدادی است و از شدت و ضعف برخوردار است. منشأ لغو شوق است که در آن «ما ینتهی الیه الفعل» شکل می‌پذیرد، ولی مبدء بعید آن به جای اندیشه، خیال است. غایت لغو نیز امری خیالی است. یکی شوق پیدا می‌کند و زخم خویش را با این که درد دارد خراش می‌دهد؛ به گونه‌ای که تا مدت‌ها زخم روی بدن وی التیام نمی‌پذیرد؛ چرا که همواره آن را خراش می‌دهد و از این کار لذت می‌برد. بعضی نیز پا را فراتر از این گذاشته و از کندن زخم‌های دیگران لذت می‌برند. این گونه کارها خیالی است و مبدء قریب آن تخیل است که با برخورد شوق به آن، به عمل می‌گراید.

غایت لغو

برخی از عالمان، لغو را همانند باطل، کاری می‌دانند که غایتی ندارد؛ در حالی که گفتیم از لحاظ فلسفی، هیچ فعلی بدون غایت نیست؛ خواه فاعل آن طبیعی، ارادی، علمی یا قسری و یا حبی، عشقی و برتر از همه، وجودی باشد. فاعل طبیعی هم‌چون خورشید است که فعل آن در طبیعتش نهفته است و در فعل خود اراده‌ای ندارد. اگر فاعل در فعل خود اراده داشته باشد، هم‌چون انسان، فاعل ارادی نامیده می‌شود. هیچ فعلی در بروز و ظهور خود بدون غایت نیست. از این رو لعب، لهو و لغو



نیز بدون غایت نیست؛ چون فاعل در بروز و ظهور آن قصدی را در نظر داشته است.

سنخیت مراتب مکلفان با حکم شرعی

پیش از بررسی لغو، ذکر مقدمه‌ای که پیش از این نیز از آن یاد شد ضرورت دارد. گذشت که آدمیان بر سه گروه کلی انسان‌های کامل و وارسته، مؤمنان متوسط و مردم عادی تقسیم می‌شوند و کردار آنان نیز به تبع این امر بر سه قسم است و هرکاری شایسته‌ی گروهی است و مجتهد در مقام فتوا باید به این امر توجه داشته باشد و مخاطب فتوا را لحاظ نماید. برای نمونه، تنها ماندن و تنها خوابیدن در خانه کراهت دارد اما چنین فتوایی به صورت کلی درست نیست؛ چرا که مخاطب آن افراد عادی هستند و آنان اگر تنها باشند به ترس می‌افتند و اعصاب آنان ضعیف می‌گردد یا به گناه آلوده می‌شوند اما برای اولیای الهی و افراد قوی و عاقل تنهایی نشان قوت اندیشه و قدرت روحی است و باید گفت: «علامة قوّة الفکر الوحدة» و تنهایی برای آنان مستحب مؤکد است چرا که تنهایی برای آنان نزول فیض و غیب الهی را در پی دارد و فرشتگان رحمت بر شخصی وارد می‌شوند که کثرتی نباشد و نامحرمانی در اطراف او نباشند.

ضرورت انسان‌شناسی برای فقه

فقیه برای در دست داشتن مکانیسم درست فتوا نیازمند انسان‌شناسی دقیق است. هر موضوعی حکمی ویژه دارد و با تغییر موضوع، حکم نیز تغییر می‌یابد و انسان‌شناسی در شناخت موضوع هر حکمی، دخالت



مستقیم دارد و ساختار روانی و فیزیکی مکلف، ارتباط مباحثی با آن دارد. برای نمونه، فقیه به طور قهری باید خود اهل راه باشد تا بداند اگر سالک عارفی در شبانه‌روز بخشی از وقت خود را به تنهایی اختصاص ندهد، خیری به او نمی‌رسد و کسی که می‌خواهد به او نزدیک شود و خیری را نصیب او گرداند، مزاحمانی را نزد او می‌بیند که سبب حرمان او می‌شوند. سالک نیازمند خلوت است و وی باید خود را با همه‌ی هستی میزان کند و سهم خویش را از غیب دریابد. بر این اساس، البته این که می‌گوییم تنهایی برای برخی از افراد مستحب مؤکد است به اعتبار وجود دلیل شرعی بر آن است، وگرنه با نبود دلیل شرعی تنها می‌توان از استحسان آن سخن گفت چرا که فقیه نمی‌تواند مشرع باشد و از حلال، حرام، استحباب یا کراهت چیزی از پیش خود و بدون پشتوانه‌ی دلیل شرعی سخن گوید؛ چرا که عقل با آن که توانایی‌ها و توان‌مندی‌های بسیار دارد و از موهبت نیروی پذیرش رسولان الهی علیهم‌السلام و تصدیق آنان و سر ساییدن بر آستان آن حضرات علیهم‌السلام برخوردار است اما چون نمی‌تواند بر همه‌ی اطراف یک مسأله و نیمه‌ی پنهان آن، آگاهی یابد و نیز تنها قدرت درک امور کلی را دارد و در فهم جزئیات، چیره‌ی وهم و تخیل است، نمی‌تواند منبع مستقلی در فهم احکام جزئی شریعت به شمار رود و شمار مستقلات عقلی یا موردی ندارد و یا اندک است.

غرض این که انسان‌ها گروه‌های متفاوتی دارند و به تبع و به پیرو تفاوت انسان‌ها، احکام نیز گوناگون می‌شود. در مثالی دیگر، نماز شب بر معصوم علیهم‌السلام که از سر عشق به عبادت می‌ایستد واجب است، ولی چنین



نیست که این وجوب برای همگان ثابت باشد؛ چرا که کثرت عبادت با نبود عشق، سبب دلزدگی می‌شود، از این رو با تغییر موضوع، حکم متفاوت می‌شود. حال در بحث لغو نیز همین حکایت جریان دارد و قرآن کریم برای افراد مختلف، حکمی متفاوت از لغو ارائه داده است.

لغو و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن

کلمه‌ی «اللغو» در قرآن کریم پنج بار، «لغو» یک مرتبه، و «لغواً» سه بار و «لاغیة» یک بار آمده است که مجموع آن به ده مورد می‌رسد. لغوکاری غیر عقلایی است. نوع انسان‌ها به انواع لغو دچار هستند و این امر برای آنان مفید است؛ چرا که هرگونه کاستی در لغو، آنان را دچار «سالوس»، «ریا»، «نفاق» و «تکبر» می‌سازد. هر کیسه‌ای ظرفیتی دارد و قرار دادن بار بیش از اندازه، آن را پاره می‌نماید. انسانی عادی در صورتی که بیش از اندازه عبادی باشد و خود را از هر لغوی برهاند و در هر کاری غرضی عقلایی داشته باشد، از سلامت دور می‌ماند و به سالوس و ریا و نفاق و تکبر گرفتار می‌شود و چه بسا که شمار مدعیان خدایی و خدایگان هم‌چون نمرودها و شدادها به بی‌نهایت می‌رسد؛ همان‌طور که برخی از مدعیان، خود را بسیار قوی، بزرگ، پاک و منزّه می‌بینند، اما حقیقتی در باطن آنان نیست و باطن آنان را واقعیت پلیدی و خباثت، در خود گرفته است.

لغو از اسباب دوری بندگان از کفر، شرک و تکبر است. بر این اساس

است که آنان به ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱ توصیف شده‌اند و در واقع، چنین آیاتی به بیان واقعیت‌ها و حکایت حال افراد جامعه می‌پردازد. لغو بسان لنگر کشتی بندگان و هستی است که آن را نگاه می‌دارد.

قرآن کریم درباره‌ی لغو می‌فرماید:

مؤاخذه از عقیده و کردار جدی و مقصود

۱- ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۲.

- خداوند شما را به سبب سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند؛ ولی به آنچه در دل دارید پرسش می‌شوید. و خداوند بسیار بخشنده و بردبار است.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید آدمی از آن‌چه مؤاخذه می‌شود که قلب وی آن را به دست آورده است که همان امور جدی است و نه شوخی‌ها و لغوهایی مانند سوگندها و قسم‌های غیر جدی. مخاطبان این آیه مردم عادی هستند وگرنه مؤمنان وارسته از لغو دوری می‌کنند و وصف آنان: ﴿عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۳ یا ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۴ است. خداوند متعال با مردم عادی، با گذشت بسیار مواجهه می‌شود و بسیاری از کردار آنان را نادیده می‌گیرد. کریمه‌ی یاد شده به رهبران جامعه بهترین رهنمون و الگو را ارایه می‌دهد و شیوه‌ی تعامل با مردم عادی را تبیین می‌کند و

۱- مائده / ۱۰۳.

۲- بقره / ۲۲۵.

۳. مؤمنون / ۳.

۴. فرقان / ۷۲.

توصیه می‌نماید که بر آنان سخت گرفته نشود و نباید ترس را بر آنان چیره ساخت؛ زیرا بسیاری از کارهای آنان از سر قصد نیست و جدیت و همتی در آن وجود ندارد و غیر مقصود از آنان صادر می‌شود. بله، اموری مانند شرک، کفر، قتل و ایجاد فساد عمومی است که شوخی به شمار نمی‌رود و مصالحه و گذشتی را بر نمی‌تابد، اما امور لغوی مصالحه‌پذیر است و خداوند با گذشتی بسیار از آن چشم می‌پوشد. این اصلی بسیار مهم در تعامل اجتماعی است که باید در مواجه شدن با افراد، دید آیا کرداری که داشته‌اند از روی عمد و به جد و مقصود بوده است، یا آنان قصدی نداشته‌اند. البته اگر توهم دخالت ناشایست نکند و اندیشه به خطا نرود، تا بتواند غیر مقصود بودن بیش‌تر کردار مردمان را دریابد و آن را با بدبینی و سوء ظن، مقصود و جدی نپندارد.

خداوند متعال کسب قلبی و عقاید و باورهای درونی را قابل بازخواست می‌شمرد و لغو را برای مردم عادی نادیده می‌انگارد ولی در ادامه‌ی آیه بر بخشندگی و بردباری خود حتی در امور قابل مؤاخذه نیز تأکید می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. مؤاخذه‌ی خداوند با توجه به این آیه‌ی شریفه امری اقتضایی است، از این رو تبدیل‌پذیر است. به چینش این آیه توجه بفرمایید: خداوند نخست از عدم بازخواست یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ﴾ و سپس می‌فرماید: ﴿يُؤَاخِذُكُمُ﴾، اما پیرو آن نیز هم ﴿غَفُورٌ﴾ را می‌آورد و هم ﴿حَلِيمٌ﴾ را. خداوند، نه چیزی را اهمال می‌کند و با «یؤاخذکم» تیغ تیز را نشان می‌دهد و نه در امور همگانی سخت‌گیر است و شریعت خود را سهله و سمحه نشان می‌دهد و حتی در موردی که جلالی رفتار می‌کند، آن را با «غفور» و نیز «حلیم»

همراه می‌سازد و در این مورد اقتضایی، با توجه به آنچه شکل خواهد گرفت، عمل می‌نماید. این چنین در آیه‌ی زیر نیز وجود دارد.

توجه به تفاوت عقیده به باطل با کردار لغوی

۲- ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱.

- خداوند به سوگندهای لغو و بیهوده که بر زبان دارید شما را مؤاخذه نخواهد نمود، بلکه بر قسمی که از روی عقیده‌ی قلبی یاد می‌کنید شما را مؤاخذه خواهد کرد. و کفاره‌ی آن قسم، طعام دادن ده فقیر است از آن طعامی که اهل خود را می‌خورانید یا ده فقیر را لباس بپوشانید یا بنده‌ای را آزاد نمایید. هر کس توانایی آن را ندارد سه روز روزه بگیرد. این حکم کفاره‌ی قسم‌هایی است که یاد می‌کنید. باید سوگندهای خود را پاس دارید. خداوند بدین گونه آیات خویش را به آشکاری برای شما بیان می‌کند شاید شکر او را بجای آرید.

مخاطب آیه‌ی شریفه همان مردم عادی است و ضمیر «کم» بر آن دلالت دارد و نه اولیای الهی و مؤمنان به حق؛ چرا که ضمیر «کم» لسان عموم دارد و به مثابه‌ی «یا ایها الناس» است. آیه‌ی پیشین با ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ پایان پذیرفت، ولی ظاهر این آیه

چنین اسمای رحمتی را ندارد؛ در حالی که مفاد هر دو آیه یکسان است. باید گفت این کریمه نیز «غفور» را می‌رساند؛ بدین گونه که وقتی می‌فرماید کفاره‌ی سوگند را باید پرداخت، راه‌های مختلفی برای جبران و آمرزش قرار می‌دهد و در نهایت، برای ناتوانان، سه روز روزه را تعیین می‌کند و این امر، همان معنای غفور بودن خداوند است.

اما اسم «حلیم» در این آیه برخلاف آیه‌ی پیش نیامده است؛ چرا که در آن جا، از توحید و اصول دین سخن گفته می‌شد، ولی در این جا، از توحید بحثی به میان نمی‌آید و کردار آدمی را به میان می‌آورد و عمل بندگان چون با کاستی همراه است، غفران را می‌طلبد، ولی بی‌عملی یا بد عملی بندگان خداوند را به خشم نمی‌آورد و این باورها و اعتقادات کفرآور است که «حلیم» بودن خداوند را خواستار است و شرک است که غفران‌پذیر نیست و می‌فرماید: ﴿لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾؛ به این معنا که شرک هر چند بخشودنی نیست ولی خداوند در آن از حلیم بودن و بردباری و صبر خود سخن می‌گوید. آیه‌ی پیش به این اعتبار بسیار سنگین‌تر از آیه‌ی حاضر است؛ چرا که آن آیه، از اصول و کسب قلب سخن می‌گفت و این آیه از «ما عقدتم الأیمان» که اثر قلب است و نه خود قلب تعبیر می‌آورد.

نسبی بودن گناهان کبیره و صغیره با توجه به مرتبه‌ی انسان‌ها

۳- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ

عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۱.

۱- مؤمنون / ۱ - ۳.

- همانا اهل ایمان رستگار گردیدند. آنان که در نماز همواره خشوع

دارند، و آنان که از لغو دوری می‌جویند.

خطاب در این آیه، خطاب خاص و به مؤمنان وارسته و متوسط و نه عالی است و استفاده از ضمیر «هم» به جای «کم» که در آیه‌ی پیشین آمده بود، این نکته را می‌رساند.

این آیه به توصیف مؤمنان متوسط می‌پردازد و بدین‌گونه این امر را خاطرنشان می‌سازد که دین اسلام دینی فرمانی و فرمایشی نیست بلکه شریعتی توصیفی است که صلاح بندگان را ترسیم می‌کند.

فراز ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴾ دلالت دارد که مؤمنان خود از لغو اعراض دارند و نه آن که خداوند آنان را به دوری از آن دستور داده باشد. این نکته حایز اهمیت است که در توصیف حالات مؤمنان، حکمی تعیین نشده و خداوند نمی‌فرماید من امر کردم از لغو پرهیزید بلکه مؤمنان خود از لغو اعراض دارند. بدیهی است اعراض از لغو امری برتر و فراتر از عمل نمودن به آن در پی وارد شدن نهی از آن است.

مؤمنان متوسط در این آیه که موضوع بحث هستند، غیر از مخاطبان دو آیه‌ی پیش است که عموم مردم هستند و آنان به لغو نیاز دارند و خطاب و گفته‌خوان هر دو آیه افرادی متفاوت است. با توجه به این تحلیل است که وظیفه‌ی اهل علم از مردم عادی سنگین‌تر می‌گردد و بسیاری از امور که برای مردم عادی جایز است، برای عالمان دینی و مؤمنان متوسط روا نیست، بلکه ناپسند است و آنان باید «لا تکنوا علینا شیئاً» را پاس بدارند تا نعوذ بالله مردم بر اولیای دین خرده نگیرند. اگر کردار عالمی مصداق

«شین» بودن شود، گناه کبیره دانسته می‌شود. به طور نمونه، چنانچه عالمی در حضور مردم یا در جلوی دوربین تلویزیون باگوش یا بینی خود بازی کند، گرچه این کار برای مردم عادی و برای همین فرد در شرایط عادی اشکال ندارد، ولی چون در چنین جایگاهی آبروی اولیای دین و حضرات معصومین علیهم‌السلام در مخاطره است و این فرد با پوشیدن لباس روحانیت ادعای وراثت آنان را دارد، هرکاری که برخلاف روش انبیاء علیهم‌السلام باشد، برای وی اشکال دارد؛ بر خلاف مردم عادی که چنین ادعایی ندارند.

اگر خدای نخواستہ عالمی دیده شود که سیگار می‌کشد یا تسبیح را چون زنجیری در دست لات‌های خیابان می‌چرخاند، وی باید توییح شود؛ چرا که تسبیح تنها برای ذکر خداست اما چنانچه فردی عادی زنجیر یا تسبیحی را بچرخاند یا سیگار بکشد، نمی‌توان او را مورد توییح قرار داد. پس انسان‌ها با تفاوت درجه و مقام، احکام متفاوتی دارند. عالم دینی باید چنان لطیف و شریف باشد که وقتی کسی به او می‌نگرد، انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام را یادآور شود نه این که دیدن او آدمی را به تنفر بکشاند.

تعامل بندگان عالی با اهل لغو

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱.

- و کسانی که به باطل شهادت نمی‌دهند و چون بر لغوی گذر کنند، کریمانه از آن در گذرند.

برای یافتن این معنا که مراد از «والذین» چه کسانی است باید آیات پیش از این کریمه را دید. این آیه به توصیف «عباد الرحمن» می‌پردازد که مؤمنان ویژه و عالی هستند، نه مؤمنان متوسط یا عموم مردم. ما این آیات را در بحث «شهادت زور» آوردیم. اگر در آن آیات دقت شود به دست می‌آید که آیه **﴿ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴾** در مورد مؤمنان متوسط است، اما این وصف، پاکی آنان و آلوده نگردیدن آنان با گذر بر لغو را نمی‌رساند، ولی وصفی که برای «عباد الرحمن» آمده است می‌گوید آنان هنگام مرور بر لغو نیز به آن آلوده نمی‌شوند. اعراض از لغو با پشت کردن بر آن شکل می‌پذیرد، اما مرور بر آن، به پشت کردن بر لغو نیست، بلکه از کنار آن گذر کردن و آلوده نشدن به آن و نادیده انگاشتن آن است. پس طبق قانون الهی و قرآنی تا بدین جا سه گونه لغو داشتیم که در برخورد با سه گروه تفاوت پیدا نمود.

عباد الرحمن برترین گروه بندگان هستند و بالاتر از آنان وجود ندارد؛ چرا که در نماز می‌گوییم: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، اللهم صل على محمد وآل محمد» که مقام بندگی برای حضرت خاتم محقق می‌شود.

مجموع این آیات، سه گونه حکم برای لغو به دست داده است که چگونگی آن گذشت. عباد الرحمن از لغو تحریک نمی‌شوند و از آن تأثیر نمی‌پذیرند، بلکه آنان بر اهل لغو تأثیر می‌گذارند و آنان را به تذکر و یادآوری یاد خدا می‌رسانند و این مقام بسیار بالایی است که هر کسی را نه سزااست و نه در توان آن است.



مواجهه‌ی مؤمنان متوسط با اهل لغو

۴ - ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ. أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾^۱.

آنان که ما پیش از این برایشان کتاب آسمانی فرستادیم، البته به این کتاب آسمانی (قرآن کریم) ایمان می‌آورند. و چون آیات ما بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان آوردیم که این قرآن به حق از جانب پروردگار ما نازل شده و ما پیش از این نیز تسلیم فرمان خدا بودیم. اینان را دو بار پاداش نیکو دهند؛ زیرا صبر و ثبات ورزیدند و بدی را به نیکی دفع می‌کنند و از آن چه روزی آنان کردیم انفاق می‌کنند و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کرده و گویند اعمال ما از ما و اعمال شما برای شماست، بروید سلامت باشید که ما هرگز مردم هرزه‌گوی نادان را نمی‌خواهیم.

مخاطب این آیات، اهل کتاب هستند. اهل کتابی که به قرآن کریم نیز ایمان آورده‌اند و به حقانیت این کتاب آسمانی اعتراف و ایمان دارند. این گروه اجری مضاعف و دوگانه دارند: یکی به سبب صبر و بردباری و دیگری به خاطر پاسخ خوب دادن به بدرفتاری‌هایی که به آنان می‌شود و نیز انفاق در راه حق. گروه یاد شده که خصوصیات ویژه دارند که ذکر آن

۱- قصص / ۵۲ - ۵۵.



گذشت چون سخن لغوی را می‌شنوند، از آن دوری می‌کنند و اعمال خود را از کرده‌ی اهل لغو بیگانه می‌دانند و به آنان توصیه‌ی رفتاری به سلامت دارند.

خطاب این آیه با توجه به چندگانگی تعامل بندگان با لغو و تحلیل گذشته، مؤمنان متوسط است و نه «عباد الرحمن»، چرا که از اعراض از لغو و پشت نمودن به آن و نیز تعیین مرز میان اینان و اهل لغو و احاله‌ی کرده‌ی هر کس به خود سخن می‌گوید. در ادامه که می‌فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَیْكُمْ﴾، این سلام برای بی‌احترامی به اهل لغو و نوعی متل برای تحریک و برانگیختن اوست و با زبان بی‌زبانی او را نادان می‌داند.

لغو؛ ویژه‌ی ناسوت

۵- ﴿يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾^۱.

- بهشتیان چنان جام را از دست هم بر ربایند که گویی با هم درگیر هستند. در بهشت هیچ‌گونه لغو و بیهوده و نیز نزاعی نیست.

۶- ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾^۲.

- هرگز سخن لغوی در بهشت نشنوند مگر سلام، و هر صبح و شام به آنان رزق ویژه‌ی ایشان می‌رسد.

۷- ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾^۳.

- در بهشت نه سخن لغو و بیهوده شنوند و نه سخنان گناه آلودی در آن وجود دارد؛ مگر سلام، سلام و تحیت.

۱- طور / ۲۳.

۲- مریم / ۶۲.

۳- واقعه / ۲۵ - ۲۶.

۸- ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَوًّا وَلَا كِذَابًا﴾^۱!

- هرگز سخن بیهوده و دروغ نشنوند.

۹- ﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ. لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً﴾^۲.

- در بهشت بلند مرتبت مقام عالی یافته‌اند، و در آن جا هیچ سخن زشت و بیهوده نشنوند.

سخن گفتن از بهشت عالی این نکته را می‌رساند که بهشتی دانی نیز وجود دارد که در آن خبرها و سخنانی است. مجموع چند آیه‌ی اخیر در وصف بهشت است و از زندگی در دنیا و تکلیف این جهانی سخن نمی‌گوید.

افراط در لغوگرایی

افرادی که تکاثرگرایی دارند و همواره می‌خواهند مال و اموال و املاک خویش را افزایش دهند و درآمدزایی بیش از پیش داشته باشند، دچار بیماری لغوگرایی افراطی هستند. روایاتی که بر لزوم اقتصاد و میانه‌روی و نکوهش دنیاگرایی دلالت دارد توصیه برای مهار این بیماری است که در طبیعت آدمی ریخته شده است. البته همه‌ی لغوها بیماری نیست و همان‌طور که گفتیم افراط در لغوگرایی آسیب و بیماری است. کسی که چنان می‌خورد که معده‌ی وی از سنگینی به بادکنکی بزرگ تبدیل می‌شود و توان دفع آنچه را که خورده است ندارد در لذت خیالی غرق گردیده است. انسان عاقل می‌داند بدن وی در طول روز به حدود دو هزار کالری

۱- نبأ/۳۵.

۲- غاشیة / ۱۰ - ۱۱.



انرژی نیاز دارد و خوراک خود را برای تأمین این مقدار انرژی تنظیم می‌کند تا بدون دلیل از کارخانه‌ی درونی خویش کار نکشیده باشد و بدن خویش را گرفتار چربی، عوره، قند و پیری زودرس و هزاران بیماری دیگر ننماید؛ اما کسی که مبدء فعل او تخیل و شوق است وقتی که می‌خورد، اندیشه‌ی تأمین کالری او را بر خوردن برانگیخته نمی‌سازد، بلکه او می‌خورد تا لذت برد مانند کسی که از خراش دادن زخم خویش لذت می‌برد. نوع انسان‌ها در قوه‌ی خیال به سر می‌برند و این حکمت آفرینش است و حدیث علوی: «لو تکاشفتم ما تدافنتم»^۱؛ اگر پرده‌ها برافتند و حقیقت کرده‌ی هر کس آشکار شود یک‌دیگر را دفن نمی‌کردید؛ زیرا کارهای بیهوده‌ی بسیار انجام می‌دهند. قرآن کریم در حکایت این معنا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾^۲؛ چرا که طبیعت آدمی این گونه است و نوع مردم از این گروه هستند و کم‌تر کسی است که جزو گروه دوم یا «عباد الرحمان» قرار گیرد و آنان کسانی هستند که قرآن کریم در مورد آنان می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۳؛ مگر آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند. البته، این بیان نسبت به خوب و نیک بودن افراد استثناست. قرآن کریم به این معنا اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۴. خداوند در این دو آیه در مقام بیان این حقیقت است که انسان‌های

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۵۳۴.

۲- عصر / ۲.

۳- عصر / ۳.

۴- یوسف / ۵۳.

معمولی نسبت به دو گروه دیگر در خسران و زیان هستند و از بهره‌هایی که آنان دارند بی‌نصیب می‌گردند.

نتیجه‌گیری بحث لغو:

از مجموع این آیات، نکوهش لغو برای مردم عادی بر نمی‌آید و لغو در طبیعت و نهاد انسان‌ها نهفته است و آشکار ساختن آن برای این گروه نه تنها اشکالی ندارد، بلکه در نگاه به کثرت جمعیت انسانی، لازم است؛ همان‌گونه که در لهُو نیز چنین است و ساختار و شاکله‌ی دنیا با ﴿ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ﴾ چیده شده است. بله، بر انسان‌هایی هم‌چون عالمان دینی، پرداختن به برخی از لغوها حرام است. اما چنین تکلیفی را نمی‌توان بر عموم مردم بار نمود و باید اهرم‌های فشار بر آنان را که از دین نیست کاست؛ چرا که تأثیر عکس دارد. نباید انتظار داشت مردم هم‌چون عالمان دینی زندگی کنند و آنان که بخواهند فراتر از عموم مردم زندگی کنند و خود را بالا کشند، بسیار نادر و کمیاب هستند و نوع انسان‌ها در اراده و توان، نیروی چندانی ندارند.

با بررسی لعب در قرآن کریم نیز به دست می‌آید که تنها لعب‌هایی دارای مشکل است که دایمی و خوضی باشد یا متعلق آن دین و امور اعتقادی قرار گیرد؛ چنان‌که در کتاب «فقه صفا و نشاط» از آن گفته‌ایم. انسان‌ها با هم تفاوت‌های بسیاری دارند و در سه گروه مردم عادی، مؤمنان متوسط و عباد الرحمن تقسیم می‌شوند و حکم لغو نسبت به هر یک متفاوت است. حکمت آفرینش بر وجود لغو ایجاب می‌کند و





بسیاری از کارهایی که آدمی انجام می‌دهد بر موضوع لغو بنا شده است و پرداختن به لغو به میزان متعارف و معمولی بهترین لنگر برای نگاه‌داری کشتی انسانی است.

بررسی مجموع این آیات به دست می‌دهد که لغو برای هر مرتبه‌ای حکمی خاص دارد و خداوند در مقام بیان حرمت لغو و انشای حکم در هیچ یک از این آیات نیست، بلکه به صورت اخباری می‌فرماید عباد الرحمان کریمانه از لغو می‌گذرند و یا گروه دوم از آن اعراض دارند.

نکته‌ی قابل توجه در این فراز این است که خداوند هیچ حکمی برای این دو گروه نمی‌دهد ولی نسبت به مردم عادی در مقام انشای حکم می‌فرماید: خداوند از شما نسبت به چنین لغوهایی مؤاخذه ندارد، از این روست که می‌گوییم حکم خداوند در مورد لغو مردم عادی حلیت، جواز و عدم حرمت آن است و خداوند نمی‌خواهد به دست و پای مردم زنجیر زند بلکه بر اساس طبیعت آنان حکم می‌دهد.

بررسی دیدگاه المیزان

در این جا شایسته است نگاهی به تفسیر المیزان بیندازیم و دیدگاه مرحوم علامه‌ی طباطبایی را در این زمینه، جویا شویم.

قوله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾.

اللغو من الفعل هو ما لا فائدة فيه. ويختلف اختلاف الأمور التي تعود عليها الفائدة، فربّ فعل هو لغو بالنسبة إلى أمر، وهو بعينه مفيد مجدّ بالنسبة إلى أمر آخر. فاللغو من الأفعال في نظر الدين الأعمال المباحة التي لا ينتفع بها في الآخرة أو في الدنيا بحيث ينتهي أيضاً

إلى الآخرة كالأكل والشرب بداعي شهوة التَغذّي للذين يستفرّج عليهما التقوي على طاعة الله وعبادته، فإذا كان الفعل لا ينتفع به في آخرة ولا في دنيا تنتهي بنحو إلى آخرة فهو اللغو، وينظر أدقّ هو ما عدا الواجبات والمستحبات من الأفعال. ولم يصف سبحانه المؤمنين بترك اللغو مطلقاً؛ فإنّ الإنسان في معرض العثرة ومزلة الخطيئة، وقد عفا عن السيئات إذا اجتنبت الكبائر كما قال: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾^۱، بل وصفهم بالإعراض عن اللغو دون مطلق تركه. والإعراض يقتضي أمراً بالفعل يدعو إلى الاشتغال به، فيتركه الإنسان صارفاً وجهه عنه إلى غيره لعدم اعتداده به واعتنائه بشأنه، ولازمه ترفع النفس عن الأعمال الخسيسة واعتلاؤها عن الاشتغال بما ينافي الشرف والكرامة وتعلقها بعظائم الأمور وجلائل المقاصد. ومن حقّ الايمان أن يدعو إلى ذلك؛ فإنّ فيه تعلقاً بساحة العظمة والكبرياء ومنبع العزّة والمجد والبهاء، والمتّصف به لا يهتمّ إلاّ بحياة سعيدة أبدية خالدة، فلا يشتغل إلاّ بما يستعظمه الحقّ، ولا يستعظم ما يهتمّ به سفلة الناس وجهلتهم: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۲، ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللُّغُوِّ مَرُّوا كِرَامًا﴾. ومن هنا يظهر أنّ وصفهم بالإعراض عن اللغو كنايةً عن علوّ همّتهم وكرامة نفوسهم»^۲.

لغو کاری است که فایده‌ای در بر نداشته باشد. در بر نداشتن فایده امری نسبی است و با توجه به اختلاف اموری که دارای فایده است،

۱- نساء / ۳۱.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۹.

گونگون می‌شود. چه بسا کرده‌ای نسبت به امری لغو و نسبت به امر دیگری مفید است. افعال لغو در نظر دین، کردار مباح و حلالی است که صاحب آن در آخرت یا دنیا از آن سودی نبرد یا سرانجام آن به بهره‌ای آخرتی نینجامد؛ مانند: خوردن و آشامیدن به خاطر اشتها و لذت بری از غذا که کاری لغو است؛ زیرا غرض اصلی از خوردن و آشامیدن نیروگرفتن برای اطاعت و عبادت خداست، اما اگر کرده هیچ سودی برای آخرت نداشته باشد و سود دنیایی آن به آخرت باز نگردد، لغو است و به نظر دقیق‌تر لغو عبارت است از امور غیر واجب و مستحب.

خداوند متعال در توصیف مؤمنان فرموده است آنان لغو را به کلی ترک می‌نمایند بلکه فرموده است از آن دوری می‌جویند؛ چون هر انسانی هر قدر که با ایمان باشد در معرض لغزش است و خدا از لغزش‌ها و گناهایی که کبیره نیست با پرهیز از گناهان کبیره در می‌گذرد. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾؛ چنان‌چه از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده است دوری کنید ما گناهان شما را می‌پوشانیم و در جایگاهی کریم ورودتان می‌دهیم.

خداوند مؤمنان را از آن رو به این وصف ستوده که از لغو دوری می‌کنند و اعراض غیر از ترک به تمام معناست. ترک امری عدمی است و اعراض وجودی است. اعراض وقتی است که داعی و

محرکی آدمی را به اشتغال به فعل بخواند و آدمی از آن دوری نماید و به کار دیگری بپردازد و اعتنایی به آن کار نکند. لازم این معنائین است که نفس آدمی خود را بزرگتر از آن بداند که به کارهای پست اشتغال ورزد و بخواهد همواره از کارهایی که با شرف و آبرو منافات دارد چشم پوشد و به کارهای بزرگ و مقاصد جلیل بپردازد. ایمان واقعی نیز همین امر را اقتضا دارد؛ چون ایمان با ساحت عظمت و کبریایی و منبع عزت و مجد و بها ارتباط دارد و کسی که به ایمان متصف است، به زندگی سعادت‌مند و جاودانه اشتغال ندارد و جز به کارهایی که حق آن را عظیم بدانند، اهتمام ندارد و آن چه را که فرومایگان و جاهلان بدان تعلق و اهتمام دارند، در نظر او خوار و بی‌ارزش است و اگر جاهلان او را زخم زبان زنند و مسخره نمایند به ایشان سلام می‌کند و چون به لغوی برخورد نماید آبرومندانه از آن می‌گذرد. از همین جا روشن می‌شود که وصف مؤمنان به اعراض از لغو از علو همت و کرامت نفوس آنان کنایه دارد.

بعد از نقل بیان مرحوم علامه رحمته الله، نکاتی چند ناظر به این عبارات،

شایان ذکر است:

الف - بر اساس مباحث پیشین، موضوع این آیه متوسطان از مؤمنان است و اعراض به صورت فعلی و با تعبیر «معرضون» آمده است.
 ب- لغو امری نسبی است و به طور مثال اگر کودکی همواره به سکون و آرامش خوانده شود در نهایت انتحاری می‌گردد و گاه شیشه‌ای را می‌شکند اما اجزای فعالیت، سبب تخلیه‌ی انرژی او می‌شود و بازی

چنین کودکان لغو نیست و تحرک وی دارای فایده است. فوتبال نیز از این جهت که جوان را از تحصیل باز دارد، لغو به مشار می‌رود، و از این لحاظ که مانع اعتیاد می‌شود، مفید است.

ج - مرحوم علامه رحمته الله خوردن و آشامیدن که برای نیرو گرفتن برای عبادت نباشد را لغو می‌داند. بر این اساس، لغو دامنه‌ی بسیار وسیعی دارد و حتی درس و بحثی که در آن خدا نیست، یا اگر برای غیر خدا، قرآن کریم و حدیث حفظ می‌کند تا منبر رود، لغو است. چنین دیدگاهی درست است؛ زیرا کاری که برای آخرت نباشد یا کاری دنیایی که به آخرت نینجامد لغو است؛ زیرا غایت عقلایی بر آن مترتب نیست و خیالی بیش نیست.

د - در میان مردم، لغو فراوان است، از این رو در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که بیش‌تر مردم را «لا یعقلون»، «لا یسمعون»، «لا یفقهون» و مانند آن برمی‌شمرد و مراد از آن این نیست که بیش‌تر مردم جنون دارند یا نمی‌فهمند، بلکه مراد این است که عقل و درایت خود را به کار نمی‌گیرند.

ه - مرحوم علامه در نظر دقیق‌تر خود هر امری که واجب یا مستحب نباشد را لغو می‌داند و این نگره بر اساس توجه به آیه‌ی: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ برگزیده شده؛ چون چیزی که غیر از اطاعت حق باشد لغو است و خیالی بیش نیست و ما با غیر حق روبه‌رو نیستیم. چنین نظرگاهی ویژه‌ی «عبادالرحمان» است که وصف آن در پیش‌گذشت و شمار آنان بسیار بسیار اندک است و نمی‌توان عموم مردم را بر آنان قیاس

نمود و مردم‌شناسی، این حقیقت جاری در پدیده‌های هستی را برای ما آشکار می‌سازد.

و - همان‌طور که مرحوم علامه می‌فرماید، خداوند مؤمنان را به ترک اطلاقی لغو امر ننموده است؛ چرا که آدمی در این صورت در معرض عسر و سختی قرار می‌گیرد و مردم نیز باید باز و آزاد گذاشته شوند و از آنان تنها خواست که امور ممنوع و حرام را انجام ندهند و چنین نیست که بتوان همه‌ی مردم را عبادالرحمان نمود. هم‌چنین نباید پنداشت که مقبولان درگاه الهی تنها کسانی هستند که جزو عبادالرحمان می‌باشند بلکه هر کسی را باید در گروه خود سنجید و عبادالرحمان در سطح عالی کمال می‌باشند.

ز - کم بودن شمار عبادالرحمن دلیل بر ناموفق بودن روش تربیتی اسلام نیست، بلکه کیفیت بالای آنان، جبران اندکی ایشان را می‌نماید.

ح - این نکته را در ارتداد مردم بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید در نظر داشت و «ارتدّ النَّاسُ بعد رسول الله صلی الله علیه و آله إلا أربعة»^۱ هر چند در ظاهر استثنایی مستهجن است، ولی به این معناست که آنان برتر برتران و فینال فینالیست‌ها بودند هر یکی کار میلیاردها نفر انسان عادی را انجام می‌دهد، بلکه همواره برتر از همه‌ی مردم عادی کره‌ی خاکی می‌باشند. نه تنها در امور معنوی اوحدی مردم عبادالرحمان می‌شوند بلکه در همه‌ی رشته‌های علمی، فنی و ورزشی چنین است و شمار فینالیست‌ها بسیار اندک است و این امر کمال آنان را می‌نمایاند، نه نقص افراد عادی را.

ط - مرحوم علامه می‌فرماید اعراض با عمل جمع می‌شود و ما عرض

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶۲.

کردیم این صفت ویژه‌ی مؤمنان متوسط است که شاید آلوده گردند اما عباد الرحمن در افقی برتر سیر می‌کنند.

ی - «أَنْ وَصَفَهُم بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ كِنَايَةً» تعبیر دیگری از همان بیانی است که نگارنده پیش‌تر عرض نمود و آن این‌که دین امری توصیفی است و خداوند در این آیه در مقام بیان اخبار است و نه انشا و صدور حکم.

باید توجه داشت خداوند که خالق هستی است بهترین کسی است که تمامی نیازمندی‌های پدیده‌ها را می‌داند؛ نیازهایی که در نهاد آدمی قرار داده شده است. در بحث حاضر نیز انسان‌ها بر سه دسته سرشته شده‌اند و از هر کدام، همان قدر که در توان و نهاد خویش دارند در رابطه با لغو انتظار می‌رود. از عباد الرحمن مرور کریمانه از لغو و از متوسطان، اعراض از آن انتظار می‌رود؛ همان‌طور که مردمان عادی را جز انجام امور لغو انتظار دیگری نیست. این روش و بیان قرآن کریم، خود بهترین الگوی تربیتی است که همه‌ی باید آن را در خانه و اجتماع مورد نظر قرار دهند و از آن بهره‌مند شوند. بر این پایه، اگر غنا و موسیقی در موردی مصداق لغو قرار گیرد، برای به دست آوردن حکم شرعی آن، باید لحاظ افراد و تناسب‌ها را نمود. امری که در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ زیرا روایات نیز ترجمان قرآن کریم می‌باشد.

لغو از نظرگاه روایات

رعایت تناسب‌ها

۱ - «عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: الصيام ليس من الطعام





والشراب، والإنسان ینبغی أن یحفظ لسانه من اللغو والباطل»^۱.
 - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزه از خوراکی و نوشیدنی نیست،
 بلکه شایسته است انسان در ماه رمضان و غیر آن، زبان خویش را از
 لغو و باطل نگاه دارد.

مراد حضرت از «الانسان» انسان‌های مؤمن است و نه عموم مردم؛ چرا
 که حدیث، ماه رمضان را لحاظ دارد که مشعر به علیت است.
 حضرت علیه السلام، مؤمنان را از لغو و باطل به صورت وجوبی پرهیز نمی‌دهد،
 بلکه چون آن حضرت، مردم را به نیکی می‌شناسد، وضعیت مؤمن را با
 «ینبغی» ترسیم می‌نماید. پس ما باید مراقب باشیم که از نزد خود و با
 تأثیرپذیری از سلیقه‌ی شخصی خویش فتوا ندهیم. ماه رمضان که در کلام
 حضرت از آن یاد شده است، به خاطر ضیافت الله بودن آن است. میان
 ماه رمضان و غیر آن تفاوت وجود دارد و باید حرمت‌ها حفظ شود؛
 همان‌گونه که میان مسجد و خیابان تفاوت است.

در ماه رمضان شب قدر وجود دارد و قرآن در آن نازل شده است و
 حضور انبیا و اولیای حق تعالی علیهم السلام در آن موج می‌زند ولی در ماه‌های
 دیگر چنین برکتی وجود ندارد. البته شب و روز جمعه نیز مانند ماه
 رمضان است ولی چون جامعه‌ی ما فرهنگ دینی خود را باز نیافته،
 روز جمعه که از جمعیت برخوردار است به تفریح و سرگرمی
 گذرانده می‌شود.

وجود لغو در زندگی امری طبیعی است و با توجه به مرتبه‌ی کمال

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۷، ص ۱۱۷، ح ۶.

افراد افزایش یا کاهش می‌یابد و اولیای الهی و شریعت بر آن نیستند تا چنین صفتی را به کلی از میان بردارند، بلکه می‌خواهند آن را با ملایمت و به نرمی و با رعایت تناسب‌ها کاهش دهند، نه با امر به ترک کلی آن، که چنین چیزی با توجه به ساختار خلقتی انسان‌ها و روان‌شناسی آن‌ها عملی و کاربردی نیست. اگر در روایت پیش آمد که هر کس سخن گوید و سخن وی در غیر ذکر الهی باشد به لغو گرفتار آمده است، فعلیت کار را می‌رساند؛ به این معنا که می‌خواهد نقطه‌ی کمال انسانی را بنمایاند. هم‌چنین کسی که اهل لغو باشد، به سبب لغو خود شایسته‌ی ورود به جهنم نمی‌شود، بلکه جهنم برای غافلان از خدا و گناه‌کاران و نیز ستم‌پیشگان به بندگان خدا و آنان که در جبهه‌ی باطل و دستگاه جور و ظلم، به عمد قرار می‌گیرند و حق را به انحراف می‌برند و باطل را حق‌نما می‌سازند، می‌باشد، وگرنه خدا نه تنها لغو، بلکه برای بالاتر از آن نیز وعده‌ی بخشایش داده است، اما در این میان، باید بسیار مواظب و مراقب ارکان و محورهای مهم دین‌مداری بود و نگذاشت چنین پایه‌های اعتقادی سست شود و ریزش کند، اما در دیگر امور، خداوند از بسیاری از افعال بندگان چشم می‌پوشد. بسیاری از تنفس‌ها، خوردن‌ها، شغل‌ها، رفتن‌ها و آمدن‌ها لغو است و چه بسا که این کارها موجب کشته شدن افرادی نیز می‌شود. کسانی که قصد بیرون آمدن از منزل را دارند، ولی چنان خود را به کارهای لغو مشغول می‌سازند که به خاطر جبران زمانی که از دست داده‌اند، سرعت خودروی خود را دو برابر معمول می‌گردانند و در نهایت، به تصادف و مرگ و میر انسان‌های بی‌گناه می‌انجامند، نمونه‌ای از آن هستند.



رعایت جبهه‌ی حق و صاحبان ولایت

۲ - عن عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن سعيد بن جناح، عن حمّاد، عن أبي أيوب الخزاز قال: نزلنا بالمدينة فأتينا أبا عبد الله عليه السلام فقال لنا: أين نزلتم؟ فقلنا: على فلان صاحب القيان، فقال: كونوا كراماً، فوالله ما علمنا ما أراد به، وظننا أنه يقول: تفضلوا عليه، فعدنا إليه فقلنا: لا ندري ما أردت بقولك: كونوا كراماً، فقال: أما سمعتم الله عزّ وجلّ يقول: ﴿ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴾^۱.

- ما در مدینه فرود آمدیم و به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب گردیدیم، و امام فرمودند: کجا مسکن گزیده‌اید؟ عرض کردیم پیش فلانی که کنیزکان آوازه‌خوان دارد، امام فرمودند: کریمانه زندگی کنید، راوی گوید: من منظور آن حضرت را در نیافتم، و گمان نمودم آن حضرت می‌فرماید برای آنان هدیه‌ای ببر، از این رو به محضر امام باز می‌گردد و حضرت می‌فرماید: آیا نشنیده‌اید خداوند هشدار می‌دهد: «چون بر لغو گذر کنند کریمانه از آن درگذرند».

روایت یاد شده می‌رساند که نظر حضرت در مورد شخصی که یاران آن حضرت در منزل او جای گزیده بودند مساعد نبوده و وی دارای برنامه‌هایی بوده است؛ از این رو می‌فرماید: «کونوا کراماً» با کرامت زندگی کنید و در آن جا نمانید چون آن شخص اهل غنا بوده است. راوی می‌داند که منظور امام علیه السلام از «کونوا کراماً» چیست و نیز صاحب منزل او چگونه آدمی بوده و چه نوع غنایی داشته است؛ اما این مسأله برای ما روشن نیست.

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.



حضرت به وی سفارش می‌نماید بزرگوار باشید، ولی آن شخص مراد حضرت را در نمی‌یابد و گمان می‌برد منظور حضرت آن است که با دست خالی به آن خانه نروید.

برداشت راوی فرهنگ خوبی است و شایسته است میهمان، به‌خصوص کسی که می‌خواهد چند روز در جایی بماند، دست خالی و بدون تهیه‌ی هدیه‌ای پیش میزبان نرود. اما وی که تردید داشته است، به نزد امام باز می‌گردد و می‌گوید مراد شما را در نیافتم و حضرت آیه‌ی شریفه را برای وی تلاوت می‌نماید. خواندن این آیه به وی یادآور می‌شود که میزبان وی، کنیزانی خوش‌گذران و فاسد دارد، و او را - که از موالیان و فرد نزدیک و آشنای امام است - با آنان چه کار. البته این معنا از روایت به صراحت دانسته نمی‌شود و معلوم نیست مشکل آنان چه بوده است، آیا اشکال از کنیزان بوده یا از کسب صاحب‌خانه و یا اجاره‌بها و مانند آن و نیز برخورد همراه با عطف امام با راوی چنین برداشتی را سخت می‌کند؟ تلاوت آیه نیز از صراحت مطلب می‌کاهد تا از غیبت میزبان پرهیز شود و حضرت تنها می‌فرماید: مگر قرآن نخوانده‌ای: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾؟

البته، نمی‌توان گفت فروش کنیز یا اجاره دادن آن حرام است؛ زیرا بر پایه‌ی احادیث دیگر، این کار در حرام اقتضا دارد، نه علیت و غلبه‌ی استفاده از آن در حرام است که آن را حرام می‌سازد و از طرفی، مرام دین در امور اقتضایی، سخت‌گیری بر مردم و مکلفان نیست، از این رو، حضرت علیه السلام در روایات دیگر، به صرف اقتضای در حلال، حکم به حلّیت آن می‌دهند.

ملاحظه‌ی این روایت با روایات دیگر که فروش زنان خواننده را جایز می‌داند و با توجه به عبارت «کونوا کراماً» به دست می‌دهد که میزبان وی اهل لغو بوده است، ولی باید توجه داشت که حضرت نمی‌خواهد بفرماید کار وی حرام است؛ چرا که در این صورت، «مَرّوا کراماً» شأن نزولی نداشت و به‌ویژه آن که راوی منظور حضرت را در نیافت. به واقع حضرت نمی‌خواهد از کسی نام ببرد و کار میزبان نیز لغو بوده است و نه معصیت و گناه کبیره که گذشتن از آن نابه‌جاست؛ چرا که اگر فعل وی حرام بود، حضرت به واسطه‌ی غیرت دینی به راوی می‌فرمود کار حرام می‌کنی و به خانه‌ی ما نیز می‌آیی، اما حضرت، کار میزبان را در حد لغو ارزیابی می‌کند و به همین میزان، به وی هشدار می‌دهد.

لغو، باطلی کوچک است که ضرری در پی ندارد، از این رو باید کریمانه از آن درگذشت، اما اگر لغو حرام باشد، از کنار امور حرام نباید کریمانه گذر نمود، بلکه با وجود شرایط، امر به معروف و نهی از منکر ضرورت می‌یابد. با توجه به این توضیح، از روایت حاضر نمی‌توان به حرمت خوانندگی و به ویژه خوانندگی زنان به صورت مطلق حکم داد.

در واقع، حضرت به آن شخص می‌فرماید شما که فرد شناخته شده‌ای هستی و همه می‌دانند که تو از موالیان ما به شمار می‌روی و مردم تو را به عنوان دوست‌دار ما که به منزل ما رفت و آمد دارد می‌شناسند، شایسته نیست در چنین مکان‌هایی که شاید برای خود بیت‌الغنائی واقع شده در منزل به شمار می‌رفته، وارد شوی و تو بزرگوارتر از آن هستی. به ویژه در این زمان که محدودیت است و همه یک‌دیگر را می‌شناسند و اگر مردم

ببینند شخصی هم به خانه‌ی امام صادق علیه السلام می‌رود و هم به خانه‌ی کسی که کنیزان خواننده دارد، آن را به امام منتسب می‌دارند.

این تحلیل در روایت زیر نیز جاری است:

۳- عن جعفر بن محمد علیه السلام أنه بلغه قدوم قوم قدموا الكوفة فنزلوا في دار مغنّ، فقال لهم: كيف فعلتم هذا؟ قالوا: ما وجدنا غيرها! يا بن رسول الله، وما علمنا إلا بعد أن نزلنا، فقال: أما إذا كان ذلك فكونوا كراما، فإنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱.

- به امام صادق علیه السلام خبر رسید گروهی از موالیان شما از کوفه آمده‌اند و در منزل خواننده‌ای سکونت گزیده‌اند، امام به آنان فرمود: چگونه چنین کردید، آنان گفتند: غیر از آن جا منزلی نیافتیم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما آن را بعد از آن دانستیم و از پیش، بر آن آگاهی نداشتیم، امام فرمود: آیا نمی‌شد بعد از آن، کریمانه باشید؟ خداوند می‌فرماید: «چون بر لغو گذر کنند از آن کریمانه در گذرند».

۴- وعن الحسين بن أحمد البیهقي، عن محمد بن يحيى الصولي، عن عون بن محمد الكاتب، عن محمد بن أبي عباد وکان مستهتراً بالسمع ويشرب النبيذ، قال: سألت الرضا علیه السلام عن السماع فقال: لأهل الحجاز فيه رأي، وهو في حيز الباطل واللغو، أما سمعت الله عزّ وجلّ يقول: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۲.

- محمد بن ابی عباد که آشکارا به سماع می‌پرداخت و شراب

۱- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۶، ص ۴۳۲. وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

می‌نوشید گوید: از امام رضا علیه السلام درباره‌ی سماع پرسیدم، امام فرمودند: اهل حجاز درباره‌ی آن دیدگاهی مثبت دارند، و حال آن که سماع از امور باطل و لهُو است، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: چون به لغو گذر کنند، کریمانه از آن درگذرند.

در این روایت، سماع و شراب در کنار هم ذکر شده است. فرد پرسشگر فردی لایبالی و از افراد جبهه‌ی باطل بوده است که به سماع طاغوتی دستگاه عباسی و نیز شراب‌خواری می‌پرداخته است؛ چرا که مؤمنان و اهل ولایت، سماعی نداشتند و هر محفل و مجلسی در دست طاغوت زمان بوده است و آنان بوده‌اند که مجوز برگزاری آن را می‌داده‌اند و فرد یاد شده آشکارا به آن می‌پرداخته است و غنای وی، غنایی بوده است که او را بر گناه، جری‌تر می‌ساخته و جبهه‌ی باطل را - مراد هر چیزی است که در برابر حق تعالی قرار گیرد - تقویت می‌نموده است.



لهو و سرگرمی

لهو اشتغال و سرگرمی عام است. لهو در معنای خود بازداری از وظیفه را دارد. بر این پایه، سرگرمی عام اگر عنصر بازداری از وظیفه از آن گرفته شود به‌گونه‌ای که انسان را از خداوند متعال و احکام الزامی شریعت باز ندارد، اشکالی بر آن وارد نیست. بازخوانی موارد استفاده از لهو در قرآن کریم می‌رساند تنها در موردی از لهو نکوهش شده که لازم و عارض بدی با آن همراه شده است.

نمونه‌ای از سرگرمی‌های عام، غنا و موسیقی و نیز فوتبال و دیگر مسابقات است. این‌گونه سرگرمی‌ها لهو و اشتغال است و این امر اشکالی ندارد تا زمانی که موجب بازماندن از امری واجب مانند نماز فریضه و تحصیل علم شود. فوتبالی که انسان را از اعتیاد و استفاده از مواد مخدر یا قمار باز می‌دارد و به حکمی شرعی ضرر نمی‌زند، نیکوست؛ همان‌گونه که اگر اشتغال به دعا، انسان را از نماز واجب باز دارد، اشتغال وی لهو مذموم است.

لهو از آن جهت که لهو است، اشکالی ندارد و مهم متعلق آن است که آن را نیکو یا مذموم می‌سازد. اگر متعلق لهو، اشتغال از ذکر حضرت حق و

دین و دیانت باشد، قبیح و چنانچه موجب نپرداختن به امور آلوده باشد، حسن است. هم‌چنین کردار دینی نیز اگر به تناسب و در جای خود و به اندازه نباشد، می‌تواند لهُو به حساب آید، مانند کسی که همواره به دعا و زیارت مشغول است و از نماز واجب خویش باز می‌ماند. کسی که شب‌ها تا دیروقت عزاداری می‌کند و نماز صبح خود را پیوسته از دست می‌دهد، چنین است.

لَهُو و مواجهه‌ی قرآن کریم با آن

لَهُو غفلت‌آور مؤمنان متوسط

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱.

- ای گروه مؤمنان، دارایی و فرزند، شما را از یاد خدا باز ندارد، و کسانی که چنین کنند، پس آنان زیان‌کار هستند.

اشتغال به اموال و فرزندان و سرگرم شدن به آنان، به خودی خود اشکالی ندارد و کسی که بدون دلیل موجه و منطقی زن و فرزند ندارد و خانواده‌ای را اداره نمی‌کند، بی‌عار و بی‌عرضه است، اما سخن قرآن کریم این است که نباید در این امر، افراط یا تفریط داشت و با مال و اولاد به گونه‌ای برخورد نمود که فرد را از یاد حق و ذکر او هم‌چون نماز واجب باز دارد. بر اساس این تفسیر، نه تنها اموال و اولاد، بلکه مطالعه یا تماشای تلویزیون یا غنا و موسیقی نیز می‌تواند چنین نقشی را داشته باشد. مطالعه‌ای که انسان را از یاد حق باز دارد و نماز صبح آدمی را قضا نماید،

۱- منافقون / ۹.

لهو است. در مورد غنا و موسیقی نیز باید گفت کسی که آن را شغل و پیشه‌ی نخست خود قرار دهد و همواره تار بزند، بیمار است. لازم به ذکر است خطاب آیه‌ی شریفه اهل ایمان است چرا که می‌فرماید: اگر لهُو مؤمن اشتغال از یاد حق آورد، در حقیقت کم آورده و فرمان از دستش رها گردیده است.

تجارت دور از غفلت مردان مرد

۲- ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱.

- پاک مردانی که کسب و تجارتي آنان را از یاد حق و گزاردن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، آنان از روزی که در آن دل‌ها و چشم‌ها حیران و دگرگون است، ترسان هستند.

برای این که دریابیم این سخن در مورد کیست و خداوند از چه کسانی با عنوان «رجال» یاد می‌کند لازم است آیات پیش از این کریمه بررسی شده شود. خداوند در این آیات می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَبَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲.

- خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. حکایت نور وی به مشکاتی

۱- نور / ۳۷.

۲- نور / ۳۵.



ماند که چراغی در آن روشن است و آن چراغ در میان شیشه‌ای است که تالوئی چون ستاره‌ای درخشان دارد و روشنی از درخت مبارک زیتون گیرد و با آن که نه شرقی است و نه غربی، شرق و غرب جهان را فروزان داشته و خود به خود جهانی را روشنی بخشد، بدون آن که آتشی روغن آن را برافروزد و پرتو نور آن بر روی نور دیگر قرار گرفته و خداوند هر که را خواهد هدایت کند و این مثل‌ها را خداوند برای مردم هوشمند می‌آورد و خدا به همه‌ی امور آگاه است. در خانه‌هایی خداوند رخصت داده که بلندی یابد و در آن یاد خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند. پاک مردانی که کسب و تجارتی آنان را از یاد حق و گزاردن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، آنان از روزی که در آن دل‌ها و چشم‌ها حیران است ترسان هستند.

خداوند در این آیه کریمه می‌فرماید گروهی از مردان، بیوت آنان چنان بلندی یافته که چیزی آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. تجارت که از آن یاد شده به خودی خود بد نیست، ولی اگر چهره‌ی غفلت به خود گیرد و غفلت‌آور شود، مذموم است. آیه هم در مقام نفی و نهی از تجارت و بیع نیست، بلکه صفت چنین پاک مردانی را بیان می‌کند. آنان که اراده‌ای قوی دارند و نماز و زکات خود را به گاه خود ادا می‌کنند. برای نمونه، اگر عالمی دینی در آغاز وقت نماز برای خرید بیرون رود، کار وی درست نیست؛ اگرچه باز بودن مغازه برای فروشنده ایرادی ندارد؛ زیرا وی رجل است و نه از رجال و در صورتی که وی نیز از رجال باشد چنین کاری در



اول وقت نماز برای او نیز قبیح است. آن که نان امام زمان (عجل الله تعال فرجه الشریف) را می‌خورد و در فضای مادی و معنوی آن حضرت علیه السلام نفس می‌کشد، نباید خود را بسان مردم عادی ببیند و هم‌چون آنان شود. وقت و زمان عالم دینی برای خودش نیست تا بتواند هرکاری انجام دهد. مردم عادی روز کار می‌کنند و شب‌های خود را گاه به سینما و گاه به گردش و مهمانی و.... می‌گذرانند، ولی عالم دینی نباید این‌گونه باشد و شب برای وی آغاز تحقیق و شروع خلوت عارفانه است. البته، اگر وی به آوازی مُجاز نیز گوش فرا دهد ایرادی ندارد، ولی نه این که همواره خود را به آن مشغول دارد.

این آیه همانند آیه‌ی پیش که از اموال و اولاد سخن می‌گفت، در مقام نفی و حرمت تجارت و بیع نیست و موضوع آن نیز انسان‌های اعلایی است و امر آخر این که آن چه مورد نهی است اشتغال از ذکر خداست آن هم نه به صورت فرمانی، بلکه به شیوه‌ی توصیفی که شیوه‌ی غالب در بیان معارف و احکام است. شیوه‌ای که دور از قلدرمآبی است.

متأسفانه، در زمانه‌ی ما خانه‌هایی که خداوند متعال رخصت داده نام وی در آن بر افراشته گردد با پدیده‌ی تلویزیون و سینماهای خانگی از میان مردم رخت بسته و صبح و شام این رسانه و دیگر رسانه‌های گروهی است که مردم را به خود مشغول داشته و قرآن کریم و دعا به فراموشی سپرده شده است. گاه حتی اذان به صورت سفارشی از تلویزیون پخش می‌شود و برخی از شبکه‌ها زمان اذان را به صورت زیرنویس اعلام می‌کند.

لهو آرزوهای غیر عملیاتی

۳- ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ. ذَرُّهُمْ يَا كُفُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱.

-چه بسا آنان که کفر ورزیدند دوست داشتند که مسلمان باشند. آنان را بگذار تا بخورند و کام روا دارند و آرزو سرگرمشان سازد. پس به زودی خواهند دانست.

مسلمانی بی پیرایه چنان خوب است که کافران را نیز دل‌بسته‌ی خود می‌سازد و آنان را به آرزو می‌کشاند. این که می‌گویند:

«اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست از مسلمانی ماست»^۲

سخن درستی است. در هر حال با آن که کافران آرزوی مسلمانی را در سر داشتند، ولی تنها به آرزو و امید آن بسنده نموده بودند و کار عملی برای رسیدن به آن انجام نمی‌دادند، از این رو قرآن کریم می‌فرماید آنان را رهاکن تا بخورند و کام خویش روا دارند و آرزو آنان را سرگردان سازد، حتی آرزوی مسلمانی. ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ همان معنای ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ را دارد.

آنان اگر در آرزوی خود صادق باشند، آرزو را کنار می‌گذارند و مسلمان می‌شوند. نفس لهو از آن جهت که لهو است در این آیه بدون اشکال است و آن چه سبب بازداری انسان از خیر گردد، اشکال دارد؛ اما اگر لهوی باشد

۱- حجر / ۲ - ۳.

۲. خیام.



که جوان را از معصیت باز دارد و او را از قمار و تجاوز دور سازد، پسندیده است؛ از این رو وقتی که دهها هزار نفر در ورزشگاه آزادی جمع می‌شوند و فوتبال را به تماشا می‌نشینند، بر اساس آمار ارایه شده بهترین فصل امنیت است و بر این اساس، هزینه‌ی میلیون‌ها دلار به مربی خارجی را قابل توجیه می‌دانند. این در حالی است که در صورتی که فوتبال کشور برنامه‌ی مدونی نداشته باشد و جوانان را به نشستن و بی‌حرکتی بکشاند و قدرت تحرک و فعالیت را از آنان بگیرد و آرزوی محقق، مدقق، مخترع و مکتشف شدن را از آنان بردارد و افت تحصیلی جوانان و پایین آمدن راندمان علمی دانشگاه‌ها و در نهایت فسیل شدن فکر جوانان را در پی داشته باشد، پرداختن به چنین لهوی اشکال دارد. در همه‌ی امور، حکم همین است و عمده آن است که اشتغال چگونه و به چه کیفیتی باشد و اگر بتوان آن را در حد متناسب نگاه داشت که شخص به همه‌ی کارهای لازم خود برسد از نظرگاه دینی ایرادی بر آن نیست، بلکه لهو در برخی موارد نیکوست. در مواردی که از آن ذم و نکوهش شده است، از حکم شرعی حرمت آن چیزی دیده نمی‌شود.

لهو اقتضایی ناسوت

۴ - ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۗ ^۱ .

- زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.

۵ - ﴿ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۗ ^۲ .

- زندگی دنیوی جز سرگرمی و بازی نمی‌باشد.

۱- انعام / ۳۲.

۲- عنکبوت / ۶۴.

در موارد پیش، «لهو» به صورت اقتضایی توصیف می‌شد و در این دو آیه و نیز چهار آیه‌ی بعد، لهو از آن جهت که لهو است موضوع آیه قرار می‌گیرد. دو آیه‌ی یاد شده می‌رساند زندگی دنیا لهو، لعب و لغو دارد و آدمی از تمایلات گوناگون برخوردار است و سلامت آن را تا زمانی می‌رساند که از یاد خدا باز ندارد.

لهو خادم جبهه‌ی باطل

۶- ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ ﴾^۱.

- و از مردم کسانی هستند که احادیث لهو را می‌خرند تا دیگران را از راه خدا باز دارند.

در شأن نزول این آیه باید گفت: برخی می‌خواستند با داستان‌ها و حکایات و قصه‌هایی که از پارسیان یا چینیان و دیگران یاد گرفته بودند و با قصه‌پردازی آن برای اعراب، در برابر قرآن کریم برای دفاع از مرام کفار و مشرکان پایگاهی ایجاد کنند و با جذب مردم به طرف خود و سرگرم نمودن آنان از رونق قرآن کریم بکاهند و مردم را از راه حق و حقیقت غافل نمایند. با توجه به این توضیح، آنچه مورد مذمت قرار گرفته موضع‌گیری در برابر قرآن کریم و احکام الهی با استفاده از «لهو الحدیث» است و حتی اگر این کار با احکام الهی و موازین شرعی نیز انجام پذیرد باز مورد ایراد است و چون مسجد ضرار می‌ماند که برای تخریب و تضعیف اسلام از آن

استفاده می‌شد و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این رو به تخریب آن امر نمود. توجه شود که نه صوت به تنهایی داخل در حدیث لهُوی است و نه صوت همراه با حدیث لهُوی؛ بلکه آنچه دارای حرمت است، همان «لهُوی الحدیث» به تنهایی است؛ خواه همراه صوت یا بدون آن باشد؛ چرا که مورد و اطلاق آیه در لهُوی الحدیث است، نه لهُوی الصوت و از صوت گفت‌وگویی نشده است. حدیث لهُوی که قصه‌های قصه‌پردازانی بوده که به ایران سفر می‌کردند، به این خاطر حرام شده و بر آن وعده‌ی عذاب داده شده است که موجبات اندراس دین و کنار زدن پیام وحی را در پی داشته است و مشرکان مکه می‌خواستند با ترویج چنین قصه‌هایی، مردم را از پیام‌های وحیانی قرآن کریم دور دارند.

بر این اساس، روایات گروه سوم نیز از مجالس باطل سخن می‌گویند و از این روایات، حرمت کیفیت غنا و ذات غنا از آن جهت که غناست فهمیده نمی‌شود و این روایات از کلام و مجلس باطل سخن می‌گویند.

لهُوی دورکننده از جبهه‌ی صاحبان ولایت

۷- ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۱.

- و مردم چون تجارت یا لهُوی را ببینند به سوی آن شتاب بر می‌دارند و تو را در نماز تنها می‌گذارند. ای پیامبر، بگو آنچه نزد خداست از لهُوی و تجارت بهتر بوده و خداوند بهترین روزی‌دهنده است.

در تبیین آیهی شریفه باید گفت: تجارت و لهو از آن جهت که تجارت یا لهو است نکوهش نمی‌شود، ولی اگر این دو موجب تنها گذاردن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر صاحب ولایتی شود و جبهه‌ی حق را خالی گذارد، مذموم است. بنابراین می‌توان گفت: هر تجارت و لهوی که گناهی را در بر نداشته باشد، انجام آن بدون ایراد است. نکته‌ای که می‌توان از این آیهی الهی برداشت کرد این است که کنار هم آوردن لفظ تجارت و لهو می‌رساند که لهو موضوعیت ندارد، بلکه اگر تجارت نیز چنین آسیبی را به همراه داشته باشد - با آن که گفته می‌شود الکاسب حبيب الله - باز مورد نکوهش است و نیز حتی اگر گزاردن نماز و انجام هر عبادتی که موجب تنها گذاردن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر صاحب ولایت دینی شود، دارای مذمت و نکوهش است.

هم‌چنین این آیه می‌تواند به عنوان تأییدی بر توصیفی بودن احکام دینی و دور بودن آن از فرمانی بودن استفاده شود. مراد از آنچه نزد خداست همان نماز، نماز جمعه و عبادت در معنای عام آن است.

خداوند در پایان آیهی شریفه، خود را بهترین روزی‌رسان معرفی می‌نماید تا مردم گمان نکنند اگر در جای مناسب و درست خود، به کارهای عبادی بپردازند، از روزی باز می‌مانند و خداوند تأمین روزی آنان را با این کلام تضمین می‌کند.

خداوند در صدر آیهی شریفه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا﴾ و تجارت را پیش از لهو ذکر می‌نماید اما در ذیل آن می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا عِنْدَ



اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ النَّجَارَةِ ﴿﴾ و لهو را بر تجارت پیشی می‌دارد و این از لطایف و دقایق بی‌شمار قرآن کریم است که متأسفانه کم‌تر کسی به آن توجه دارد و ما در «تفسیر هدی» به آن پرداخته‌ایم و علت آن را توضیح داده‌ایم.

رمزگشایی از اقتضایی ناسوتی

۸- ﴿ اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ تَبَاهُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿﴾^۱

- بدانید که زندگی دنیوی بازی، سرگرمی، آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان است. این حقیقت کار دنیاست و در مثل مانند بارانی است که به موقع ببارد و گیاهی در پی آن بروید که کفار را به شگفت آورد و سپس بنگری که زرد و خشک شود و بپوسد و در عالم آخرت، عذاب سخت جهنم و نیز آمرزش و خشنودی حق است و بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست.

آیه‌ی شریفه سخن را با «اعلموا» آغاز می‌کند و شروع هر آیه با «اعلموا» بیان‌گر این است که در آیه رمزی است که نیازمند گشودن است و با باز شدن آن دریچه‌ای به برخی از معارف گشوده می‌شود.

البته استفاده از «اعلموا» در قرآن کریم با آنچه در کتاب‌های علمی

می‌آید متفاوت است. علامه‌ی شعرانی رحمته الله می‌فرمود: اگر در کتابی دیدید که نویسنده نگارش خود را با «اعلم» شروع کرده است بدانید که مطلب وی مشکل دارد. نگارنده تمامی «اعلم»هایی که در کفایه الاصول آمده را بررسی کرده و به همین نتیجه رسیده است؛ اما خداوند با فرمان «اعلموا» تلنگری به اندیشه‌ی گفته‌خوان وارد می‌آورد و می‌فرماید باید مواظب باشید در معنای یاد شده به مشکل برخورد نکنید. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: بدانید که زندگی دنیایی که من آفریننده‌ی آن هستم بازیچه‌ی بچه‌ها و سرگرمی بزرگ‌ترها و نیز زینت زیبارویان و موجب فخرفروشی قدرتمندان است. البته «بینکم» نمی‌رساند که تمامی این کارها از همه سر می‌زند، بلکه هر فردی به برخی از آن گرفتار است. هم‌چنین دنیا محل تکاثر در اموال و اولاد است.

امور گفته شده در نهاد دنیا نهفته است. بخشی از دنیا، بازی و زینت است، ولی به خودی خود عیبی برای آن نیست؛ اما اگر همین زینت به حرام‌ها سوق پیدا کند اشکال دارد. نه تنها لعب، لهو و زینت به خودی خود اشکال ندارد، بلکه تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد نیز همین حکم را دارد، ولی در جایی که این امور غفلت از یاد حق آورد، مورد مذمت است. تفاخر و تکاثری که برای غیر خدا باشد، بدون تردید نکوهیده است.

امور یاد شده اقتضایی دنیاست و اگر این اقتضاعات در جهت امور مثبت فعلیت یابد و با وجود بازی و سرگرمی و آراستن خویش، یاد حق فراموش نشود، ایرادی بر آن نیست؛ چرا که مصداقی برای تمثیل موجود نیست و مصداق ﴿مُضَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾ دانسته نمی‌شود.



لهو تک بُعدی

۹- ﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۱.

- رها نما کسانی را که دین خود را بازیچه و سرگرمی پنداشته و دنیا آنان را به فریب و غرور کشانده است.

در این آیه لهو و لعبی که دین را بازیچه قرار دهد یا خوضی و دایمی باشد و سرمایه‌گذاری در یک جهت و غفلت از دیگر ابعاد به شمار رود، نکوهش شده و نه لهو و لعب از آن جهت که لهو و لعب است. این که می‌گوییم سرمایه‌گذاری نباید تنها در یک جهت لهوی باشد، مثال‌های گوناگونی دارد. برای نمونه کسی که همواره به بدن‌سازی و نرمش دایمی رو می‌آورد تا در ورزش به برتری و قهرمانی رسد، از لحاظ عقلی مشکل پیدا می‌کند؛ چرا که تنها در یک جهت لهوی سرمایه‌ی عمر خود را قرار داده است. همین‌طور است کسی که به صورت پیوسته به تقویت حافظه می‌پردازد و تمام سرمایه‌ی خود را روی آن می‌گذارد و یا تمام وقت خود را به حفظ قرآن کریم رو می‌آورد، در واقع وجود خود را از بین می‌برد. حتی در میان بزرگان نیز کسانی بودند که به خاطر استفاده‌ی فراوان از مغز خویش، دچار مشکل گردیدند و نتوانستند خویش را در دوران پایانی عمر، به صورت متعادل نگاه دارند، مگر برخی از نوادر روزگار که جزو اولیای الهی هستند و تنها آنان توان این کار را دارند.

باید توجه داشت که آدمیزاد مراتب فراوان و حالات بسیار دارد و



نمی‌تواند خود را همیشه به یک حالت نگاه دارد. اگر حکم شود که آدمی همواره در یک مرتبه و حالت باشد و تکانی به خود ندهد، بیش‌تر به پوست خشک شده‌ی جانوری می‌ماند که برای دکور مناسب است. انسان سالم چنین زیست یک‌نواختی ندارد و نسبت به امور مختلف تفریحی و نشاط‌آور، برخوردار است.

انسان عادی گاه دوست دارد که بخواند یا به صدای کسی گوش فرا دهد یا رقص و حرکتی داشته باشد، همه‌ی این امور به نهاد و باطن دنیا باز می‌گردد که خداوند آفریننده‌ی سرشت و نهاد آن است؛ اما چیزی که باید مورد اعتبار قرار گیرد، دوری از حطام شدن و مبتلا گردیدن به بازی با دین و غره نشدن به زندگی دنیوی و غفلت نداشتن از خداوند است.

دخالت جزیی لهُو در آفرینش

۱۰ - ﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۗ﴾^۱.

- ما آسمان و زمین و آنچه را که در بین آن است بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم اراده‌ی لهُو نماییم، این کار را خود انجام می‌دادیم که ما انجام دهنده هستیم.

تحلیل آیه‌ی شریفه را در کتاب «فقه صفا و نشاط» آورده و در آن‌جا گفته‌ایم که «لاعب» اسم فاعل است و می‌فرماید ما اشتغال دائمی به لهُو نداریم و آیه‌ی شریفه در مقام نفی فعلیت آن و نیز نفی موجب جزیی آن



نیست؛ چرا که نفی موجب کلی یا سالب کلی نفی موجب جزئی یا سالب جزئی را لازم ندارد و «ما خلقنا... لا عبین» یعنی ما همه را به بازی همیشگی نیافریده‌ایم، اما فرمود که ما به هیچ وجه بازی نداریم. برای نمونه، کسی که می‌گوید من ۲۴ ساعته نمی‌خوابم به این معنا نیست که وی به هیچ وجه نمی‌خوابد و تلازمی با این گزاره ندارد، بلکه یعنی من همیشه خواب نیستم. آیه‌ی شریفه نیز می‌فرماید آفرینش به بازی نیست، یعنی خلقت امری جدی است، اما نمی‌فرماید: در خلقت، به هیچ وجه بازی نیست.

خداوند در آیه‌ی بعد می‌فرماید: اگر ما می‌خواستیم لهُو را قانون، امری کلی یا اجبار نماییم، خود این کار را انجام می‌دادیم: «کنا فاعلین». لهُو قانون، اجبار و امری واجب و کلی نیست. ما در تقسیم انسان‌ها شأن «عباد الرحمن» را بالاتر از این امور دانستیم و گفتیم آنان نیازی به آن ندارند، ولی متوسطان، گاهی، و مردم عادی، بسیار به بازی رو می‌آورند و کار آنان تا به غفلت، کثرت، خوض، و انصراف از ذکر حق نرسد اشکال ندارد.

پس همان گونه که گذشت، لهُو از آن جهت که لهُو است، اشکالی ندارد. این آیه‌ی شریفه کلیت لهُو را بیان می‌کند که اگر می‌خواستیم آن را به عنوان اصلی کلی و قانونی واجب قرار دهیم، ما خود این کار را می‌کردیم و مانند نماز، حکم به وجوب می‌دادیم.

لهُو فراگیر و پیرو جبهه‌ی باطل

۱۱- ﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ. مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ



ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ^۱.

- روز حساب مردم نزدیک شده و مردم در غفلتی سخت اعراض می‌نمایند. هیچ پند و موعظه‌ای از جانب حق نیامد؛ مگر این که آن پند را شنیده و به بازی دنیا مشغول بودند. با آن که خبر قیامت را شنیدند، دل‌هایشان به دنیا گرم است. ستم‌کاران با هم در پنهانی نجوا می‌کنند و به یک‌دیگر می‌گویند: آیا این شخص نیست جز آن که بشری هم‌چون شماست، چرا صحرهای او را معجزه می‌شمیرید و سخنش را می‌پذیرید.

تعبیر ﴿ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴾ در آیه‌ی دوم بیان ﴿ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ﴾ در آیه‌ی نخست و نیز ﴿ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ﴾ بیان این دو فراز است؛ چرا که لهو در قلب و دل آنان نفوذ می‌کند و چنین لهو نافذی اشکال دارد. وقتی قلب‌های مشرکان به لهو سرگرم شد، پنهانی به نجوای با هم رو می‌آورند و به دلیل سرگرم شدن دل‌های آنان، باور ندارند این شخص، پیامبر و فرستاده‌ی خداست و چنین لهوی چون برآمده از خوض و دایمی بودن اشتغال است که آنان را پیرو جبهه‌ی باطل قرار می‌دهد، نکوهش می‌شود، نه صرف و لیسیده‌ی لهو، لغو، لعب و باطل.

نتیجه‌ی بررسی آیات: توجه به طبقات مردمان

گفتیم که گوناگونی مردم بر سه طبقه‌ی کلی، اندیشه، رفتار و کردار آنان را متفاوت می‌سازد و هر گروه در شریعت حکمی ویژه دارد و این بیان از قرآن کریم استنباط شده است. انسان‌ها یا از «عباد الرحمان» هستند و یا از

گروه مؤمنان متوسط و یا از مردم عادی. لغو و لعب و لهو برای مردم عادی اشکالی ندارد و حتی در برخی موارد ممدوح نیز دانسته شده است. «لهو» از جهت لهو بودن حرام نیست و چنانچه غفلت از حق آورد یا به تکبُعدی شدن انسان بینجامد و یا در خدمت جبهه‌ی باطل قرار گیرد و فرد را از صاحبان ولایت دور دارد، اشکال دارد. استفاده‌ی فراوان از امور لهوی زیان‌بار است، مانند استفاده‌ی فراوان از زعفران، گردو و خرما که مضر می‌باشد، اما استفاده‌ی متناسب از آن مجاز است. این سخن با نگرش به جهان هستی و نیز دقت در آیات قرآن کریم که شناسنامه‌ی عالم هستی است دریافت می‌شود.

خداوند کریم نماز شب را برای عباد الرحمانی چون معصوم واجب می‌سازد، نه برای متوسطان و عموم مردم. برخی از کارها برای برخی از افراد قبیح و برای برخی بدون اشکال است. به طور مثال، انجام بسیاری از کارها برای افراد عادی جایز است، ولی در صورتی که کسی به سلک اهل علم درآید و لباس قدسی روحانیت را برتن کند، باید مراقب کارهای خُرد و کلان خود باشد؛ چرا که وی نماینده‌ی مکتب اسلام خوانده می‌شود و باید «کونوا لنا زیناً، ولا تکونوا علینا شیناً»^۱ را همواره نصب عین خود قرار دهد، اما مردم عادی را باید رها نمود تا مانند خود زندگی کنند و توقع نداشت آنان هم‌چون عالمان دینی باشند؛ چرا که طبیعت و واقعیت دنیا این‌گونه است. نباید درهایی را که خداوند برای مردم باز نگاه داشته

۱. صدوق، امالی، ص ۴۸۴.

است، به روی آنان بست. این فرهنگی است که دین به ما آموزش می دهد و اگر نظام می خواهد جامعه و امت داشته باشد، باید همین الگو را در پیش رو نهد و از بستن و ایجاد محیطی خفقانی دوری نماید و مردم را باز بگذارد.

لهو از دیدگاه روایات

دوری از شعارها و نمادهای جبهه‌ی باطل

۱ - عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن یونس بن یعقوب، عن عبد الأعلى قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الغناء وقلت: إنهم يزعمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله رخص في أن يقال: جنناكم جنناكم حيونا حيونا نحيككم، فقال: كذبوا، إن الله عز وجل يقول: ﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ. بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴾^۱. ثم قال: ويل لفلان مما يصف (رجل لم يحضر المجلس)^۲.

- از امام صادق درباره‌ی غنا پرسیدم و گفتم: مردم می‌پندارند رسول اکرم صلى الله عليه وآله خواندن شعرهایی مانند: «جنناکم جنناکم، حیونا حیونا، نحیکم» را اجازه داده است. آن حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، خداوند می‌فرماید: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است را به بازی نیافریده‌ایم، اگر می‌خواستیم برای سرگرمی آن را برگزیریم،

۱- انبیاء / ۱۸.

۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

لهوی از نزد خود اختیار می‌کردیم، و بلکه این کار را به انجام می‌رسانیم. ما حق را بر باطل چیره می‌سازیم، پس باطل به ناگاه می‌رود، و وای بر شما از آن چه به ستایش او مشغولید. سپس امام فرمودند: وای بر فلانی از آن چه می‌گوید. (مراد مردی است که در جلسه حاضر نبوده است).

روایت یاد شده نکته‌های بسیاری را در بر دارد و در به دست آوردن حکم غنا روشن‌گر است. امام صادق علیه السلام در این روایت مردم را از ترانه‌های باطل پرهیز می‌دهند. این حدیث، یکی از شعارهای باطل قریش را که در فرهنگ کفر و شرک زبانزد بوده خاطر نشان می‌سازد. این روایت می‌رساند ترانه‌های باطلی مانند گفتن «جئناکم، جئناکم، حیونا، حیونا» غناست.

در آیه‌ی مورد استشهداد امام علیه السلام، نکات بسیار مهمی ذکر شده است. در این آیه می‌فرماید: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾ و باید دانست در همهی مواردی که در قرآن کریم «لو» به کار رفته است، آن امر یا واقع شده و یا پدید خواهد آمد و «لو» در فرهنگ قرآن کریم بر امر محال و ناشدنی دلالت ندارد و چگونگی این امر و توضیح آن را باید در جای خود جست و در این جا تنها به اجمال از آن یادی شده است و حدود و مرزهای آن را باید در بحث تفسیر دید. خداوند می‌فرماید: اگر آهنگ آن داشتیم که ما لهوی بپا کنیم، خود آن را بنا می‌نمودیم و آن را سامان می‌دادیم! البته به گاه ظهور و در زمان قیامت، صوت الهی میدان‌داری خواهد کرد.

در این روایت، یکی از شعارهای اهل کفر ذکر می‌شود، و برخی در پی آن بوده‌اند که این شعار را زنده و احیا نمایند و حضرت از آن منع می‌نماید. روشن است که احیای سنت‌های باطل، حکمی جدای از حکم غنا و موسیقی از آن جهت که غنا و موسیقی است، دارد و نمی‌توان آن را دلیل بر حرمت غنایی گرفت که در خدمت باطل نیست. دین و شریعت بر آن است تا سنت‌های اهل کفر را که ریشه در کفر آنان دارد، زایل گرداند، از این رو، موضوع این روایت از موضوع بحث ما خارج است.

حرمت احیای نمادهای باطل، در موسیقی و نمایش‌های هنری

این روایت می‌رساند احیای هر سنت باطلی حرام است. متأسفانه امروزه خوانندگانی هستند که آوازه‌ها و موسیقی‌های باطلی را که در زمان ستم‌شاهی پهلوی رایج بود، در این زمان احیا می‌کنند؛ اما با این تفاوت که خوانندگان آن در زمان پهلوی زن بودند، ولی اکنون مردان هستند که آن را اجرا می‌کنند و آهنگ و ریتم و موسیقی آن را به کار می‌گیرند. باید گفت این کار از موارد احیای سنت‌های باطل به شمار می‌رود که دستگاه‌های نظارتی عهده‌دار برخورد با آنان به شمار می‌روند.

جامعه‌ی اسلامی باید دستگاه موسیقی و آوازه‌ها را از خود داشته باشد و از نمونه‌های باطل نسخه‌برداری ننماید تا چنین اموری احیای سنت‌های باطل به شمار نرود، در نتیجه، مشمول حکم حرمت نگردد. البته این سخن نشان از سخت‌گیر و عسری بودن دین نیست، بلکه شریعت با مرزبندی دقیق، بر آن است تا ذهن‌های ما را خلاق و شکوفا سازد و ما بر



توان و نیروی خلاقیت خود تکیه نماییم و از دستگاه‌هایی که در دامان طبیعت و در متن آموزه‌های دینی قرار دارد بهره ببریم و نیز جبهه‌ی باطل را به کلی به محاق ببرد. دین می‌گوید می‌توان بسیاری از سبک‌های موسیقی را کشف نمود؛ ولی از دستگاه‌های ویژه‌ی اهل کفر نباید نسخه‌برداری کرد. متأسفانه، از بازار مسلمانان و دین‌مداران، متاع و کالایی در خور، بیرون نیامده است، وگرنه بازار دین، می‌تواند همه‌ی موسیقی دنیا را به رکود و انفعال بکشانند و مردم جوامع مختلف را به سوی خود بخوانند و آنان را به خود جذب نماید. متفکران جامعه‌ی دینی بر آن نبوده‌اند تا انواع موسیقی حلال، انواع شراب طهور و نوشیدنی‌های حلال که در قرآن کریم از آن یاد شده است و انواع بازی‌های حلال و مورد پسند دین را طراحی نمایند. هرچند فهم این معنا بر مرتجعانی که درکی از دین ندارند اما انبأ انبأ ادعا دارند، سنگین است و از این تعبیر برآشفته می‌گردند. آنچه در زمان طاغوت و از زیان برخی خوانندگان شنیده می‌شد، همه بر آن بوده است تا افکار باطل را در ذهن جامعه نهادینه نمایند. اگر مرضیه می‌خواند: «به رهی دیدم دخترکی... با دامن تنگش»، بر آن بوده است تا در راستای سیاست کشف حجاب خاندان پهلوی، دامن تنگ را برای دختران و زنان این مرز و بوم مد و الگو نماید و چنین چیزی از روشن‌ترین مصادیق نهادینه نمودن فرهنگ باطل در جامعه است و چنین غنایی حرام است.

هم‌اینک برخی از فیلم‌ها نیز سنت‌های باطل را زنده و یادآور می‌شود. برخی از هنرپیشه‌های گذشته که به دلیل بازیگری در فیلم‌های ممنوع از

بازی منع شده‌اند گاه در داخل کشور، این گونه فیلم‌ها را در دستور ساخت دارند. فیلم‌های لاتی و جنایی نمونه‌ای از آن است. تا چنین ساخته‌هایی یوم التغابنی را نیافریده‌اند، باید به فکر راه‌گذاری از آسیب‌های فرهنگی آنان برآمد.

منفی‌گرایی و خالی کردن عقده‌های فردی در برخی از فیلم‌ها آشکار است. گاه به هر بهانه‌ای که شده است می‌خواهند چیزی را به رقص آورند و اگر خود نمی‌توانند برقصند، قوطی ربی را که چهره‌های زنانه دارد در پیام‌های بازرگانی به رقص درمی‌آورند یا یخچالی را با همه‌ی بزرگی و سنگینی وزن، به «قر» وا می‌دارند!

هم‌چنین بزرگ‌نمایی بزه‌کارانی که نیروی انتظامی را به بازی می‌گیرند و نمایاندن ضعف مضاعف نیروی انتظامی و حقیر نمودن نیروهای زبده‌ی آن، مصداق باطل‌گروی و نوعی خیانت به خون‌هایی است که این ملت به آن نیرو تزریق نموده تا آنان که نماد قدرت ایمان مردم‌اند، سرافراز باشند. هم‌چنین رواج مضاعف اصطلاحات افراد لات نیز نمونه‌ای از احیای سنت‌های باطل به شمار می‌رود. گناه این امر نیز مضاعف است؛ چرا که بودجه‌ی بیت‌المال است که برای ساخت یا خرید چنین فیلم‌هایی هزینه می‌شود.

خلاصه این که روایت حاضر بر حرمت هر شعاری که باطل باشد؛ مانند: «جئناکم، جئناکم، حیونا، حیونا» و نیز احیای هر سنت باطلی دلالت دارد. این شعار تداعی کننده‌ی سنت‌های باطل دوران جاهلی بوده است؛ همان‌گونه که این کلام: «جوانان بنی هاشم بیایید، علی را بر در

خیمه رسانید» الهام‌بخش رشادت حضرت علی اکبر علیه السلام به جوانان عزادار است و روشن است که چنین شعاری «جئناکم، جئناکم» به غنا از آن جهت که غناست و نیز به غنای اصطلاحی در فقه و تعریف فقیهان از غنا ارتباطی ندارد، بلکه در همه‌ی این روایات، «غنا» شأن نزول داشته و برای مورد خاص به کار رفته؛ موردی که با معنای «قول زور» مناسبت داشته است و ما آن را به غنای اموی و عباسی می‌شناسیم. در تاریخچه‌ی غنای عباسی، افزوده بر فهرست بلند لهو، لعب و انواع گناه و فساد باید براندازی امویان و عباسیان نسبت به مقام عصمت و ولایت و اندراس دین را نیز افزود. دستگاه جور حکومت با گرایش دادن مردم به امور نفسانی و ترویج امور باطل بر آن بوده است تا مردم را از معنویت، صداقت، تقوا، عصمت و مراجعه به مؤمنان باز دارد. متأسفانه، این سیاست و گرایش در جامعه‌ی امروز ما و در جوامع اسلامی دیگر نیز دیده می‌شود. از عواملی که باعث گردیده است مردم از معنویات، عالمان دینی، مساجد و محافل معنوی باز مانند، نمایش فیلم‌ها و برنامه‌های به اصطلاح هنری و بعضی از طنزهایی است که از رسانه‌های گروهی پخش می‌شود. این برنامه‌ها چنان مردم را به خود مشغول داشته است که دیگر کسی در اندیشه‌ی خواندن دعا، نیایش، تهجد، ذکر، ورد و یاد و بهره بردن از عالمان دینی فرو نمی‌رود.

در برخی از این مجموعه‌ها، حرکات مضحک و فریادهایی دیده می‌شود که در «بیت اللهو»ها و «بیت الغنا»ها نیز دیده نمی‌شود و گاه به کاباره‌ها، سینماهای قدیم و دانسینگ‌ها نزدیک می‌شود و این نمایش‌ها

چنان است که شماری از نمازگزاران در چهار رکعت نماز واجبی که می‌خوانند، یک چشم به صفحه‌ی تلویزیون و یک چشم به سجاده دارند. آیا چنین فیلم‌هایی را نمی‌توان مصداق باطلی دانست که اندراس کیفیت نماز و دین را سبب می‌شود؛ در حالی که می‌شود با استفاده از هنرمندان توانا و فیلم‌ها و سریال‌های مناسب و در خور جامعه‌ی ولایی ایران، در زمان‌های مناسب، بهره‌های درست و مفیدی برای جامعه و مردم داشت و به‌جای براندازی روحی و معنوی، برازندگی و شایستگی را برای آنان به ارمغان آورد.

به هر روی، در زمانه‌ی ما با حاکمیت نظام ولایی، هم معنای این شعر و هم معنای غنایی که در زمان صدور روایات بوده از دست رفته است و دیگر شعار باطل و اصطلاح کفر و قاعده‌ی شرک دانسته نمی‌شود و این شعار با تغییر در موضوع و تبدیل معنای آن اشکالی ندارد و دیگر معنای آن با غرضی که داشته است به ذهن نمی‌آید و همانند عَلم مرتجل می‌ماند، اما همین حکم در امروز نیز جاری است و در صورتی که غناخوانی ترانه‌ای سبب اندراس دین گردد و ترویج باطلی را در پی داشته باشد، حرام است.

مداحی براندازانه

در این جا لازم است نگاهی به وضعیت موجود در جامعه‌ی مداحان کشور بیندازیم و کار آنان را با رویکردی فقهی بررسی نماییم تا به دست آید آیا کار آنان در خدمت جبهه‌ی حق و ولایت است یا به نوعی گشودن

جبهه‌ی باطل در برابر جبهه‌ی حق می‌باشد؟ بررسی کارنامه‌ی تبلیغی مداحان و عالمان دینی در دهه‌ی محرم و دیگر ایام سوگواری و چگونگی کارکرد آنان نشان می‌دهد هم‌اینک علم دینی در حاشیه‌ی احساس برانگیزی مداحان قرار گرفته است و اقبال مردم به آنان از علم، وعظ و خطابه‌ی عالمان بیش‌تر است. این امر با همه‌ی کاستی‌هایی که در نظام آموزشی روحانیان دیده می‌شود، بیش‌تر به جامعه‌ی مداحان باز می‌گردد و آنان که امروزه داعیه‌ی دفاع و ترویج دین مبین را دارند، با عملکرد خود، به اضمحلال و اندراس دین کمک می‌کنند. امروزه گاه مداحی در طول شبانه‌روز، چند مجلس مختلف را اداره می‌کند و گاه با اندکی تأخیر، خسارت می‌گیرد؛ اما به روحانیانی که حقیقت و مغزای دین را باید در دست داشته باشند، اعتنایی نمی‌شود. مداحی که چند بیت شعر بیش‌تر نمی‌داند، جای اهل علم را گرفته است و اوست که گاه صدها گزاره‌ی مهمل را در دقایقی اندک، به احساسات توده‌ها می‌نشانند. چنین مداحی مصداق بارز اندراس دین و حمایت از باطل است. البته، عالمان دینی باید در بالا بردن سطح معلومات و از جمله شناخت دستگاه‌های موسیقی که در روضه کاربرد دارد و دل هر صاحب قساوتی را نرم می‌کند و او را به گریه می‌اندازد، آشنا باشند و نیز به واقع علم دینی داشته باشند. علمی که ما از آن در کتاب «جامعه‌شناسی علم دینی» سخن گفته‌ایم و چیستی و چگونگی آن را بررسی کرده‌ایم.

هرچند امروز چنین نیست، ولی شاید به سبب وضعیت موجود و ضعف و کاستی برخی از اهل منبر، روزی برسد که مداحی مداحان غیر

اهل علم، حرام گردد؛ چرا که مداحی آنان؛ هرچند به نام اهل بیت علیهم السلام است، سربازان این خاندان را به حاشیه می‌راند و از این جهت، اندراس دین به شمار می‌رود و حرام است. متأسفانه برخی از این مداحان که چهره‌های شناخته شده‌ای هستند در عوض خون‌هایی که از اهل بیت علیهم السلام رفته است، پول‌های آن‌چنانی آن هم با توقعاتی فراتر از آن می‌گیرند.

در زمان حضرت امام خمینی رحمته الله مرحوم امام، به غیر روحانیانی که در مسجد نماز می‌خواندند، اشکال می‌گرفتند؛ چرا که برخی به همین بهانه و با یک عبا و مقداری ریش، مساجد را که سنگر اسلام است، از دست آنان می‌گرفتند و بعضی نیز صوت و صدای باطل می‌شدند. در آن زمان، اگر غیر روحانی در مسجدی برای نماز، امام می‌شد، اشکال داشت، اگرچه مجتهدی بدون لباس روحانیت باشد.

این‌گونه احکام، مقطعی و برای زمانی خاص است و دایمی نیست؛ بلکه تا زمانی که آفت‌ها و آسیب‌های آن موجود است، حکم حرمت بر آن بار می‌شود. اما با کنار رفتن این لازم باطل، گزاردن نماز توسط فردی غیر روحانی نیز اشکال ندارد؛ چرا که عمده وظیفه‌ی روحانیت، انجام کارهای فکری، علمی و تحقیقی است و در مدرسه، بیمارستان، اداره یا زندان‌ها می‌توان آدم‌های خوبی یافت که احکام خود را بدانند و بتوانند عهده‌دار نماز جماعت شوند.

روحانی‌سالیان متمادی درس خوانده و تحقیق نموده است تا فکر و فرهنگ دین را گسترش دهد، نه این که خود را تنها و تنها به خواندن نماز



جماعت مشغول دارد. خواندن نماز جماعت از عهده‌ی هر ظاهر صلاح مؤمنی که احکام خود را بدانند بر می‌آید؛ ولی اگر شرایط زمان و مکان به گونه‌ای شد که گزاردن نماز توسط فردی که روحانی نیست اندراس دین را سبب شود؛ همان‌گونه که در زمان امام خمینی علیه السلام چنین بود، حکم همان است که ایشان فرمودند و ملاک آن نیز اندراس و روی‌گردانی از دین است. برای نمونه، چنانچه مؤمنانی عهده‌دار برپایی جماعت باشند و نمازگزاردن آنان موجب شود که عالمان به کارهای فکری و علمی روی آورند، بدون آن که لازم باطلی داشته باشد و شکوفایی دین را در پی بیاورد، باید گفت انجام این کار برتر است؛ همان‌گونه که در صورت مثبت بودن آثار مداحی برای دین و جامعه، مداحان غیر روحانی نیز می‌توانند در سلک بهترین حامیان دین، مردم و روحانیت قرار گیرند، ولی اگر آنان خود را مستقل از روحانیان بدانند؛ روحانیانی که نماینده‌ی دین هستند، هم‌چون برخی از مداحان کنونی که متأسفانه بعضی از مسؤولان نیز به آن دامن می‌زنند، باید گفت این کار، اشکال دارد. البته در این مورد نباید ضعف روحانیان و طلاب را نیز نادیده گرفت.

غنا، موسیقی، شعر و شاعری، گزاردن نماز جماعت از سوی غیر اهل دین و مداحی غیر روحانیان از موضوعاتی است که ثابت نیست و تابع شرایط و مقتضیات زمان و مکان می‌باشد و البته فقاهت نیز در چنین موضوعاتی است که معنا می‌یابد و قدرت فقیه را آشکار می‌سازد. نتیجه‌ی این روایت نیز این است که غنا و موسیقی و حتی قرائت قرآن کریم اگر مصداق «قول زور» باشد و امور باطلی را در چهره‌ی حق و حقیقت ترویج نماید، حرام است.

مداحی‌های حرام

هم‌چنین مداحان نباید از دستگاه‌های شناخته شده‌ی افراد طاغوتی و نیز اهل فسق و فجور و گناه استفاده کنند. برخی مداحان گاه چنان تبصری دارند که به صوت خود غنای حزن‌آمیز می‌دهند و شنونده را غرق در سوز و ماتمی عمیق می‌سازند؛ ماتمی که سبب می‌شود آنان لباس از تن بیرون کنند و محکم بر سر و سینه‌ی خود زنند و گاه برخی از آنان بی‌هوش می‌شوند و برخی بی‌تاب، و در چنین حالاتی احساس سبکی و خوشایندی دارند و چنین ندبه‌هایی آنان را به نشاط می‌آورد، اما استفاده از سبک‌های خاص افراد جبهه‌ی باطل که به نام آنان شناخته شده است، هم در موسیقی و هم در مداحی، حرام می‌باشد.

درآمدهای حرام

در اینجا به مناسبت لازم است تذکری به برادران ایمانی داده شود و آن این که گاه مشاهده می‌شود از افراد مختلف، اعم از مؤمن، رباخوار، دزد و دیگر افراد، برای برپایی مراسمات مذهبی و تأمین هزینه‌ی هیأت‌ها یا تهیه و سرو غذا یا ساخت بنای مسجد یا حسینیه پول می‌گیرند، ولی باید گفت: متأسفانه، گاه بدترین لقمه‌هایی که به مردم و به نام حفظ شعایر دینی داده می‌شود، همین لقمه‌هاست؛ چرا که بهای آن را از برخی افراد گرفته‌اند که از پلیدترین راه‌های حرام و از راه باطل کسب درآمد می‌نمایند و گاه هزینه‌ی آن را افرادی می‌دهند که خود در جبهه‌ی باطل می‌باشند، غافل از این که هزینه‌ی چنین پول‌هایی به نام امام حسین علیه السلام و دیگر امور خیر، آن را حلال نمی‌کند. پس کسانی که از طرف هیأت‌ها و دیگر مراکز



دینی مأمور دریافت کمک‌های مردمی و خیریه می‌شوند باید بدانند که از چه کسی چه پولی را می‌گیرند و نباید هدف خود را گرفتن پول از آنان؛ هر چند رباخوار باشد قرار دهند، بلکه حق محوری و بر حق بودن که شعار قیام خونین حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده است باید در تمامی موارد پاس داشته شود. البته، هر مُجَبِّ بسیار علاقمند است که حتی تکه‌ای نان خشک را که به نام امام حسین علیه السلام است مصرف کند و از آن تبرک و شفا جوید و غذایی که به نام آن حضرت داده می‌شود از هر غذایی بهتر است و مبارک و شفاست، ولی گاه بدترین نان‌ها را به نام‌های مقدس به خورد مردم می‌دهند؛ چرا که هزینه‌های آن را حرام‌خوارانی کلاه‌بردار یا ظلم‌پیشه داده‌اند. نانی قابل خوردن است که طیب و طاهر باشد و صرف نام امام علیه السلام هیچ حرامی را حلال نمی‌سازد؛ از این رو، مسئولان جمع‌آوری کمک‌های مردمی و خیریه‌ها باید آموزش ببینند که از هر کسی پول نگیرند؛ چرا که در غیر این صورت، پولی که آنان دریافت کرده‌اند، مورد پذیرش حضرات معصومین علیهم السلام قرار نمی‌گیرد و افزون بر این، آنان مردم را به عوارض و آثار وضعی آن نیز دچار می‌سازند. برخی از بیماری‌ها یا بلاهایی که گاه در بعضی از خانواده‌های مذهبی دیده می‌شود، برآمده از این نوع خوراک‌هاست که در هیأت‌های مذهبی داده می‌شود و بهتر است هر کس اندکی خوراکی حلال برای خانواده به نام امامان علیهم السلام نذر کند و کام آنان را به آن تبرک نماید، اما از این خوراک‌ها - البته اگر حرام بودن آن را می‌داند - به خانه نبرد. مالی طیب است که به اجبار و زور گرفته نشده باشد و از روی حیا و خجالت پرداخت نشده

باشد. می‌توان در صدی از دارایی حلال را از طرف بزرگان دین و به نام آنان در زمان غیبت هزیننه نمود و آن را به مستحقان رساند و با این کار، خود یا خانه یا وسیله‌ی نقلیه خود را بیمه نمود. البته به شرط آن که وی بداند آن مال را به دست مستحق آن می‌رساند. ما در جلد سوم، روایاتی را می‌آوریم که نشان می‌دهد حضرات معصومین علیهم‌السلام هر پولی را به نام وجوهات یا خیریه نمی‌گرفته‌اند و به حلال بودن راه کسب درآمد توجه داشته‌اند.

۲- دعائم الاسلام: روینا عن جعفر بن محمد علیه‌السلام أنه سئل عن اللهو في غير النكاح، فأنكره، وتلا قول الله عز وجل: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا - إِلَى قَوْلِهِ - تَصِفُونَ﴾^۱.

- از امام صادق علیه‌السلام از لهو در غیر از ازدواج پرسیده شد، امام آن را ناپسند داشت و این آیه را قرائت نمود: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است را به بازی نیافریده‌ایم، اگر می‌خواستیم برای سرگرمی آن را برگیریم، لهوی از نزد خود اختیار می‌کردیم، بلکه ما حق را بر باطل چیره می‌سازیم، پس به ناگاه باطل می‌رود، و وای بر شما از آنچه به ستایش او مشغولید».

در این روایت، لهو در مورد زناشویی و ازدواج، امری پذیرفته شده تلقی شده است در حالی که اگر ذات لهو حرام باشد، چنین استثنایی نمی‌پذیرفت.

۱- قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ص ۲۰۶.

شطرنج لهوی براندازندهی حق

۳- وفي معاني الأخبار عن المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي، قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، قال حدثنا الحسين بن اشكيب، قال حدثنا محمد ابن السري، عن الحسين بن سعيد، عن أبي أحمد محمد بن أبي عمير، عن علي بن أبي حمزة، عن عبد الأعلى، قال: سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴾، قال: الرجس من الأوثان: الشطرنج، وقول الزور: الغناء. قلت: قول الله عز وجل: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ﴾، قال: منه الغناء^۱.

- از امام صادق عليه السلام دربارهی آیهی «از پلیدی بتها و نیز از قول زور دوری کنید» پرسیدم، فرمودند: رجس شطرنج و قول زور غناست. از امام دربارهی آیهی «و از مردم کسانی هستند که سخنان بیهوده را می‌خرند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه گردانند» پرسیدم، امام فرمود: از افراد آن غناست.

پیش از این گذشت که «رجس من الأوثان» به معنای بت‌پرستی و شطرنج نیست، بلکه حضرت در مقام بیان مصداق آن بوده‌اند. در واقع حضرت با قرار دادن بت‌پرستی و شطرنج در کنار هم، این معنا را می‌رسانند که همان‌گونه که بت‌پرست با بت‌پرستی خود باطلی را رواج می‌داده و ندای توحید را پنهان می‌ساخته است، امویان و عباسیان و حاکمان جور زمانه، بر آن بوده‌اند که با ترویج شطرنجی که در خدمت آنان

۱- معانی الأخبار، ص ۳۴۹.



است و در آن زمان‌ها آلت قمار بوده و به خودی خود حرام بوده است، ندای ولایت را خاموش سازند و دستگاه خلافت، سرگرم داشتن توده‌ها به چنین اموری، که آنان را از یاد و نام اهل بیت باز می‌دارد و این خاندان را به فراموشی می‌سپارد، در دستور کار خود قرار داده بود. آنان در کنار تخته‌ی شطرنج، آوازخوانی و رقاصی زنان عریان و شراب‌خوار را داشتند و در این شرایط که حکومت به دست پلیدترین افراد زمان است، امام معصوم علیه السلام با استشهاد به آیه، خود را از خطرات این ستم‌پیشگان محفوظ می‌دارد و غنارا در زمره‌ی لهو الحدیث برمی‌شمرد. حال، با توجه به شأن نزول این احادیث که پرده‌ای از آن روزگار را نمایان می‌سازد، در صورتی که غنا با هیچ‌گونه فسادی همراه نباشد، نمی‌توان حکم به حرمت آن نمود؛ زیرا غنا از آن جهت که غناست فسادآور نیست، بلکه هر امر باطلی که در کنار چیزی قرار گیرد، آن را از آن جهت که باطل همراه است، حرام می‌نماید. ما روایت حاضر و بحث از بازی شطرنج و نیز احکام قمار را در کتاب «قمار»، مورد تحقیق قرار داده‌ایم.

خوانندگی مُجاز زنان

۴ - محمد بن یعقوب، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن علی بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن كسب المغنّيات؟ فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام، والتي تدعى إلى الأعراس ليس به بأس، وهو قول الله عزّ وجلّ: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ﴾!

- ابوبصیر گوید از امام صادق علیه السلام درباره‌ی حکم درآمد زنان خواننده پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: خواننده‌ای که مردان بر او وارد می‌شوند حرام است، اما خواننده‌ای که برای خواندن در مراسم عروسی دعوت می‌شود، اشکالی ندارد. این حکم از این آیه‌ی شریفه به دست می‌آید: «و از مردم کسانی هستند که سخنان بیهوده را می‌خرند تا به نادانی، مردم را از راه خدا گمراه گردانند».

«مغنیه» به زنان خواننده و رقاصی می‌گویند که از هیچ فسادی فروگذار نیستند و حلال و حرامی را نمی‌شناسند و برای کسب درآمد بیش‌تر و نیز شهوت‌پرستی، لخت و عریان می‌شوند. در این حدیث نیز ابوبصیر از درآمد کنیزان و زنان خواننده می‌پرسد. این زنان، افزوده بر صدای خوش از زیبایی نیز برخوردار بوده‌اند و از این رو این کنیزان بیش‌تر با خوانندگی کسب درآمد می‌کردند تا آن‌که به عنوان کلفت و کنیز خانه از آنان استفاده شود. این حدیث تأکید می‌کند که کسب و درآمد این زنان که به عروسی دعوت می‌شوند اشکال ندارد.

این روایت جواز خوانندگی در مجالسی را ثابت می‌داند که با فسادی همراه نباشد و احکام شرعی را پاس می‌دارند. ما تحلیل تفصیلی این روایت را در جلد ششم این کتاب می‌آوریم.

نفاق‌زایی لهو غنایی

۵ - «روي عن أبي عبد الله عليه السلام: استماع اللهو والغناء يثبت النفاق كما يُثبت الماء الزرع»^۱.

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۱۲، ص: ۲۳۵، ح ۱.

- شنیدن لهو و غنا نفاق و دوچهرگی را می‌رویانند؛ همانند آب که کشتزار را رشد می‌دهد.

لهو و غنا - به‌ویژه اگر برآمده از دستگاه جور و دولت ظلم و باطل باشد - دوچهرگی می‌آورد و دل را خراب می‌سازد و موجب می‌شود که انسان توان عبادت و معرفت نداشته باشد. این روایت از آثار وضعی غنا می‌گوید و حکم تکلیفی را بیان نمی‌کند.

مؤاخذه‌ی شنیده‌ها و رعایت تناسب‌ها

۶ - وعن الحسن قال: كنت أطيل القعود في المخرج لأسمع غناء بعض الجيران، قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال لي: يا حسن، ﴿ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴾، السمع وما وعى، والبصر وما رأى، والفؤاد وما عقد عليه^۱.

- حسن گوید: من در دستشویی منزل خود که به خانه‌ی یکی از همسایگان نزدیک بود زیاد می‌نشستم تا به خوانندگی آنان گوش فرا دهم، روزی به محضر امام صادق عليه السلام رسیدم و امام رو به من فرمود: ای حسن، «گوش و چشم و قلب، همه مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد»؛ گوش با همه‌ی آنچه شنیده، چشم با همه‌ی آنچه دیده، و نیز قلب با همه‌ی آنچه که به آن پیوند خورده است.

این ماجرا در روایت زیر نیز وارد شده است:

۷ - «علي بن ابراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له رجل: بأبي أنت وأمي، إني

۱- محمدبن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲.

أدخل كنيفاً لي، ولي جيران عندهم جوار يتغنين ويضربن بالعود، فربما أطلت الجلوس استماعاً مني لهنّ، فقال: لا تفعل. فقال الرجل: والله ما آتيهنّ، إنّما هو سماع أسمع به يا ذني، فقال: لله أنت، أما سمعت الله عزّ وجلّ يقول: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾. فقال: بلى والله، لكأني لم أسمع بهذه الآية من كتاب الله من أعجمي ولا عربي، لا جرم إنني لا أعود إن شاء الله، وإنني أستغفر الله، فقال له: قم فاغتسل وسل ما بدا لك، فإنك كنت مقيماً على أمر عظيم، ما كان أسوء حالك لو متّ على ذلك أحمد الله، وسله التوبة من كلّ ما يكره، فإنّه لا يكره إلا كلّ قبيح، والقبيح دعه لأهله، فإنّ لكلّ أهلاً!

– مسعده گوید شخصی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و به ایشان عرض داشت: پدر و مادرم به فدای شما باد، هرگاه به دستشویی می‌روم، خوانندگی زنان همسایه و موسیقی آنان را می‌شنوم، از این رو، گاهی نشستن خود را بیش‌تر طول می‌دهم تا صدای آنان را بشنوم، البته عود آنان برای من مهم نیست و من بیش‌تر به صدای زنان آوازه‌خوان گوش می‌دهم. حضرت فرمود: این کار را نکن. آن مرد گفت: خدا می‌داند که من به عمد نمی‌روم تا بشنوم؛ بلکه وقتی می‌روم و صدا می‌آید به آن گوش می‌دهم که چه می‌گویند (و به اصطلاح داعی در داعی برای وی پیش می‌آید). حضرت به وی فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند عز و جل می‌فرماید: «همانا گوش، چشم و قلب همه مورد بازخواست می‌باشند»، آن شخص گفت:

قسم به خدا، گویا من این آیه را از هیچ عرب و عجمی نشنیده‌ام و این آیه به ذهن من نیامد.

از بیان این فرد به دست می‌آید که او چندان اهل قرائت قرآن کریم نبوده و گرنه این آیه از آیات مشهور است و برای بیش تر مؤمنان حایز اهمیت است. آن فرد به حضرت عرض داشت: من از این گناه باز می‌گردم و به درگاه خداوند استغفار می‌کنم.

همسایه‌ی فرد یاد شده به طور معمول کنیزان خواننده، رقص و کاباره‌ای داشته است. از طرفی در آن زمان‌ها چنین نبوده است که کسی مجوز کافه و کاباره بگیرد، بلکه اهل این کار، چنین مجالسی را در خانه‌ی خود داشتند. برخی از آن‌ها مجلس عیاشی برای خود فراهم می‌آوردند و برخی دیگر با این کار تجارت می‌کردند؛ ولی در هر حال، غیرت اعراب که به این خاطر دختران خود را زنده به گور می‌کردند سبب شده بود آنان زنان خود را در خانه‌های خویش پنهان دارند و تنها با زنان فاسد و با کنیزان خواننده مجالس و پارتی‌های فساد انجام می‌دادند.

البته، بر اساس برخی از این روایات، بودند افرادی که مجالس غنا و موسیقی را تنها در عروسی‌ها برگزار می‌کردند و آنان نیز چون نسبت به زنانشان غیرت داشتند، از اختلاط زن و مرد پرهیز داشتند و در برخی از این مجالس بوده است که مردان بر کنیزان خواننده وارد می‌شدند و نه بر زنان اعراب.

همسایه‌ی شخص یاد شده نیز از گروه نخست یا دوم بوده است؛ به خصوص که عده‌ای از اعیان و اشراف یا کسانی که عقده‌ی حقارت آنان را آزار می‌دهد و می‌خواهند خود را آقا و بزرگ منش بنمایانند، بزرگی و



آقایی را به برپایی مجالس رقاصی و عیاشی و اختلاط زن و مرد می‌دانستند، همان‌طور که خلفای جور چنین بوده‌اند.

حضرت به وی سفارش می‌نماید: این کارهای قبیح را برای اهل آن واگذار؛ زیرا برای هر چیزی اهلی است و تو که از دوستان ما و منتسب به مایی، شایسته نیست به چنین معصیتی مشغول شوی؛ بر این اساس، روایت حاضر نیز تنها بر حرمت خوانندگی زنانی دلالت دارد که خواندن آنان با گناه همراه است.

فراوانی زیان‌بار و پریش‌زا

۸- «روي عن رسول الله ﷺ: ما قلّ وكفى خيرا مماكثر وألهي»^۱.

- چیزی که اندک و بسنده باشد بهتر است از چیزی که افزون باشد و غفلت آورد.

حدیث شریف قاعده‌ای کلی را بیان می‌کند و آن این است که هر چه کم باشد، ولی کفایت کند، مانند مال کمی که آرامش آورد، بهتر از مال افزونی است که اضطراب و غفلت آورد. به عبارت دیگر، هر چیز متناسبی که به انسان آرامش دهد، بهتر از زیاد و بسیاری است که پریشانی آورد. با این توصیف، هر کس می‌تواند جایگاه خویش را دریابد.

لهو و بازندگی

۹- «عن علي بن موسى عن آبائه عليه السلام عن علي عليه السلام قال: كلّ ما

ألهي عن ذكر الله فهو من الميسر»^۲.

چیزی که از یاد خدا باز دارد، در حکم قمار است.

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۱۱، ص ۳۱۶.

۲- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۱۲، ص: ۲۳۵، ح ۱۵.

قمار نوعی برد و باخت است و هرچه که غفلت از یاد خدا آورد نوعی بازندگی است و چنین سرمایه‌باخته‌ای در «یوم التغابن» درمی‌یابد که چه از دست داده و عمر خود را چگونه تلف نموده است. کسی که قمار می‌کند از آن رو قمار باز خوانده می‌شود که بردی ندارد و همیشه بازنده است. «میسر» به معنای باختن است و این گونه سخن گفتن، جز از عهده‌ی معصوم بر نمی‌آید.

لهوهای حق

۱۰- «روي عن رسول الله ﷺ: كل لهو المؤمن باطل إلا في ثلاث: في تأديبه الفرس، ورميه عن قوسه، وملاعبة امرأته؛ فإنهنَّ حق»^۱.
- حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: تمامی لهوهای مؤمن باطل است مگر سه لهو: تیمار و تأدیب اسب، تیراندازی و بازی با همسر؛ چراکه این لعب‌ها حق است.

مراد حضرت از حق بودن لعب، عقلایی و لازم بودن آن است، ولی این سخن به معنای وجوب آن نیست.

البته، برخی نیازی به بازی ندارند؛ زیرا از کاملان روزگار هستند و غیر از آنان، کسانی که بازی نمی‌کنند، یا مشکل روحی و روانی دارند، یا در امور دیگری غرق هستند که نیاز به این سخنان ندارند. تعبیر لهو غیر باطل (حق) در این روایت، می‌رساند بسیاری از شؤون زندگی می‌تواند در خدمت جبهه‌ی حق قرار گیرد؛ چنان‌که پرورش اسب و مهارت تیراندازی

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۸، ص: ۳۶۱، ح ۳.

ارتباط مستقیم با مبارزه‌ی جهادی (جهاد اصغر) در میدان حق دارد و البته میدان جهاد اکبر در حمایت حق و مبارزه و رویارویی با باطل و مخالفان صاحب ولایت، بسیار گسترده است.

غفلت و غرور لهُو

۱۱ - «وَأَيَّاكُمْ وَالتَّنَعُّمَ، وَالتَّلَهِّيَّ، وَالفَاكِهَاتِ؛ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ غَفْلَةً وَاغْتِرَارًا»^۱.

و بر شما باد به پرهیز از عافیت‌طلبی و خوش گذرانی، اشتغال از ذکر خدا و خوش خوراک؛ چراکه در این امور غفلت و غرور است.

عافیت‌طلبی و خوش گذرانی انسان را سست و پوک می‌کند و غفلت از یاد حق نیز همه‌ی زندگی انسان را بر باد می‌دهد و چنین اموری است که نکوهش شده است و گرنه نفس اشتغال اگر موجب عوارض یاد شده نباشد اشکال ندارد. فاکهات انسان‌های خوش خوراک هستند که همه چیز را می‌خورند و در صورتی که کم بیاورند حاضرند دین خود را نیز بخورند. چنین انسان‌هایی فسیل و پوک هستند. البته ممکن است فکاهیات و افراد زیاد مزاح‌کننده مورد نظر حضرت باشد.

لَهُو فسقی

۱۲ - «وَأَمَّا عِلَامَةُ الفَاسِقِ فَأَرْبَعَةٌ: اللُّهُو، وَاللُّغُو، وَالعِدْوَانُ، وَالبُهْتَانُ»^۲.

چهار چیز از نشانه‌های فاسق است: لهو، لغو، دشمنی و بهتان.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۲۲.

باید نخست رابطه‌ی منطقی فسق و نشانه‌های یاد شده را به دست آورد. این روایت می‌گوید هر فاسقی اهل لهو و لغو است، اما چنین نیست که هر لهوپردازِ لغوکاری فاسق باشد و رابطه‌ی این دو عموم و خصوص من وجه است؛ چرا که هر لغو و هر لهوی نکوهیده نیست. لهو و لغو انسان فاسق، نه اشتغال به امور عادی است، بلکه اشتغال به اموری است که او را از یاد حق باز داشته است؛ هم‌چون اشتغال به معاصی.

لهو غافلان

۱۳ - «قال ابو عبد الله قال لقمان لابنه: وللغافل ثلاث علامات:

السهو، واللهو، والنسيان»^۱.

- لقمان به فرزند خویش سفارش نمود: برای غافل سه نشانه است:

سهو، لهو و فراموشی.

۱۴ - روي عن الإمام علي عليه السلام: مجالسة اهل اللهو ينسي القرآن^۲.

- همنشینی با اهل لهو قرآن کریم را به فراموشی می‌برد.

در این احادیث آنچه مورد اهمیت است نبود غفلت و نسیان است، اما کلی لهو و لعب نکوهش نشده است؛ مگر این که به معصیت بینجامد یا تباهی و اعتیاد را در بر داشته باشد.

باید توجه داشت که تخریب مفاهیم و واقعیاتی که دین با آنها مخالفتی ندارد، خود نادیده‌گرفتن مرزهای شرعی است و تخریب دیانت را در پی دارد. در اوایل انقلاب برخی موج خطرناکی را ایجاد کرده بودند

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

۲- ابن شعبه بحرانی، تحف العقول، ص ۱۵۱.

و معتقدان به عید نوروز را هم چون کافران و گبران می‌پنداشتند. این در حالی است که در عید نوروز طبیعت به رقص می‌آید و گل‌ها و گیاهان سرخوش می‌گردند. چه اشکال دارد انسان‌ها نیز در این ایام در چارچوب احکام شرع، سرخوش باشند، بله، مرزهای شریعت با پرهیز از گناه و غفلت باید همواره پاس داشته شود.

وجود این گونه امور در جامعه، امری طبیعی است و نباید به مردم فشار وارد آورد. بله، اجرای این امر ایدئولوگ و نظریه‌پرداز قوی و جراحی حاذق را نیاز دارد تا آن را با توجه به چکاپ‌ها و تست‌هایی که انجام می‌دهد، عملیاتی سازد. این مسئولیت بزرگ در توان دولت و مجلس به تنهایی نیست و قوه‌ی متفکره و لیدری توانا که قدرت طراحی کارکردهای بایسته‌ی اجتماع را دارد از عهده‌ی این مهم بر می‌آید و اوست که می‌تواند فرهنگ دینی را با طرح‌هایی که می‌دهد، در جامعه نهادینه سازد، تا هر کس با توجه به استعداد و توان‌مندی‌ها و نیز علایق خویش راهی را برگزیند و نوعی بازی را که با او تناسب دارد، برای خویش فراهم آورد، اما در این راستا باید مراقب بود که غفلت و گناه، جامعه را آلوده نسازد، ولی متأسفانه جامعه‌ی امروز ما چنین ساختار سالمی ندارد و طراحی که بتواند کار و لهُو و لغو متناسب با هر کس و هر سلیقه را ارایه دهد وجود ندارد. این طراح نیز جز از حوزه‌های علمی نمی‌تواند باشد و حوزه‌های علمی باید خود را برای چنین هدفی در آینده‌ای نه چندان دور آماده سازد، وگرنه از عواقب ساده‌انگاری در این امر ایمن نخواهد بود و روز به روز از شمار دین‌مداران و ژرفا یافتن کیفیت مؤمنان، کاسته خواهد شد.

بررسی آیات و روایات و پژوهش در واقعیت‌های جامعه و طبیعت انسان‌ها نشان داد که لعب، لغو، لهو و باطل از امور ضروری زندگی بشر عادی است و بشر با این امور، زندگی می‌کند و نوع کارهایی که انجام می‌پذیرد، از این قبیل است. کارهایی که اجری اخروی برای آن فرض نمی‌شود و ساختار آفرینش نیز بر آن است: ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ﴾^۱، ولی این واقعیت به آن معنا نیست که گفته شود همه‌ی انسان‌ها به امور لهوی و مانند آن نیاز دارند؛ چرا که اولیای الهی از این امور دور هستند و آنان خود را به کم‌تر از حق نمی‌فروشدند. البته این مقام برای اوحدی از بندگان است، ولی قانون کلی این است که هر کس دارای معرفت بیش‌تری باشد، خود را کم‌تر به این امور مشغول می‌دارد و در نتیجه، با نبود معرفت یا کمبود آن، پرداختن به این امور نیز بیش‌تر می‌شود.

قساوت‌زایی لهو

۱۵ - «في وصية النبي ﷺ لعلي عليه السلام: ثلاثة يقسين القلب: استماع

اللهو، وطلب الصيد، وإتيان باب السلطان»^۲.

- رسول گرامی اسلام ﷺ به حضرت علی عليه السلام سفارش نمودند: سه

چیز است که قساوت و سنگدلی می‌آورد: شنیدن لهو و در پی شکار

رفتن و مراجعه به پادشاهان و حاکمان.

این روایت از آثار وضعی شنیدن لهو سخن می‌گوید، نه از حکم فقهی آن. البته مراد از لهو، همان لهوی است که حاکمان بنی امیه و بنی عباس

۱. انعام / ۳۲.

۲. وسائل الشیعة (الإسلامية)، ج ۱۷، ص ۲۳۴، ح ۸.

داشته‌اند و به آن انصراف دارد و چند و چون این بحث را بارها در پیش مطرح نموده‌ایم. در پی شکار رفتن و خوشامد از این که به کوه و دشت رود و حیوانات را با تیر به زمین زند قساوت می‌آورد و حکایت از نوعی سادیسیم و لذت‌بری از کشتن حیوانات دارد. ملازمت و همراهی با شاهان و کارگزاران دولتی نیز از عوامل قساوت است؛ چرا که انسانی که نوکر دیگری می‌شود از خود چیزی ندارد و حتی قلب خود را نیز از دست می‌دهد؛ چرا که محیط سلطانی غفلت‌زاست و کم‌ترین احتمال عدل و درستی در آن داده می‌شود.

این روایت شنیدن لهوی که غیر از شأن نزول روایات است یا انجام صید برای طلب روزی خانواده و نیز رجوع به حاکم برای گرفتن حق شخصی را عامل قساوت قلب نمی‌داند.

روایات شکار لهوی

۱۶- «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يفطر الرجل في شهر رمضان إلا في سبيل حق»^۱.

- امام صادق عليه السلام می‌فرماید: نباید در ماه رمضان افطار کرد مگر در سفر و طریق حقی باشد.

مراد از طریق حق همان سفر جایز است.

۱۷- «عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ﴾؛ قال: الباغي الصياد، والعادي السارق، وليس لهما أن

۱- وسائل الشیعة (الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۰۹، ح ۱.

يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهَا، هِيَ عَلَيْهِمَا حَرَامٌ، لَيْسَ هِيَ عَلَيْهِمَا، كَمَا هِيَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَلَيْسَ لِهَمَا أَنْ يَقْصُرَا فِي الصَّلَاةِ»^۱.
 امام صادق عليه السلام در تفسیر آیهی شریفه **﴿ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ ﴾** می‌فرماید: تجاوزگری، شکار و دشمنی، دزدی است و اگر باغی و عادی مضطر و ناچار شوند گوشت میتة بر آنان حرام است و آنان حکم دیگر مسلمانان را ندارند.

در تحلیل روایات باید به چینش واژگان و هم‌نشینی واژه‌ای با واژه‌ی دیگر توجه داشت؛ همان‌گونه که می‌توان هر فردی را از دوست وی ارزیابی نمود. در این جا نیز صید و سرقت با هم همسایه شده است، از این رو درمی‌یابیم صیاد دزد است اما صیادی که صید لهوی نماید وگرنه اگر کسی برای خود یا زن و فرزند خویش به شکار رود روزی آنان را برای ایشان می‌برد و دزد دانسته نمی‌شود.

۱۸- «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: من سافر قصر وأفطر إلا أن يكون رجلاً سفره إلى صيد أو في معصية الله أو رسول»^۲.
 هر مسافری باید نماز را شکسته بخواند و روزه را افطار نماید؛ مگر آن که در صید (لهوی) یا در سفر معصیت خدا یا رسول باشد.
 ۱۹- «من سافر قصر وأفطر إلا أن يكون رجلاً سفره إلى صيد أو في معصية الله»^۳.

هر کس به سفر رود باید نماز را شکسته بخواند و روزه را افطار

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۵، ص: ۵۰۹.

۲- همان، ح ۳.

۳- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۷، ص ۱۳۱.

نماید مگر آن که سفر وی برای شکار یا در معصیت خدا باشد. لازم به ذکر است مواردی که در آن صید به صورت مطلق آمده است به صورت لهوری آن مقید می‌گردد و گرنه نفس شکار بدون اشکال است. ۲۰- «سبعة لا يقضون الصلاة (إلى أن قال): والرجل يطلب الصيد يرید به لهور الدنيا، والمحارب الذي يقطع السبيل»^۱. هفت گروه هستند که نماز آنان کامل است و آن را شکسته نمی‌گذارند (تا آن جا که فرمود): و مردی که در پی شکار است ولی لهور و سرگرمی را از آن می‌خواهد و نیز محاربی که راه مردم را می‌بندد.

ذکر شکار لهوری در کنار محارب، افزوده بر آن که قبیح بسیار آن را می‌رساند، بر این مطلب دلالت دارد که شکارچی می‌تواند هم‌چون محارب، افزوده بر کشتن حیوان، به کشتن انسان نیز رو آورد.

۲۱- «عن بعض أهل العسكر قال: خرج عن أبي الحسن عليه السلام: أن صاحب الصيد يقصر مادام على الجادة، فإذا عدل عن الجادة أتم، فإذا رجع إليها قصر.

أقول: حملة الشيخ على من سافر بغير قصد الصيد، ثم عدل عن الطريق للصيد»^۲.

امام رضا عليه السلام فرموده است: همانا شکارچی تا در جاده است نماز خود را شکسته بخواند اما وقتی از جاده عدول نمود، آن را تمام

۱- وسائل الشیعة (الإسلامیة)، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۵.

۲- وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵۱۲.

بگزارد و وقتی دوباره به جاده بازگشت، نماز را شکسته آورد.
 گویم: شیخ طوسی رحمته الله این روایت را بر کسی حمل نموده است که بدون قصد سفر مسافرت می نماید و سپس در پی شکار می رود.
 البته، مراد حضرت علیه السلام با برداشت جناب شیخ طوسی منافات دارد و روایت از صیادی سخن می گوید که تا وقتی صید را به قصد حلال و برای روزی خود شکار می کند در جاده است و هرگاه به لهور رو می آورد و به شکار لهوری می رود، سفر وی معصیت می شود. تأیید این گفته، روایت زیر است:

«إن خرج لقوته وقوت عياله فليفطر وليقصر، وإن خرج لطلب الفضول فلا ولا كرامة»^۱.

خداوند به کسی که به قصد خیر سفر می کند کرامت می نماید و در سفر کار او را سبک می سازد و نماز او را شکسته می داند و روزه را از او بر می دارد ولی شخصی که برای لهور و خوش گذرانی به شکار رفته و خود را با حیوان کشی سرگرم می گرداند، وی شایسته ی کرامت نیست و به حکم اولی خود باقی می ماند.

۲۲- «عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن من يخرج عن أهله بالصقورة والبنزاة والكلاب يتنزّه الليلة والليلتين والثلاثة هل يقصر من صلاته أم لا يقصر؟ قال: إنما خرج في لهور لا يقصر»^۲.

از امام باقر علیه السلام در مورد کسانی پرسش شد که با اهل خویش به

۱. همان.

۲- وسائل الشیعة (الإسلامیة) - الحر العاملي ج ۵، ص: ۵۱۱.

همراه دو پرنده‌ی شکاری قوش و باز و سگ‌های شکاری خود خارج می‌شدند (که به صورت نوعی آنان از اشراف و اعیان و از درباریان و حاکمان بودند) و یک روز، دو روز و یا سه روز به راه می‌افتادند و به تفریح و گردش می‌پرداختند، آیا نماز آنان شکسته است؟ حضرت می‌فرماید: چون خروج او لاهی است باید نماز را تمام بگذارد.

تحلیل روایات شکار لاهی

نتیجه‌ی این بحث این است که لاهی، تنزه، تفریح و به کوه و کمر رفتن اشکال ندارد و حتی می‌توان در ماه رمضان به این قصد و حتی فرار از روزه بیرون رفت و نماز را شکسته خواند و روزه را افطار نمود گرچه کراهت فرار از روزه در جای خود باقی است اما اصل آن بدون اشکال است. باید توجه داشت اسلام هیچ‌گاه با تفریح و شادمانی مخالف نیست و ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ از اصول اولی دین است و دشت و دمن و کوه و صحرا و در دست گرفتن تفنگ اشکال ندارد، اما شریعت هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد جان حیوان بی‌گناهی برای تفریح شکار شود؛ چرا که کشتار حیوانات قساوت قلب می‌آورد؛ مگر آن که حیوان خطر و آسیبی داشته باشد که «اقتلوا الموزی قبل أن یوزی»^۲ شامل آن می‌شود. قصابی و سلاخی نیز از همین رو مکروه دانسته شده است. صیادی که برای تفریح کمان می‌کشد و اسلحه به دست می‌گیرد و

۱. لقمان / ۲۰.

۲. ر. ک: وسائل الشیعه، (اسلامیه) ج ۹، ص ۲۳۷.

حیوانات را بر زمین می‌زند، بسان گرگی است که به گله حمله می‌کند. هم‌چنین جواز صید تفریحی انقراض نسل حیوان را در پی دارد؛ در حالی که وجود آن برای طبیعت لازم است و نبود آنان نظام انسانی را به اختلال گرفتار می‌آورد. اسلام با گشت و گذار و با تفریح و شاد زیستن مخالفتی ندارد؛ هرچند لهُو باشد ولی نباید کشتن حیوان تفریحی شود و این آسیب روانی که نوعی سادیسم حیوان آزاری است فعلیت یابد.

مطالعه بر حکایات برخی از شکارچیان که آن را با طول و تفصیل فراوان نقل می‌کنند این حقیقت را آشکار می‌کند. آنان بیمارانی هستند که از کشتن حیوانات لذت بسیار می‌برند، اما دین برای مهار آنان، چنین صید و این گونه بازی کردن با حیات موجودات را ممنوع کرده است.

روزی شخصی می‌گفت من صد و ده گنجشک را در دیگ گذاشتم و همه را با استخوان‌هایش خوردم. حال گرچه گوشت و استخوان گنجشک نرم است و خوردن آن برای قوت اشکالی ندارد، ولی همین که این همه گنجشک را این‌چنین می‌خورد، وی قساوت دارد تا چه رسد به آن که کسی حیوانات را بکشد و آن را دور بریزد.

در شکار باید از افراط و تفریط دوری نمود برخی به شکار بی رویه‌ی حیوانات رو می‌آورند و از سوی دیگر، حتی برخی از کشتن حیوانات موذی در خانه نیز پرهیز دارند و مورچه، مگس و سوسک در خانه‌ی آنان پرورش می‌یابد. این در حالی است که خانه‌ی مسلمان باید از تمامی حیوانات؛ حتی مرغ و خروس و دیگر حیوانات اهلی و نیز از گربه‌های ولگرد خالی باشد؛ چرا که زندگی شهر نشینی چنین اقتضایی دارد و

وجود آنان با پاکیزگی و بهداشت شهر و خانه منافات دارد، به عکس شرایط روستا که گریزی از آن نیست و گاه پرورش حیواناتی در خانه لازم است؛ البته امروزه با گسترش امکانات در روستاها، بیش‌تر آنها فضای زندگی شهری را به خود گرفته است.

برخی مسلمانان با آن که شعار «النهافة من الايمان»^۱ سر می‌دهند، متأسفانه کم‌تر به آن عمل می‌نمایند و گاه حریم خانه هم‌چون فضای باغ وحش و لانه‌ی حیوانات است. بسیاری از بیماری‌های تنفسی از حیوانات اهلی به انسان سرایت می‌کند. اگر چاره‌ای از رد حیوانات درون خانه نیست مانند برخی از گربه‌ها که خانه را تحت هیچ شرایطی ترک نمی‌کنند، باید آنان را به نوعی دور داشت و چنان‌چه ممکن نباشد، اداره‌ی بهداشت و مسؤولان ذی ربط آنان را بکشند و نباید احادیثی که آب دهان گربه را موجب شفا می‌داند بهانه برای حضور این حیوانات در خانه قرار داد؛ چرا که بزاق گربه با آن که آنتی‌بیوتیکی قوی است، باید بر اساس تجویز پزشک مصرف شود، نه به صورت خودسرانه. صنعت داروسازی باید داروهایی از بزاق مفید گربه فراهم آورد و آن را در اختیار بیماران نیازمند قرار دهد تا مصرف خودسرانه‌ی آن سبب نشود و ویروس‌های مضر و وارد سیستم بدن شود.

لازم به ذکر است که حاکم اسلامی که ولایتی مشروع دارد می‌تواند برخی از شکارهایی که در شرع جایز است را ممنوع اعلام دارد؛

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

همان‌گونه که وی می‌تواند از قطع درختان جنگل جلوگیری کند تا جنگل‌ها به کویر تبدیل نشود و محیط زیست در مخاطره قرار نگیرد. اگر گفته شود صید لهوری در روایات در برابر سفر معصیت قرار گرفته، از این رو چنین شکاری حرام نیست و صید لهوری تنها موضوع برای عدم قصر است و حرمت آن را نمی‌رساند؛ همان‌گونه که جناب مقدس اردبیلی رحمته الله علیه بر این عقیده است و کلام وی در جلد‌های بعد می‌آید، در پاسخ باید گفت صید لهوری حرام است؛ هرچند لهور از آن جهت که لهوری است حرام نیست و روایاتی که می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلِيَّ صَيْدًا أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» در مقام آن نیست که این دو را مقابل هم قرار دهد بلکه بر آن است که مصداقی از آن را بیان نماید؛ چرا که در روایات دیگر از آن در کنار سارق و محارب یاد شده است. هم‌چنین باید توجه داشت که روش امامان معصوم علیهم‌السلام این نیست که معارف و گزاره‌های دینی را به صورت آکادمیک و مدرسی به مردم آموزش دهند و در این روایات نیز بحث شکار لهوری برآمده از متن مردم و در کنار مردم ارایه شده و شکارچی لهوری با سارق، محارب و در کنار تابعان سلطان ظالم که از بزرگ‌ترین گناهان است آمده است و چنین شخصی دور از مسیر حق و کرامت انسانی دانسته شده است. افزوده بر این، در عرف آن زمان صید لهوری برای خود شکوهی داشته است و این روایات با این تعبیر می‌خواهد غرور این عمل را بشکند و آن را تقبیح سازد.

بارها گفته‌ایم که چنین احکامی مانند ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ است که تنها به عنوان تمهید و مقدمه‌ای برای بیان حکم حرمت ریاست و شریعت بر

آن بوده که بگوید ربا بیع نیست وگرنه ذکر آن لازم نبود؛ زیرا شریعت در پی مخالفت با عرف و سنت‌ها نیست و بیع نیز سیستمی تجاری است ولی ربا و ویروس خطرناکی است که نظام اقتصادی را به افول و مرگ می‌کشاند. در این مورد نیز اگر شریعت نمی‌فرمود شکار لہوی حرام است ما به اطلاق ادله عمل می‌کردیم و با توجه به: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ می‌گفتیم هر کس می‌تواند به شوخی یا به جدی هر قدر که می‌تواند از حیوانات بکشد؛ اما دین صید لہوی را به سبب قساوت قلب و انقراض نسل یا کاهش بی رویه‌ی شمار حیوانات حرام کرده است. بنابراین آن‌چه حرام است صید لہوی است وگرنه، نه صید حرام است و نه لہو. فقیهان از لہو در بحث سفر برای صید لہوی سخن گفته‌اند؛ در حالی که حرمت صید لہوی دلیل خاص دارد و صید خصوصیت مورد دارد و نمی‌شود آن را در لہوهای دیگر جریان داد و در این جا با نفس کشی روبه‌رو هستیم و نمی‌توان بحث غنا و موسیقی را با آن در هم آمیخت.

شخصی که برای شکار لہوی به سفر می‌رود باید نماز خود را تمام بگذارد؛ چرا که شریعت برای این که بار مسافر سبک شود حکم به قصر و شکسته بودن نماز مسافر و کوتاه خواندن او داده و روزه را از او برداشته است، اما شکارچی لہوی مبتلا به سادیسیم است و می‌خواهد آتش درون خود را با کشتن حیوانات فرو نشاند و از آن لذت ببرد و چنین شخصی با چنین خصوصیتی ارزش آن را ندارد که مشمول لطف ویژه‌ی شارع گردد و بر این اساس نباید نماز را در سفر شکسته بخواند و در این مورد، بحث بر سر لہو و لعب از آن جهت که لہو و لعب است نیست بلکه کشتن موجود

زنده است که از آن جهت که لعب و لهو است حکم شارع را چنین تغییر می‌دهد و چنانچه کسی حیوانی را برای فراهم آوردن روزی خویش و خانواده‌ی خود شکار کند چنین حکمی را ندارد؛ چرا که چنین فردی بیمار نیست تا نسخه‌ی ویژه داشته باشد و نتواند از شرایط عمومی بهره برد. بیش‌تر افراد این حکم نیز شاهان و درباریان زمان صدور روایات و مستکبرانی خوش‌گذران بودند که با اهل بیت علیهم‌السلام مقابله می‌کردند.

البته، اصل هر نمازی دو رکعت است و رکعات بیش از آن از باب زیادت است و شریعت به مسافر که غایت حرامی ندارد اجازه می‌دهد دو رکعت زیادت آن را نگذارد اما انسان سادیسمی که از کشتن حیوانات دریغ ندارد، مشمول چنین حکم عامی نیست و باید دو رکعت زیادتی آن را نیز بخواند.

با دقت نظر در این روایات و واقعیت خارجی، درمی‌یابیم که موضوع سخن در این روایات، گردش و تفریح نیست، بلکه بیماری روانی و مشکلات اجتماعی است که چنین حکمی را می‌طلبد. کسی که تیر و کمان یا تفنگ و فشنگی بر می‌دارد و بدون دلیل منطقی حیوانات را می‌کشد، انسان پلیدی است که باید از او پرهیز داشت. کشتن نفس حتی نفس حیوان، کاری بس قبیح است و ما از این معنا غفلت داریم: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱. اسلام اجازه می‌دهد با حیوانات بازی شود، از آن‌ها سواری گرفته شود اما کشتن آن در

غیر مصرف خوراکی را اجازه نمی‌دهد و در کامیابی، آزار فراوان و اعمال سادیسمی و وحشی‌گری را ممنوع می‌شمرد و همین امر سبب می‌شود از وی در کنار دزد و جنایت‌کار یاد شود.

می‌توان حیوان را آلت لهُو قرار داد و با او بازی کرد یا پالان الاغی را برعکس گذارد و شادی نمود یا دو خروس را به جنگ هم برد؛ زیرا آلت لهُو بودن دلیل بر حرمت ندارد، بلکه کشتن موجود زنده بدون غرض خوراکی یا استفاده از حیوان یا برای دفع آزار وی حرام است. کسی که در فقه، شناخت کافی از موضوع و ملاک حکم نداشته باشد، در چنین مواردی دچار خطای فاحش می‌شود. با توجه به این توضیح، باید گفت لهُو بودن غنا و موسیقی نمی‌تواند سبب حرمت آن گردد و لهُو از آن جهت که لهُو است و به سبب لهُو بودن، حرام نیست.

فقیهان و حکم لهُو

در فقه باب مستقلی برای بررسی حکم لهُو گشوده نشده و در نتیجه، این امور جایگاه شایسته‌ی خود را نیافته است. از لهُو در بحث نماز مسافر و کسی که برای سفر به شکار می‌رود یا در مکاسب به صورت طرداً للباب، مطالبی بیان شده است. ما نظرگاه شیخ انصاری در رابطه با لهُو را در جلد هفتم این کتاب که بحث از رقص را ارایه می‌دهد خواهیم آورد.

حرمت لهُو؛ دلیل حرمت موسیقی

در ابتدای بحث لهُو و لعب بیان نمودیم که فقیهان برای حرمت لهُو و لغو دلیل خاص ندارند و به دلایل عامی که ذکر آن گذشت تمسک می‌کنند

و بر آن هستند تا با این دلایل، حرمت غنا و موسیقی را ثابت کنند. ما در این جا با تحلیل دقیق دلایل آنان، ثابت نمودیم که باطل، لهو و لغو، به خودی خود اشکالی ندارد و با این دلایل نمی توان حرمت غنا و موسیقی را ثابت کرد. بله با وجود لوازم و عوارض گناه آلود، لهو و لغو نیز به تبع آن حرام می شود، اما این عارض و لازم است که آن را حرام می سازد و ذات لهو و لغو حرمتی ندارد، از این رو نمی توان غنا و موسیقی را از این باب حرام دانست؛ مگر آن که عوارض سوء یاد شده؛ مانند غفلت از یاد خدا و اشتغال دائمی به باطل، لهو و لغو یا خدمت به استعمار و دنیای استکبار، با غنا و موسیقی همراه شود.

نتیجه‌ی بحث در لهو:

لهو امری بازدارنده و اشتغال آور است. لهوی اگر انسان را از حق غافل سازد و او را از انجام وظیفه و تکلیف باز دارد، حرام است.

ارشادی بودن آیات یاد شده

در پایان این بحث، باید به دو نکته توجه داد. یکی آن که آیات و روایاتی که لغو، لهو و باطل را بر می شمرد، چون از امور عقلانی و عقلایی سخن می گوید، همانند آیه‌ی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۱ است که ارشادی است و اوامر ارشادی تکلیف آور نیست. برای نمونه، در آیه‌ی اطاعت می فرماید: از خدا و پیامبر اطاعت کنید؛ اما نمی فرماید متعلق اطاعت چیست، و اوامری مانند: «صَلِّ» تکلیف را بر مکلفان ثابت



می‌داند. در حقیقت «أطیعوا الله» می‌گوید مواظب باشید تا هر گاه متعلق اطاعت به شما رسید، آن را انجام دهید.

حجیت قدر متیقن فعل معصوم

فعل معصومان بر جواز به معنای اعم شامل وجوب، استحباب و اباحه می‌شود و ترک فعل نیز بر کراهت یا حرمت آن دلالت دارد و چنین نیست که هر فعلی را که معصوم ترک نماید، پس حرام است، از این رو باید گفت درست است که ساحت معصوم علیه السلام از هر لغو، لهو و باطلی دور است؛ زیرا او در اوج قله‌ی کمال قرار دارد، اما برای انسان‌های عادی و خالی از عصمت، تا نهی و منعی از ناحیه‌ی شارع نرسد، انجام آن، حرام نیست.

نتیجه‌ی فصل حاضر:

قرآن کریم ذات غنا و موسیقی را امری اقتضایی می‌شمرد و قبح و حرمتی برای آن قایل نیست. بر این پایه، غنا و موسیقی به خودی خود امری مجاز است؛ مگر آن که در خدمت دستگاه باطل و ظلم قرار گیرد و صدای باطل شود یا مصداق لهوی گردد که مانع از وظیفه‌ی الزامی می‌شود یا به صورت افراطی به آن پرداخته شود و رعایت تناسب‌ها نگردد. به دست آوردن تناسب‌ها نیاز به ویزیت هر فرد به صورت جداگانه دارد، تا مرتبه‌ی کمالی و ساختار باطنی وی به دست آید و بر اساس آن، حکم غنا و موسیقی برای وی داده شود.

